

شيعه و سنت

تأليف:

إحسان إلهى ظهير

عنوان کتاب:

شیعه و سنت

تألیف:

إحسان إلهی ظهیر

موضوع:

عقاید کلام - بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس)

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
مقدمه	۱
فصل اول: شیعه و سنت	۱۱
اول - عبدالله ابن سبأ (تاریخ بنیانگذار مذهب شیعه)	۲۰
تلاش ابن سبأ برای فتنه و فساد	۲۱
طعن در یاران پیامبر ﷺ	۲۱
ابوبکر صدیق ﷺ	۲۲
عمر فاروق ﷺ	۲۳
عثمان ذی النورین ﷺ	۲۶
دیگر اصحاب پیامبر ﷺ و همسرانش (مادران مؤمنان)	۳۰
عموی پیامبر ﷺ و فرزندان	۳۱
خالد بن ولید	۳۳
عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه	۳۴
طلحه و زبیر	۳۴
انس بن مالک و براء بن عازب	۳۴
همسران پیامبر ﷺ	۳۵
تکفیر همه‌ی صحابه	۳۶
صحابه از نظر اهل سنت	۳۸
چرا تشیع در ایران گسترش یافت و چرا شیعه نسبت به صحابه کینه دارند؟	۴۱
ولایت و وصایت (ولایت و وصایت از نظر شیعه)	۴۳
تعطیل کردن شریعت	۴۵

- ۴۷..... مسأله‌ی بداء.....
- ۴۹..... عقیده‌ی رجعت.....
- ۴۹..... اعتقادات شیعه درباره‌ی امامانشان.....
- ۴۹..... امامان علم غیب می‌دانند.....
- ۵۰..... اغراق و غلو درباره‌ی ائمه.....

فصل دوّم: شیعه و قرآن..... ۵۹

- ۵۹..... شیعه و قرآن.....
- ۶۵..... چه کسی قرآن را تحریف کرده و آن را تغییر داده است؟.....
- ۶۵..... (تحریف قرآن توسط شیعه).....
- ۶۸..... مصحف نزد چه کسی است؟.....
- ۷۳..... مثال‌هایی برای تحریف قرآن از نظر اهل تشیع.....
- ۷۶..... علل اعتقاد شیعه به تحریف قرآن.....
- ۷۷..... اوّل - اهمیت امامت از نظر آنان.....
- ۸۰..... نمونه‌هایی از این روایات.....
- ۸۴..... دوم - انکار فضیلت یاران رسول خدا ﷺ.....
- سوم - کینه‌توزی و حسادت به یاران پیامبر ﷺ که خداوند در قرآن آنان را ستایش و تمجید کرده است..... ۹۱
- چهارم - اباحی‌گری و لابیالی و عدم پایبندی به احکام قرآن و عمل نکردن به حدود خدا..... ۹۸
- ۹۹..... ادله‌ی عدم تحریف قرآن و اعتراضات و ایرادات شیعه بر آن.....
- ۱۰۲..... چرا شیعه تحریف قرآن را انکار می‌کنند؟.....
- ۱۱۶..... عقیده‌ی اهل سنت راجع به قرآن.....
- ۱۲۲..... کتاب‌های شیعه برای اثبات تحریف قرآن.....

فصل سوم: شیعه و دروغ..... ۱۲۷

- ۱۳۱..... تقیه، دین و شریعت شیعیان است.....
- ۱۳۵..... تقیه چیزی جز دروغ محض نیست.....

چند مثال برای اثبات اینکه تقیه دروغ محض است	۱۴۰
راویان شیعه	۱۴۴
چرا شیعه تقیه را باور داشتند؟	۱۴۷
چند مثال	۱۴۹
مدح و تمجید امامان از صحابه	۱۵۴
اعتراف علی <small>علیه السلام</small> به خلافت سه خلیفه‌ی راشد	۱۵۶
ازدواج ام‌کلثوم دختر علی با عمر فاروق <small>رضی الله عنه</small>	۱۵۹
نکوهش شیعه و بیان عیب‌ها و نقایص آنها	۱۶۰
شیعه از دیدگاه دیگر ائمه	۱۶۴
نقد تقیه	۱۶۶

مقدمه

سپاس خدای راست که تنها او، شایسته‌ی ستایش است و درود و سلام نثار حضرت محمد مصطفی ﷺ، برگزیده‌ی پیامبران، و بر آل و یاران پاک و نیکویش باد! در این روزها بسیاری از داعیانِ تفرقه و چند دستگی اصطلاح «اتحاد و وحدت» را رایج کرده‌اند. کاربرد این اصطلاح آن چنان زیاد شده تا جایی که ممکن است مسلمانان ساده دل به خاطر عدم شناخت از نیرنگ‌های پشت پرده‌ی آن، فریب بخورند.

قادیانی^۱ که مزدور استعمار صلیبی در شبه قاره هند و پاکستان و لکه‌ی ننگی است بر پیشانی مسلمانان شرق، کلمه‌ی اتحاد را به هدف رخنه و سم‌پاشی در دل‌های مسلمانان به کار می‌برد. بهائیت^۲ که زائیده‌ی روس و انگلیس و گروه‌های منحرف شیعه است با کاربرد این کلمه (اتحاد)، می‌خواهد شیعه را در مراکز اصلی ایران و عراق از بین ببرد.

شیعه که فرزند نامشروع و میراث یهود در کشورهای اسلامی است، در مواقعی که چهره‌ی قبیح و ماهیت حقیقی‌اش فاش شود و نقاب چهره‌اش کنار زده شود، از این کلمه استفاده می‌کند. پس این کلمه، تنها کلمه‌ی حقی است که مراد از آن باطل است. چنان که از حضرت علی علیه السلام نقل شده که وقتی گفته‌ی خوارج را شنید (که مشهور هم هست) که گفتند: «لا حکم إلا لله»؛ یعنی، حکم تنها از آن خداست، فرمود: «این کلمه‌ی حقی است که مراد از آن، باطل است. البته من هم می‌گویم: حکم تنها از آن خداست»^۳.

باز فرمودند: «پس از من زمانی می‌رسد که چیزی از حق پنهان‌تر و از باطل آشکارتر نیست»^۴.

۱- جهت اطلاعات بیشتر به کتاب «القادیانیه، دراسات و تحلیل» نوشته‌ی مؤلف مراجعه شود.

۲- مؤلف در این موضوع، کتابی مستقل به اسم «البهائیه أضاء و حقایق» نوشته است.

۳- نهج البلاغه، دارالکتاب اللبنانی، بیروت، ۱۳۸۷ هجری، ص ۸۲.

۴- همان، ص ۲۰۴.

این روزگار، همان روزگاری است که علی علیه السلام به آن اشاره کرده و حقیقتاً دروغ در این زمان زیاد است. در این اواخر شیعه شروع به چاپ و انتشار کتابهای فریب‌دهنده در کشورهای اسلامی کرده‌اند. در آن کتابها مردم را به «نزدیکی به اهل سنت» فراخوانده‌اند، گویا شیعه را دعوت کرده‌اند که با اهل سنت، متحد گردند. اما برعکس به تعبیر صحیح‌تر، می‌خواهند با آن کتابها، اهل سنت را به شیعه نزدیک کنند آن هم با ترک عقاید و باورهایشان، درباره‌ی خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یارانشان که زیر پرچم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم، جهاد کردند، و همسران پاکدامنشان که در کارهای معروف همراهش بودند و درباره‌ی کتابی که خداوند آن را از لوح محفوظ برایشان نازل کرده است. آری، می‌خواهند مسلمانان همه‌ی باورهای درست را ترک کنند و ساخته‌ی دست یهودان گنه کار را باور کنند، از قبیل خرافات و چرت و پرت‌هایی که درباره‌ی خدا بافته‌اند و طبق اعتقاداتشان گویا به خدا حالت «بدا» دست می‌دهد.

آنان درباره‌ی کتاب خدا اعتقاد دارند که تحریف و دستخوش تغییر شده است. درباره‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم معتقدند که علی علیه السلام و اولادش از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاضل‌ترند و حاملان این دین را خائن می‌دانند و همراهان بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مانند ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النورین رضی الله عنهم و مادران مؤمنان را - که به گواهی خدا در قرآن کریم همه پاکدامن بودند - به خیانت در حق خدا و پیامبر، متهم می‌کنند. درباره‌ی پیشوایان دین، مثل امام مالک و امام ابوحنیفه و امام شافعی و امام احمد و امام بخاری - خدا از همه شان راضی باد و همه شان را مورد رحمت واسعه‌ی خویش گرداند - و ... اعتقاد دارند که کافر و ملعون بوده‌اند.

آری، اینان می‌خواهند این کار را بکنند و خدا از آنچه می‌کنند، غافل نیست. هر کس حقیقت این مسایل را درک کرد و در مقابل‌شان ایستاد و به دلایل ایشان جواب رد داد و نیت باطنی آنها را فاش و اثبات کرد، بر او اعتراض می‌کنند و به نام وحدت و اتحاد، فریاد بر می‌آورند و مسلمانان را فرا می‌خوانند و مرتب فرموده‌ی

خداوند ﷻ را بازگو می‌کند که: ﴿وَلَا تَنْزَعُوا فِتْفَشْلُوا وَتَذَهَبَ رِيحُكُمْ﴾ [الأنفال: ۴۶].^۱

«... با هم نزاع مکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود و صبر کنید که خدا با شکیبایان است.»

دور باد وحدتی که به بهای بی‌آبرو کردن اسلام تمام می‌شود. و دور و نابود باد اتحادی که بر اصل بی‌ناموسی پیامبر اسلام ﷺ و یاران و همسرانشان - رحمت و درود خدا نثارشان باد - بنا شود. درباره‌ی کتاب خدا اعتقاد ما این است که یک حرف آن هم تغییر نکرده و کلمه‌ای به اصل آن اضافه نشده و حرفی از آن کم نشده و معتقدیم که این قرآن همان است که جبرئیل آن را از طرف خداوند بر قلب سالم و پاک پیامبر ﷺ نازل کرده است. از قرآن می‌فهمیم که کفار مکه هم از پیامبر خدا؛ پیامبر راستگو و امین، موقعی که مردم را به عبادت و یگانه‌پرستی و خالص کردن دین برای الله و دور انداختن خدایان و ردّ پندارهایشان، دعوت می‌کرد می‌خواستند که اختلاف و تفرقه ایجاد نکند. حضرت، جواب کفار را با امری از جانب پروردگار دادند که:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ۝ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۝ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۝ وَلَا

۱- یکی از علمای شیعه به نام «سید لطف‌الله صافی» کتابی تحت عنوان: ﴿وَلَا تَنْزَعُوا فِتْفَشْلُوا وَتَذَهَبَ رِيحُكُمْ﴾ طبق عادات پیشینیان از روی نفاق و نیرنگ نوشته است. آنان برای پوشاندن مقاصد خبیث از نقاب دروغ و فریب استفاده می‌کنند و او نیز، بر روش دیگران است. زیرا با یک مقدمه‌ی ساده روبرو می‌شویم که در آن مردم را به وحدت و اتحاد فرا خوانده است اما چند روزی نمی‌گذرد که با کتابی دیگر تحت عنوان «مع الخطیب فی خطوط العریضه» مواجه می‌شویم، که در رد محب‌الدین خطیب رحمته نوشته است. در اول کتاب منافق بازی در آورده و بعد گفته است: در زمانی که حرمت خدا هتک می‌شود و مسجد الاقصی در فلسطین سوزانده می‌شود نباید چنین کتاب‌هایی نوشته شود.

آقای صافی! چه کسی تو را مجبور به این کار کرد؟ سپس در همین کتاب به مرد نمونه‌ی اسلام و شخصی که علی رضی او را اصل عرب و پایه‌ی نظم عرب می‌شمارد و او را قطب و محور چرخش آسیاب زندگی آنها معرفی می‌کند (در باب شیعه و دروغ می‌آید)، هجوم می‌برد. آقای صافی! فکر می‌کنی که با این کلمات می‌توانی مسلمانان را فریب دهی؟ گمان تو زهی بیهوده و باطل است.

أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ ﴿۱﴾ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَّا أَعْبُدُ ﴿۲﴾ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴿۳﴾
[الکافرون: ۱-۶].

«ای کفار، نمی‌پرستیم آنچه را که شما می‌پرستید و نه شما پرستنده‌ی چیزی هستید که من می‌پرستم و نه من پرستنده‌ی آنچه هستم که شما می‌پرستید و دین شما برای شما و دین من برای من». در جای دیگری می‌فرماید:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ۖ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ ﴿۱۷۸﴾ [یوسف: ۱۰۸].

«این راه من است. من و پیروانم با آگاهی به سوی خدا دعوت می‌کنیم خدا را به پاکی می‌ستایم و من از مشرکان نیستم». همچنین می‌گوید:

﴿وَلَمَّا أَعْمَلْنَا وَلَكُمْ أَعْمَلْنَا وَلَكُمْ مَخْلُصُونَ﴾ ﴿۱۳۹﴾ [البقرة: ۱۳۹].

«کردارهای ما برای ما و به ما مربوط است و کردارهای شما به شما مربوط است و ما برای او خالص هستیم». و گفت:

﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ ﴿۱۹﴾ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ ﴿۲۰﴾ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ ﴿۲۱﴾ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ ۗ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ ۗ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ ﴿۲۲﴾﴾ [فاطر: ۱۹-۲۲].

«کور و بینا یکسان نیستند، تاریکی و نور، سایه و گرمای داغ یکسان نیست و زندگان و مردگان یکسان نیستند. خدا به هر کسی که بخواهد می‌شنواند و تو نمی‌توانی به کسانی که در گورهایند، بشنوانی».

آری، وحدت ممکن است، اگر بخواهند و اتحاد ممکن است، اگر بجویند. وحدت و اتحاد با رجوع به کتاب و سنت و چنگ زدن به کتاب و سنت امکان‌پذیر است. خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنكُمْ ۗ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ۗ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [النساء: ۵۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا و پیامبر و صاحب امر خود پیروی کنید. اگر در چیزی نزاع کردید به خدا و پیامبر رجوعش دهید اگر به خدا و روز آخرت ایمان

دارید.» آری، اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید، به سوی این کلمه، کلمه‌ی وحدت و اتحاد، و فرموده‌ی خدا و پیامبرش حضرت محمد ﷺ بیایید. آری، بیایید اختلافات را کنار بگذاریم و به نزاع پایان دهیم. ای گروه شیعه! بیدار شوید تا به سوی وحدت بشتابیم. ناسزاگویی به اصحاب پیامبر، بهترین آفریدگان خدا، را ترک کنید. کسانی که خداوند در کتابش به آنان مژده‌ی بهشت داده و فرموده است:

﴿وَالسَّالِقُونَ أُولَئِكَ مِنَ الْمُهَجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«پیشگامان نخست از مهاجران و انصار و آنان که به خوبی از آنها پیروی کرده‌اند خداوند از آنان راضی شد و آنها هم از او با گرفتن پاداش مناسب راضی گشتند. برای ایشان باغ‌هایی آماده کرده که در زیر آن، جویبارها جاری است و در آنجا جاودانه هستند و پیروزی عظیم، همین است.» در جای دیگری می‌فرماید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸].

«به راستی خداوند از ایمان داران خشنود شد آن گاه که با تو زیر آن درخت پیمان می‌بستند.»

پیامبر که وحی را بر زبان می‌آورد، فرمود: «لا تمس النار مسلماً رأني أو رأی من رأني»^۱: «آتش، کسانی را که مرا دیده‌اند یا کسانی را دیده‌اند که مرا دیده‌اند، نمی‌سوزاند» (البته از گروه مسلمانان نه کافران و مشرکان). همچنین فرمود: «اللَّهُ اللهُ في أصحابي، لا تتخذوهم غرضاً من بعدي، فمن أحبهم فبحبي أحبهم، ومن أبغضهم فببغضي أبغضهم، ومن آذاهم فقد آذاني، ومن آذاني فقد آذى الله، ومن آذى الله فيوشك أن يأخذه»^۲: «به خاطر خدا، پس از من یارانم را آماج حملات ناروا و مغرضانه‌ی خود قرار ندهید. کسی که دوستشان داشت به سبب دوست داشتن ایشان، دوستش می‌دارم و هر کس کینه‌ای ناروا نسبت به آنان روا داشته باشد با بغضم او را مورد خشم

۱- روایت از ترمذی و آن را حسن دانسته است.

۲- روایت از ترمذی.

قرار می‌دهم و هر کس اذیتشان کند همانا مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است و هر کس خدا را اذیت کند، هر لحظه ممکن است مورد مؤاخذه و رسوایی قرار گیرد».

باید بدانیم که اتحاد ممکن است، اما با اعتراف به این که در کلام خدا هیچ باطلی راه نیافته و به صورت تدریجی از جانب خداوند حکیم ستوده، فرو فرستاده شده است و هر کس قائل به تحریف و تغییر در آن باشد گمراه و گمراه‌کننده و خارج از اسلام است. پس بیایید متفق و متحد شویم.

بیایید پیمان ببندیم که دروغ و تقیه را به طور کلی ترک کنیم، و به سمت وحدت برویم. بیایید عهد ببندیم که دروغ گناهی است هلاک‌کننده و انسان را داخل دوزخ می‌گرداند.

همچنان که پیامبر ﷺ فرمودند: «إِنَّ الصِّدْقَ بَرٌّ، وَإِنَّ الْبُرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الْكُذْبَ فَجُورٌ، وَإِنَّ الْفُجُورَ تَهْدِي إِلَى النَّارِ»^۱: «راستگویی نیکی است و نیکی آدم‌ها را به بهشت هدایت می‌کند و دروغ، فسق و فجور است و فجور، آدمی را به جهنم هدایت می‌کند».

وحدت بدون توبه‌ی شما از این اعتقادات بت‌پرستانه‌ی یهودی و مجوسی که گویا امامان غیب می‌دانند و می‌دانند کی می‌میرند و هر چه بخواهند انجام می‌دهند و کسی از آنها حق بازپرسی ندارد و آنها حق بازپرسی دارند و از جنس بشر نیستند، امکان‌پذیر نیست. پس اتحاد ممکن است اما با ترک مکر و دسیسه علیه مسلمانان.

بغداد را ببینید که آغشته به خون است، با جنایت ابن‌العقیمی. کعبه را ببینید که با جنایت طائفه‌ای از شما زخمی است. پاکستان شرقی را بنگرید که به دست هندوها، قربانی یکی از فرزندان «قرلباش» شیعه به نام «یحیی خان» گشت.

تاریخ اسلام را که ورق بزنید، می‌بینید سرشار از گناهان تاریخی شما است. هر وقت و هر جا که حادثه‌ای برای مسلمانان پیش آمده است، شما آنان را سرافکنده کرده و زمینه‌ی ذلت مسلمانان را فراهم کرده‌اید. بیایید تعاون داشته باشیم و متفق و متحد شویم تا کلمه‌ی لا اله الا الله همچنان سرافراز و سربلند باقی بماند. امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی ندارد تا ظهور کند و غم‌های ما را برطرف کند و گره از مشکلات

۱- مسلم آن را روایت کرده است.

ما بگشاید. ما هستیم که می‌توانیم - در صورت چنگ زدن به کتاب خدا و سنت - مصیبت و مکر دشمنانمان را از بین ببریم. چنان که خداوند به ما وعده داده است که:

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ﴾ [غافر: ۵۱].

«ما فرستادگان خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در دنیا و روزی که گواهان قیام می‌کنند، یاری می‌دهیم».

در جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الروم: ۴۷].

«و همواره پیروز کردن و یاری کردن مؤمنان بر ما فرض است».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۹].

«و شما بالاترید اگر مؤمن باشید».

به راستی، پیروزی‌های بسیار در زمان ابوبکر صدیق، و فاروق اعظم و عثمان ذی‌النورین دیده‌اید که از آسمان فرود آمده است - خداوند از همه‌ی آنان راضی و خشنود باد! - آنان سرانجام کفر را در مرکز خود شکست دادند و پرچم‌های پیروزی را در افقی به اهتزاز درآوردند که پیشینیان هرگز تصورش را هم نمی‌کردند، اما همین که یهود نهال خود را کاشت و فرزند نامشروع خود را در زمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام به دنیا آورد، بلافاصله امور مسلمانان در ممالک اسلامی متشنج و اوضاع به کلی برعکس شد و علی علیه السلام ناچار شد بگوید: «به کشتن اهل قبله مبتلا گشتم» و با حالت تأسف گفت: «ای بندگان خدا، من تقوا را به شما سفارش می‌کنم. در حقیقت، تقوا بهترین چیزی است که بندگان خدا آن را به یکدیگر سفارش می‌کنند و بهترین پاداش، نزد خداست و در واقع، دروازه‌ی جنگ میان شما و اهل قبله باز شد»^۱.

و گفت: «به راستی من شما را شب و روز و آشکار و پنهان برای جنگ با این دسته دعوت کردم. به شما گفتم به جنگ آنها بروید و با آنها جنگ کنید قبل از این که آنها به جنگ شما بیایند. قسم به خدا، هر ملت و قومی که در قلب خانه‌اش مورد حمله و هجوم قرار گیرد، شکست و ذلت و خواری او حتمی است. مبارزه را ترک کردید و به یکدیگر حواله کردید تا به شما هجوم آوردند و مواضع مهم جنگی را از شما گرفتند. سپس، صحیح و سلامت نجات یافتند و یکی از آنها هم زخمی نشد و خونی از او ریخته

۱- نهج البلاغه، ص ۲۴۸، خطبه‌ی علی علیه السلام.

نشد. پس اگر مسلمانی پس از این خواری از شدت تأسف بمیرد، سرزنش نمی‌شود؛ بلکه به نظر من، شایسته‌ی مرگ هم هست. عجیب است عجیب. قسم به خدا، بسیار غم‌انگیز است که می‌بینی دسته‌ی مقابل، با آنکه باطل هستند، متحدند و شما، با آنکه برحق هستید، متفرقید. به عبارت دیگر، انسان از شدت اجتماع این قوم بر باطل و تفرقه‌ی شما در راه حق، ناراحت و متأثر می‌شود. برای شما زشت و نگران‌کننده است که خود را آماج تیرهای این قوم قرار می‌دهید. به شما حمله می‌شود، اما شما حمله نمی‌کنید. به شما هجوم می‌آورند، اما شما به آنها هجوم نمی‌برید.

این قوم مطیع خداوند نیستند و شما راضی هستید. هرگاه به شما در فصل گرما دستور رفتن به جنگ دادم، گفتید: این روزها مقطع «حمارة القیظ» است و همه چیز از شدت گرما، داغ و سرخ شده است. به ما مهلت بده تا اندکی گرما بگذرد و وقتی که فرمان جنگ را در زمستان صادر کردم، گفتید: این روزها «صبارة القر» است و همه چیز دارد از شدت سرما می‌ترکد. به ما مهلت بده تا سرما تمام شود. همه‌ی این بهانه‌ها به خاطر فرار از سرما و گرما است. وقتی شما از سرما و گرما فرار می‌کنید، به خدا قسم از شمشیر و جنگ بیشتر می‌گریزید».

همچنین گفت: «خدا مرگتان دهد! سینه‌ام را از خشم و حسرت پُر کردید و غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشاندید. رأی ام را با نافرمانی و بی‌همتی خراب کردید، تا حدی که قریش می‌گوید: علی ابن ابی‌طالب مرد شجاعی است، اما از تکنیک جنگ بی‌اطلاع است. خدا پدرشان را بیامرزد! آیا در میان آنها فردی هست که بیشتر از من ممارسه‌ی جنگی داشته باشد؟ یا در جنگیدن با تجربه‌تر از من باشد؟ من پیش از بیست‌سالگی جنگیدن را آغاز کردم و اکنون، به شصت‌سالگی نزدیک شده‌ام، اما علت این که در جنگ‌ها موفق نمی‌شوم این است که: کسی که از او اطاعت نشود رأی و توان هم ندارد»^۱.

این علی، پسر ابوطالب، چهارمین خلیفه‌ی راشد نزد ما و نخستین امام معصوم نزد شماست که از شما، از روزی که به وجود آمدید، شکایت می‌کند. ما این شکایت را از کتابی گرفته‌ایم که شما آن را راست‌ترین و درست‌ترین کتاب می‌پندارید. این کتاب را

شخص بزرگی چون شریف رضی که مقبول شماسست، جمع‌آوری کرده است. پس ای قوم! بعد از این سخنان چه دلیل دیگری می‌خواهید؟

تدوین این کتاب تنها به این خاطر بوده که مبدا تصور شود که اهل سنت در نادانی به حدی رسیده‌اند که اجازه می‌دهند مولود یهود و دختر آن زن مجوسی، باورها و احساساتشان را به بازی بگیرد.

ما، در این کتاب اثبات کرده‌ایم که این، بازی شیعه است و بلایی است که بر اسلام نازل شده است، و با مسلمانان و در رأس همه‌ی آنها، یاران پیامبر خدا و حاملان دین و پیروان آنان کینه و دشمنی دارد. در این کتاب باورهایشان را درباره‌ی قرآن بیان کرده‌ام؛ قرآنی که اساس اسلام و هدف اصلی رسالتی است که محمد صلی الله علیه و آله آن را برای ابناء بشر با بیانی واضح، مستند و مفصل آورده است. به لطف خدا کسی پیش از من به این کار نپرداخته است.

همچنان که توضیح داده‌ایم، دروغ به اسم «تقیه» شعار دسته‌جمعی شیعه است و دروغ از جمله‌ی پاک‌ترین کارها به شمار می‌آید. به نظر آنها «تقیه» از بزرگ‌ترین و سائل تقرب به خداوند است. مباحث و موضوع‌های فراوانی به عنوان زیر مجموعه‌ی این سه موضوع آمده است، از جمله: اعتقادشان درباره‌ی خدا و رسول خدا و یاران و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله که مادران مؤمنان هستند و اعتقادشان درباره‌ی امامانشان، نظر امامان درباره‌ی آنها و پایه‌های این مذهب و اصولی که تشیع بر آنها پایه‌گذاری شده است و نیز، علل اختلاف آنان و اهل سنت. در این کتاب اطلاعات کافی برای شناختن شیعه و همچنین پی‌بردن به عمق و کنه باورهایشان، گنجانده شده است. این اطلاعات حتی برای ساده‌لوحان شیعه که به حب اهل بیت و ولایت آنان فریفته شده‌اند - اگر خواهان حق باشند - روشنایی بخش است؛ زیرا بیشتر آنان از حقیقت دین خود بی‌خبرند؛ چون بزرگان و سران شان به کتمان مذهب امر کرده‌اند، چنان که به دروغ می‌گویند: جعفر صادق به یکی از شیعیان خود گفت: «ای سلیمان، شما بر آیینی هستید که هر کس آن را کتمان کند، خدا به او عزت می‌دهد و هر کس آن را آشکار کند، خداوند ذلیلش می‌کند»^۱.

۱- کلینی، الکافی فی الأصول. در باب شیعه و دروغ، این موضوع به طور مفصل بیان خواهد شد.

روش ما، در این کتاب این است که مطالب را تنها از کتاب‌های خود شیعیان می‌آوریم، آن هم با ذکر نام کتاب و جلد و صفحه و چاپ آن. پس هرگاه کتابی را ذکر کردیم، از کتاب‌های معتبر و موثق و مشهور اهل تشیع، خواهد بود^۱.
 قصد داریم این کتاب را در دو جلد بنویسیم تا تمام موضوعات و مباحث مهم را در بر بگیرد. توفیق تنها از جانب خداوند است و تنها بر او توکل می‌کنم و به سوی او بازمی‌گردم.

احسان الهی ظهیر

۲۲ می ۱۹۷۳ م. ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۹۳ هـ

۱- تو آقای صافی! و تو آقای نویسنده‌ی کتاب «السهم المصیب فی الرد علی الخطیب» و تو ... و تو..و! گول نخورید که خطیب به رحمت خدا پیوسته و می‌توانید از او عیب و ایراد بگیرید، میان اهل سنت کسی هست تا از حقی که خطیب درباره‌اش نوشته است، دفاع کند اما متأسفانه این کتاب‌ها دیر به دستمان رسید و آن زمانی بود که به زیارت بیت‌العتیق و شهر پیامبر ﷺ رفتیم و گرنه دین خود را به موقع اداء می‌کردیم.

فصل اول:

شیعه و سنت

از همان اوایل ظهور خورشید رسالت محمدی ﷺ و از اولین روزی که تاریخ جدید، تاریخ تابناک اسلام ورق خورد، دل‌های کفار و چشم و گوش مشرکان به شدت آزار دید، به خصوص یهود در جزیره العرب و در کشورهای عربی مجاور آن و مجوس در ایران و هندوها در شبه قاره‌ی هند به مکر و دسیسه علیه اسلام و مسلمانان، شروع کردند با این هدف که مانع گسترش این نور شوند و این دعوت نورانی را خاموش کنند، اما خداوند اراده کرده بود که نورش را کامل کند. چنان که در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يُرِيدُونَ لِيُظْفِرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾

[الصف: ۸].

«می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند و خداوند جز این نمی‌خواهد که نورش را کامل کند، اگرچه کفار ناراحت شوند». علی‌رغم شکست‌های پی‌درپی که از اسلام خوردند، عقده و کینه‌ای که از اسلام داشتند، از بین نرفت و مرتب در حال دسیسه و نیرنگ و چاره‌اندیشی جهت از بین بردن اسلام و مسلمانان بودند.

اولین کسانی که پس از طلوع فجر اسلام دسیسه و نیرنگ به کار بردند، فرزندان کینه‌توز یهود بودند. آنان در شریعت اسلامی به اسم اسلام، دسیسه و نیرنگ به کار بردند تا شکار فرزندان اسلام آسان شود؛ یعنی، شکار مسلمانان بی‌خبر از عقاید اسلام و باورهای صحیح و خالص. در رأس این حيله‌گران منافق متظاهر به اسلام و کتمان کنندگان کفر و سرکشان علیه اسلام، عبدالله بن سبأ، یهودی کثیف، وجود داشت. وی خواست که با اسلام مخالفت کند و راه را بر آن ببندد. این مخالفت در شرایطی بود که تمام جزیره العرب در زمان حیات مبارک پیامبر اسلام ﷺ وارد حوزه‌ی اسلام شده بود و اسلام در اطراف و اکناف زمین منتشر شده بود و از یک سو سرزمین روم و از طرف دیگر سلطنت ایران را درنوردیده بود و فتوحات از دورترین نقطه‌ی آفریقا تا دورترین نقطه‌ی آسیا ادامه داشت و نزدیک بود که پرچم‌های اسلام در سواحل و دروازه‌های اروپا به اهتزاز درآید و فرموده‌ی خدا که:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ [النور: ۵۵].

«خداوند به کسانی که شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند».

محقق شود. علی بن ابوطالب علیه السلام می‌گفت: «پیروزی و شکست در این کار به کمی و زیادی افراد نیست؛ زیرا این دین، دین خداست که خودش آن را پیروز کرده و این لشکر، لشکر خداست که خودش آن را آماده و یاری کرده است و می‌بینیم که خورشید اسلام در نقاط دور دست طلوع کرده و خداوند وعده‌ی خود را قطعی خواهد کرد و لشکر خود را یاری می‌دهد و حق را آشکار می‌کند»^۱ او می‌گوید: «وقتی که خدا صداقت ما را دید، برای دشمنان سرنگونی و بر ما کمک و پیروزی نازل کرد، تا این که اسلام مستقر شد و جای پایش را محکم کرد»^۲ ابن سبأ با نفاق و تظاهر به اسلام، قصد نفوذ و کارشکنی در دین اسلام را داشت؛ زیرا او و سرکردگانش می‌دانستند که جنگیدن و رودررو شدن با اسلام ممکن نیست، و این مسأله را پیشینیان آنها؛ بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع، تجربه کرده بودند و جز ضرر و زیان و ذلت و سرافکندگی چیزی عایدشان نشده بود. او با کمک یهودیان صنعاء نقشه‌ای کشید و به دنبال آن، او و دوستانش به مدینه رفتند. در مدینه‌النبی و پایتخت خلافت، در عصری که داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یاری که ماهی‌خوردی پیامبر بود؛ «ذی‌النورین» عثمان ابن عفان رضی الله عنه، حکومت می‌کرد، یهودیان به پهن کردن دام‌ها و گسترده کردن خارهایشان شروع کردند و خودشان در انتظار فرصت‌های هموار و موقعیت‌های مناسب نشستند. آنان علی را سپر خود قرار داده، از او پشتیبانی و به اسم او شایعه‌پراکنی می‌کردند و به

۱- نهج البلاغه، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۳۸۷ هـ . ۱۹۶۷ م.، ص ۲۰۳. سخن علی رضی الله عنه به عمر فاروق وقتی که عمر رضی الله عنه راجع به حضور شخصی‌اش برای جنگ با فارس‌ها با علی رضی الله عنه مشورت کرد.

۲- نهج البلاغه، ص ۹۲.

حب و دوستی او تظاهر می‌کردند، در حالی که علی علیه السلام از آنها بیزار بود. آنان در دل‌های مسلمانان، آفت فتنه و فساد می‌پاشیدند و آنان را علیه خلیفه‌ی رسول خدا تحریک می‌کردند. حضرت عثمان خود ثروتمندی بود که با ثروتش چنان به اسلام و مسلمانان کمک کرد که کسی در این کار به پای او نمی‌رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که لشکر «العسرة» را مجهز می‌کرد، درباره‌ی عثمان رضی الله عنه فرمودند: «به عثمان آسیبی نمی‌رسد آنچه بعد از امروز انجام دهد»^۱ پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت عثمان بارها مژده‌ی بهشت داده بودند. حتی به او خبر خلافت و شهادت دادند.

این گروه به ترویج عقایدی در میان مسلمانان رواج دادند که از اساس با عقاید اسلام منافات داشت و در هیچ اصل و فرعی با دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله هماهنگ نبود. از آن روز به بعد گروهی در میان مسلمانان به هدف زیان‌رساندن به اسلام، دسیسه‌کردن در آموزه‌های اسلامی و مشکل‌تراشی علیه اسلام و انتقام از آن ایجاد شد. آنان خود را شیعه‌ی علی می‌نامیدند، اما هیچ رابطه و پیوندی با علی نداشتند و علی خود را از آنها تبرئه کرد و آنها را به سخت‌ترین شیوه در حیات خود شکنجه کرد و فرزندان‌ش پس از او آنها را مورد خشم و کینه قرار دادند و آنها را از خود راندند. اما دریغ که این حقیقت به مرور زمان از مسلمانان پنهان شد و سرانجام یهود موفق شد. البته پس از آنکه مجوس از یک طرف و هندو از طرف دیگر با یهود همدست شدند، یهود در مقاصد و اهداف پست خود موفق شد.

این اهداف عبارت بودند از: دورکردن امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله از رسالتی که ایشان، آن را از جانب خداوند عزّ و جل آورده است. و نشر عقائد و افکار یهود و مجوس در بین مسلمانان به اسم عقائد اسلامی.^۲

بزرگان و تاریخ‌نویسان شیعه به این واقعیت اعتراف کرده‌اند؛ از جمله «الکشی»^۳ رجال‌شناس بزرگ شیعه، که درباره‌اش گفته‌اند: نسبت به اخبار و رجال، مورد اعتماد و موثق است و فردی آگاه است و علم بسیار دارد، عقایدش زیبا و مذهبش راست است.

۱- احمد و ترمذی آن را روایت کرده‌اند.

۲- به همین دلیل شیعه به قرآن اعتقادی ندارد و معتقد است که تحریف شده است. همان طور که بعداً به طور مفصل بیان می‌شود.

۳- ابوعمرو محمد ابن عمر بن عبدالعزیز کشی از عالمان قرن چهارم شیعه.

باز درباره‌ی کتابش در شرح حال‌ها گفته‌اند: مهم‌ترین تألیفات در علم رجال، چهار کتاب است و تنها بر آنها می‌توان تکیه کرد و آن چهار کتاب اصول است. در این باب مهم‌ترین و قدیمی‌ترین آنها کتاب «معرفة الناقلين عن الأئمة الصادقین» می‌باشد که به «رجال کشی» مشهور است.^۱

کشی در این کتاب می‌گوید: بعضی از اهل علم اظهار داشته‌اند که: عبدالله ابن سباء، یهودی بود. سپس مسلمان شد و از علی پشتیبانی کرد و او را دوست داشت و او در زمان یهودی‌بودنش درباره‌ی یوشع بن نون، وصی موسی، غلو می‌کرد. در دوره‌ی مسلمان‌شدنش هم پس از وفات پیامبر خدا ﷺ درباره‌ی حضرت علی همان غلوها را می‌گفت. او نخستین کسی بود که فرض بودن امامت علی ﷺ را مطرح کرد، برائت از دشمنان علی را اظهار کرد، با مخالفان علی درگیر شد و آنها را تکفیر کرد. از این جاست که مخالفان شیعه می‌گویند: اصل تشیع و رفض از یهود گرفته شده است.^۲

مامقانی امام جرح و تعدیل، شبیه این سخن را از کشی در کتابش «تنقیح المقال»^۳ نقل کرده است.

نوبختی^۴ کسی که رجال شناس مشهور شیعه، نجاشی درباره‌اش می‌گوید: حسن بن موسی ابومحمد نوبختی متکلم، در روزگارش قبل و بعد از سال سیصد هجری بر امثال خود غالب و چیره بود.^۵

طوسی درباره‌اش گفته است: ابومحمد، متکلم و فیلسوف است، او شیعه‌ی امامی بود، عقیده‌ی خوب داشت و مورد اطمینان و اعتماد است، و او از علمای برجسته است.^۶

نورالله تستری درباره‌اش می‌گوید: حسن بن موسی از بزرگان و علمای شیعه است و متکلم و فیلسوف است و عقیده‌ی شیعه‌ی امامیه داشت.^۱

۱- به مقدمه «الرجال» مراجعه کنید.

۲- کشی، رجال، کربلا، مؤسسة الأعلی، ص ۱۰۱.

۳- مامقانی، «تنقیح المقال»، تهران، ج ۲، ص ۱۸۴.

۴- ابومحمد حسن بن موسی نوبختی از برجسته‌گان قرن سوم هجری - نزد شیعه - شرح حالش در تمام کتاب‌های جرح و تعدیل شیعه آمده و همه او را مورد اعتماد دانسته‌اند.

۵- نجاشی، فهرست، هند، ۱۳۱۷هـ، ص ۴۷.

۶- فهرست طوسی، هند، ۱۸۳۵م، ص ۹۸.

این آقای نوبختی در کتابش «فرق الشیعه» می‌گوید: عبدالله بن سبأ از کسانی بود که آشکارا به ابوبکر و عمر و عثمان و صحابه عیب و ایراد وارد می‌کرد و به آنان ناسزا و بد و بیراه می‌گفت و از آنان اعلام براءت و بیزارى می‌کرد، و می‌گفت که علی علیه السلام دستور این کار را به او داده است. حضرت علی او را گرفت و درباره‌ی این گفته‌اش از او پرسید. عبدالله بن سبأ بدان اقرار کرد و حضرت علی دستور داد که کشته شود.^۲ مردم به حضرت علی اعتراض کردند و گفتند: ای امیرمؤمنان، آیا کسی را می‌کشی که مردم را به سوی محبت شما، اهل بیت و به سوی دوستی شما و اعلام براءت و بیزارى از دشمنانتان دعوت می‌کند؟ حضرت علی او را به مدائن که آن زمان پایتخت ایران بود، راند. جمعی از اهل علم از یاران حضرت علی علیه السلام نقل کرده‌اند که: عبدالله ابن سبأ یهودی بود و مسلمان شد و از حضرت علی علیه السلام پشتیبانی کرد. آنچه را که در دوران یهودی بودنش درباره‌ی یوشع ابن نون پس از حضرت موسی می‌گفت، درباره‌ی حضرت علی هم می‌گفت. او اولین کسی بود که فرض بودن امامت حضرت علی علیه السلام را ترویج کرد و آشکارا از دشمنانش براءت کرد و با مخالفانش درگیر شد. از این جهت است که مخالفان شیعه می‌گویند: اساس شیعه و روافض از یهود سرچشمه گرفته است. هنگامی که خبر وفات حضرت علی علیه السلام به عبدالله ابن سبأ در مدائن رسید، به کسی که خبر وفات حضرت علی علیه السلام را پخش کرد گفت: دروغ می‌گویی. اگر مغز حضرت علی را هم در هفتاد کیسه برای ما می‌آوردی و هفتاد نفر عادل را هم شاهد

۱- تستری، مجالس المؤمنین، ایران، ص ۱۷۷. به نقل از مقدمه‌ی کتاب.

۲- می‌بینی ای آقای صافی! که محبت حضرت علی برای اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله به ویژه یاران سه‌گانه‌ی او ابوبکر و عمر و عثمان ش چگونه بوده است؟ تا جایی که می‌خواست کسی را که به آنان ناسزا می‌گوید به قتل برساند. آیا پس از این کسی می‌تواند بگوید میان شیعه کسانی هستند که بنا به اجتهاد و بدون هیچ مشکلی به بعضی از اصحاب حمله می‌کنند. آیا این مانع نزدیکی و وحدت نیست؟ بله آقای صافی! این مانع نزدیکی و وحدت است. آیا شما با کسی که حضرت علی و فرزندان را تکفیر کند و به آنان بد و بیراه می‌گوید، نزدیکی و وحدت پیدا می‌کنید؟ ای آقای صافی و کسانی که هم کیش وی هستید! صادق باشید، و ای بندگان خدا، عدالت داشته باشید. شما معاویه رضی الله عنه را تکفیر می‌کنید.

می‌گرفتی، باز هم می‌دانستم که نمرده و کشته نشده و نمی‌میرد تا مالک زمین گردد.^۱

یک مورخ شیعی در کتابش به نام «روضه الشفاء» مانند همین موضوع را نقل کرده و نوشته که: وقتی عبدالله بن سبأ متوجه شد که مخالفان حضرت عثمان در مصر زیاد هستند، به آنجا روی آورد و تظاهر به علم و تقوا کرد، تا این که مردم به دام او افتاده و او را باور کردند و پس از نفوذ در میان آنان، شروع به ترویج مذهب و مسلک خود کرد؛ از جمله: هر پیامبری وصی و خلیفه‌ای دارد و وصی و خلیفه‌ی پیامبر کسی جز حضرت علی نیست که به زینت علم و فتوی و کرم و شجاعت و امانت و تقوا آراسته است و گفت: به راستی که این امت به حضرت علی ظلم کرده و حقش را که حق خلافت و ولایت است، غصب کرده و اکنون یاری و مساعدت حضرت علی و سرپیچی از اطاعت و بیعت با حضرت عثمان بر همه واجب است. بسیاری از مردم مصر تحت تأثیر سخنانش قرار گرفتند و علیه حضرت عثمان رضی الله عنه شوریدند.^۲

اینها گواهی‌های خود شیعیان است که علیه خودشان گواهی می‌دهند. از این مطالب، چند چیز به دست می‌آید که به طور خلاصه عبارتند از:

اول - تشکیل گروهی یهود به نام اسلام، تحت رهبری ابن سبأ که در ظاهر مسلمان و در باطن کافر بودند و میان مسلمانان عقائد و آرای یهودیان کافر را تبلیغ می‌کردند.

دوم - ایجاد آشوب در بین مسلمانان و توطئه علیه سومین خلیفه‌ی راشد و مظلوم، امیرمؤمنان عثمان ذی النورین رضی الله عنه و نافرمانی کردن از او تا سرانجام هرج و مرج به وجود آید و فتوحات اسلام قطع شود و پرچم‌های بلندی که در سرزمین‌های کفر و مجوس یهود به اهتزاز درآمده بود، فرود آید. و تیغه‌ی شمشیر مسلمانان چنان کند شود که دیگر بر سر کفار و ملحدان برق نزند. این نتیجه‌ی خیانت و توطئه‌ی ابن سبأ بود که عملاً تحقق یافت و متأسفانه در میان مسلمانان جنگ رخ داد و شمشیرهای از غلاف درآمده، در بین آنان شکاف ایجاد کرد.

در این میان عثمان بن عفان رضی الله عنه و ده‌ها هزار تن از بهترین مردان قربانی شدند و شکاف بزرگی میان دو جماعت بزرگ از مسلمانان واقع شد و آثار این اختلاف تا به

۱- نوبختی، فرق الشیعة، نجف، حیدریه، ۱۳۷۹هـ. ۱۹۵۹م، ص ۴۳-۴۴.

۲- تاریخ شیعی، «روضه الصفا» با زبان فارسی، ایران، ج ۲، ص ۲۹۲.

امروز، که بیشتر از سیزده قرن از آن می‌گذرد، همچنان باقی است و پرتو نور اسلام پس از تابیدن بر پهنه‌ای از سرزمین‌ها فروکش کرد.

سوم- ایجاد کینه و خشم در دل مسلمانان علیه ابوبکر و عمر و دیگر «عشره مبشره» ﷺ که پیامبر ﷺ مژده‌ی بهشت به آنها داده بود، و دیگر حاملان این دین و وارثان نبی‌اکرم ﷺ و مبلغان پیام و مروّجان دعوت و مجاهدان راه خدا و ستایش‌شدگان در کلام خدا، تا اینکه سرانجام برای مسلمانان هیچ تاریخ و قوم و طایفه‌ای باقی نماند که به آنها افتخار کنند، و همچنین فاقد الگوی متعالی شدند که به آنان اقتدا کنند و به جان بهترین‌های امت افتادند تا در نهایت بافت ایمانشان گسسته شد و داخل حریم نبوی، سرور آفریدگان و فرستاده‌ی پروردگار جهانیان حضرت محمد بن عبدالله ﷺ، شدند و از قرآن دور شده و در آن شک کردند؛ قرآنی که خداوند آن را بر پیامبرش نازل کرده و در آن تمجید و ستایش صحابه و اعلام رضایت از آنان و افتخار به آنان موجود است.

چهارم- تکفیر تمامی صحابه - بجز عده‌ی معدودی از آنان - تا چنان شود که: اعتماد و تکیه بر هیچ کس ممکن نباشد؛ به گونه‌ای که یاران پیامبر ﷺ که قرآن را به همراه شرح و تفسیر از رسول خدا شنیده و از او یاد گرفته‌اند و ایشان با قول و عمل آن را بیان می‌کردند، کافر و مرتد باشند، پس دیگر چه کسی قرآن را نقل و روایت و تفسیر خواهد کرد؟

به راستی پیامبر ﷺ کدام دعوت و رسالت را در برابر بشر ادا کرده، و چه نتیجه‌ای از آن گرفته است؟ و کدام گروه به دین خدا گرویدند که خداوند می‌فرماید:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۖ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ۖ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ ۖ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ۝﴾ [النصر: ۱-۳].

در این جاست که قافله سوار رحمت در کاروان نور و سعادت و صلح و امنیت و آسایش به سمت عالم، متوقف می‌شود. این همان هدفی است که یهودیان منتظر آن بودند. از اینجاست که این افکار پدید می‌آید: عدم ایمان به قرآنی که در میان مردم است و این نظر که قرآن نازل شده بر محمد بن عبدالله ﷺ نزد مهدی منتظر است که از طریق وحی آن را دریافت کرده است، زیرا به گمان آنان یاران خیانتکار

پیامبر ﷺ آن را تغییر داده و جابجا و کم و زیاد کرده‌اند. (شرح این مطلب بعداً به طور مفصل خواهد آمد).

وقتی رسالت و پیامی وجود ندارد، دعوت به سوی چه چیز خواهد بود؟ و اعمال بر مبنای چه چیزی انجام شوند؟ این جاست که بایستی توقف کرد و انتظار کشید تا قائمی در آینده‌ای نامعلوم ظهور کند!

پنجم - ترویج عقیده‌ی یهودیت میان مسلمانان، که آن هم تفکر وصایت و ولایت است که قرآن و سنت صحیح آن را نیاورده‌اند، بلکه ساخته و پرداخته‌ی یهود است که آن را از وصی بودن یوشع بن نون برای موسی گرفته‌اند و میان مسلمانان به دروغ و فریب به نام وصی و جانشینی حضرت علی برای پیامبر ترویج کرده‌اند تا بتوانند بذر فساد را در میان مسلمانان بپاشند و آتش جنگ و فتنه را در میان آنان شعله‌ور کنند و به این ترتیب، کوشش آنان برای تبدیل جهاد در راه خدا علیه کفار و مشرکان یهود و مجوس، به جنگ داخلی مسلمانان با موفقیت انجام شد. به عبارت کشی توجّه کنید، می‌گوید: عبدالله بن سبا، اولین کسی بود که عقیده‌ی فرض بودن امامت حضرت علی علیه السلام را ترویج کرد و برائت و بیزاری از دشمنانش را آشکار و اظهار کرد.

نوبختی می‌گوید: عبدالله بن سبا، یهودی بود که مسلمان شد و از حضرت علی علیه السلام پشتیبانی و حمایت و اظهار دوستی کرد. این سخن را در دوران یهودی بودنش درباره‌ی یوشع بن نون گفته بود و در دوران مسلمانی‌اش هم، درباره‌ی حضرت علی علیه السلام پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تکرار کرد.

ششم - نشر افکار یهودی، از جمله: رجعت (بازگشت مردگان به دنیا)، عدم مرگ، تصاحب کل زمین، قدرت انجام کارهایی که تنها در حیطة قدرت خداست، علم به چیزی که تنها خدا می‌داند و اثبات «بداء» و فراموشی برای خداوند متعال و دیگر خرافات و ترّهات.

این سخنان را یهود ساخته و پرداخته است و حضرت علی و پاکان اهل بیتش از آنان بیزارند؛ زیرا علی علیه السلام ثابت کرد که گفته‌هایشان را انکار کرده و آنان را سخت ملامت و سرزنش کرده است. چنان که پیش از این از نوبختی ذکر شد. آنچه را یحیی بن حمزه زیدی در کتاب «طوق الحمامه فی مباحث الإمامه» روایت کرده، مطلب فوق را تأیید می‌کند. وی از سوید بن غفله روایت می‌کند که گفت: «بر جمعی گذشتم که از

حضرت ابوبکر و حضرت عمر سخن می‌گفتند و از آنان خُرده می‌گرفتند. به حضرت علی علیه السلام خبر دادم و گفتم: اگر آنچه را که اظهار می‌کنند و بر زبان می‌آورند، در دل تو نسبت به حضرت ابوبکر و حضرت عمر نبود، هرگز جرأت چنین کاری را نمی‌کردند. حضرت علی علیه السلام گفت: پناه بر خدا، خدا به ما رحم کند! پس برخاست و دستم را گرفت و به داخل مسجد برد و بالای منبر رفت و ریش سفیدش را محکم گرفت. اشک‌ها بر ریشش سرازیر شدند و به میدان نگاه می‌کرد تا مردم جمع شدند. سپس سخنرانی کرد و گفت: چیست حال اقوامی که نام دو برادر و دو وزیر و دو یار پیامبر و دو سید قبیله‌ی قریش و دو پدر برای مسلمانان را به بدی می‌برند. من از آنچه که می‌گویند بیزارم. آنان با محبت، وفاداری و جدیت و عزم در امر خدا، با پیامبر رفاقت و او را یاری کردند. امر و نهی می‌کردند و به خاطر خدا خشمگین می‌شدند و مجرمان را مجازات می‌کردند؛ زیرا قاطعیت آنان در کار خدا کاملاً ملموس بود. پیامبر صلی الله علیه و آله که وفات یافت از هر دوی آنان راضی بود و مسلمانان هم از آنان راضی بودند. در کار و شیوه‌ی زندگی شان از رأی و فرمان پیامبر در حال حیات و پس از وفات، تجاوز نمی‌کردند. آنان بر همین حال از دنیا رفتند. خداوند آنان را مورد رحمت بیکران خویش قرار دهد! به خدا قسم، این دو نفر را جز مؤمنان فاضل، کسی دوست ندارد و تنها بدبختان گنه‌کار نافرمان، از این دو خوششان نمی‌آید. دوست داشتن حضرت ابوبکر و حضرت عمر مایه‌ی نزدیکی به خداست و بغض و کینه‌ی آنان، دوری از خدا را به دنبال دارد. نفرین بر کسی که جز زیبایی و حسن ظن، چیز دیگری درباره‌ی آنان در دل دارد.^۱

در صحاح سته اهل سنت و در نهج‌البلاغه شیعه همین روایت نقل شده است. اما دین امامی و مذهب اثنا عشری همان دین و مذهبی است که بر پایه‌ی افکار و عقاید یهودی گناهکار، عبدالله بن سبأ صنعانی یمنی مشهور به ابن السوداء، استوار شده است هر چند شیعیان انتساب خود را به یهود و دین ابن السوداء انکار می‌کنند، اما این تنها انکار است و بس! زیرا تنها انکارشان برای تبرئه از این موضوع و خروجه‌شان از این گروه سرکش کافی نیست مگر این که مخالفت و انکار خود را در برابر آنچه ساخته و پرداخته‌ی یهود است و میان مسلمانان پخش کرده‌اند، اثبات کنند.

۱- «طوق الحمامة في مباحث الإمامة» به نقل از مختصر تحفه نوشته‌ی شیخ محمود آلوسی، مصر،

با نگاهی پژوهش گرانه و بصیرت می‌بینیم که تشیع همان لقمه‌ای را که یهود برایشان انداخته است، می‌جویند. اجازه دهید که این موضوع را با دقت بیشتری بررسی کنیم.

اول - عبدالله ابن سبأ (تاریخ بنیانگذار مذهب شیعه)

گفتیم عبدالله بن سبأ یک یهودی مسلمان نمای منافق بود و از کشی و نوبختی و دیگران، عبارت‌هایی دال بر این مطلب بیان شد. برای اثبات یهودی بودن ابن سبأ، نیاز به اسناد بیشتری نیست، ولی برای اطلاعات و بهره‌ی بیشتر، بعضی از آنچه را که کشی از زین‌العابدین علی بن حسین - امام چهارم شیعیان - نقل کرده، ذکر می‌کنیم.

علی بن حسین گفت: خدا لعنت کند کسی را که بر ما دروغ می‌بندد. وقتی عبدالله بن سبأ را به یاد می‌آورم، بیزار می‌شوم. به راستی او به فتنه‌ی بس عظیمی پرداخت که حق آن را نداشت. خدا او را لعنت کند! به خدا قسم، علی بنده‌ی صالح خدا و برادر پیامبر خدا بود. او تنها با فرمانبرداری از خدا و پیامبر خدا به این حرمت دست یافت.^۱ باز هم کشی روایتی دیگر از عبدالله بن سبأ ذکر می‌کند و می‌گوید: ابوعبدالله (جعفر علیه السلام) گفت: من اهل خانواده‌ای هستم که همه راستگو هستند اما از دروغ‌گویی که بر ما دروغ می‌بندد، هیچ‌گاه در امان نبودیم و با دروغ‌هایی که بر ما می‌بندند راستگویی ما را نزد مردم لکه‌دار می‌کنند. فرستاده‌ی خدا صلی الله علیه و آله در گفتار راستگوترین انسان بود اما مسیلمه به نام ایشان دروغ می‌گفت و امیرمؤمنان نیز، راستگوترین فرد پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، کسی هم که به حضرت علی دروغ نسبت می‌داد و برای تکذیب صداقت و راستگویی حضرت علی تلاش می‌کرد و حتی بر خدا افتراء می‌زد، کسی جز عبدالله بن سبأ نبود.^۲

طبری در تاریخ خود آورده است که: عبدالله بن سبأ هنگامی که وارد شام شد، به ابوذر رسید و او را علیه معاویه رضی الله عنه تحریک کرد و گفت: معاویه می‌گوید: مال، مال، خداست. همه چیز مال خداست. مقصود معاویه رضی الله عنه این است که مال را به غیر از موارد

۱- کشی، رجال، ص ۱۰۰.

۲- همان، ص ۱۰۱.

مصرفِ مسلمانان، جمع آوری و ذخیره کند. سپس عبدالله بن سبأ نزد ابودرداء رفت. ابودرداء به او گفت: تو کی هستی؟ به خدا قسم تو را یهودی می‌پندارم.^۱

تلاش ابن سبأ برای فتنه و فساد

دوم - تمام مورخان شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که ابن سبأ آتش فتنه و فساد را شعله‌ور کرد و بین شهرها و روستاها برای تحریک و اغراء علیه امیرمؤمنان و خلیفه‌ی مسلمانان؛ عثمان ذی‌النورین رضی الله عنه، رفت و آمد می‌کرد. این ملعون، با گروه‌های یهودی بود. آنها بودند که آتش نافرمانی را شعله‌ور کردند و هر وقت زبانه‌ها رو به خاموش شدن می‌رفتند، دوباره آنها را شعله‌ور می‌کرد. ابن سبأ از شهری به شهر دیگر و از روستایی به روستای دیگر جهت فتنه‌انگیزی و آشوب میان مسلمانان در جولان بود. شایان ذکر است که طبری و دیگر تاریخ نگاران، انتقال او را از مدینه به مصر و بصره و مهمان شدنش نزد حکیم ابن جمیله و اخراج او از بصره و رفتنش را به فسطاط ذکر می‌کنند. هدف او از رفتن به آنجا سم‌پاشی افکار و دل‌ها و به دام انداختن اهالی آنجا بود.^۲

او یهودی‌زاده‌ای است که میان مسلمانان آمد و رفت می‌کند و میان آنان تباهی و جدایی، به وجود می‌آورد و وحدت و یکپارچگی مسلمانان را از بین می‌برد و جمع مسلمانان را در پس پرده‌ی پیروی از علی رضی الله عنه به تفرق می‌کشد و شوکت آنان را از هم می‌پاشد. تمام این فتنه‌ها، طبق نقشه‌ای اجرا می‌شد که او و یاران یهودش، کشیده بودند.

طعن در یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

سوم - نوبختی اظهار داشته که عبدالله بن سبأ اولین کسی بود که به حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان ناسزا می‌گفت و از آن روز تاکنون شیعه به این عقیده تمسک جسته و بر آن متحد شده‌اند، تا جایی که هر کس خلفاء و وزراء و سه یار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ناسزا نگوید و از آنان عیب و ایراد نگیرد، شیعه نیست.

۱- طبری، تاریخ الملوک والأئمه، مصر، ج ۵، ص ۹۰.

۲- نگا: تاریخ طبری، مصر، ج ۵، ص ۶۶. دیگر مورخان نیز این وقایع را بیان کرده‌اند.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه

کشی، شخصیت بزرگ شیعه در جرح و تعدیل، عقیده‌ی شیعه را درباره‌ی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله او را صدیق نامیدند، ذکر می‌کند. از حمزه پسر محمد طیار روایت می‌کند که گفت: نزد ابو عبدالله از محمد بن ابوبکر نام بردیم، ابو عبدالله رضی الله عنه گفت: رحمت و صلوات خدا بر او باد!

گفت: روزی از روزها محمد پسر ابوبکر به امیرمؤمنان، علی رضی الله عنه، گفت: دستت را باز کن تا با تو بیعت کنم. علی رضی الله عنه گفت: مگر بیعت نکرده‌ای؟ جواب داد: بله، بیعت کرده‌ام. حضرت علی دستش را جلو برد و محمد پسر ابوبکر رضی الله عنه گفت: برای تو گواهی می‌دهم که امامی واجب‌الاطاعه هستی و به راستی پدر من؛ یعنی، ابوبکر صدیق رضی الله عنه در آتش جهنم است.

ابو عبدالله رضی الله عنه گفت: نجابت محمد پسر ابوبکر از مادرش اسماء - رحمها الله - بود، نه از پدرش ابوبکر^۱.

این روایت از جعفر بود، اما پدرش باقر؛ کشی از زراره پسر اعین از ابوجعفر روایت می‌کند که: محمد بن ابی بکر با حضرت علی برای اعلام برائت و بیزاری از پدر خود، بیعت کرد^۲.

از شعیب از ابو عبدالله رضی الله عنه روایت است که شنیده‌ام که در هر خانواده‌ای نجیبی از اهل آن خانواده هست و نجیب‌ترین نجیب از یک خانواده‌ی بد، محمد بن ابی بکر است.^۳

کینه‌ی یهود را بنگر که چگونه سخنان دروغشان از زبان فرزندان حضرت علی و محمد بن ابی بکر می‌جوشد و فوران می‌کند. این سخنان از سینه‌های خبیث و آکنده از کفر پنهان، خبر می‌دهد.

۱- کشی، رجال، ص ۶۰-۶۱.

۲- همان، ص ۶۱.

۳- همان، ص ۶۱ ضمن شرح حال محمد بن ابی بکر.

عمر فاروق رضی الله عنه

عمر فاروق، رادمرد و قهرمانی است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره‌ی ایشان می‌فرماید: «قهرمانی مانند عمر رضی الله عنه باهوش و زیرک ندیده‌ام که مانند او کارها را انجام دهد تا مردم سیراب گردند و کاروان حرکت کند»^۱ شیعه درباره‌ی عمر فاروق رضی الله عنه می‌گوید: سلمان فارسی از دختر عمر خواستگاری کرد. عمر جواب رد داد اما بعد پشیمان شد. سلمان به طرف او بازگشت و گفت: تنها می‌خواستم بدانم آیا حالت جاهلیت از قلب تو بیرون رفته، یا همان طور است که قبلاً بود.^۲

باز هم کشی از هشام پسر ابوعبدالله رضی الله عنه روایت کرده که گفت: صهیب، انسان بدی بود. او برای عمر گریه کرد.^۳

از پسرش نقل است که: محمد بن ابی بکر برای برائت جستن از خلیفه‌ی دوم، با حضرت علی بیعت کرد.^۴

ابن بابویه قمی شیعی، دروغی بر عمر فاروق رضی الله عنه می‌بندد و می‌گوید: عمر در آستانه‌ی مرگ گفت: از سه چیز به درگاه خداوند توبه می‌کنم: اول، این که من و ابوبکر خلافت را از مردم غصب کردیم، دوم، این که بر مردم خلافت کردیم و بعضی از مسلمانان را بر بعضی دیگر برتری دادیم.^۵

علی پسر ابراهیم قمی که نزد شیعه در حدیث، ثقه و قوی و مورد اعتماد بود و عقیده‌ی درستی داشت،^۶ در تفسیر آیه‌ی: ﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيْتَنِي أُتَّخِذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: ۲۷] عمر فاروق رضی الله عنه را ناسزا می‌گوید.

۱- متفق علیه.

۲- کشی، رجال (شرح حال سلمان فارسی)، ص ۲۰.

۳- کشی، رجال (شرح حال صهیب و بلال)، ص ۴۰.

۴- کشی، رجال، ص ۶۱.

۵- ابن بابویه قمی، الخصال، تهران، ص ۸۱.

۶- درباره‌ی این تفسیر گفته‌اند: قدیمی‌ترین تفسیری است که پرده از روی آیات نازله درباره‌ی اهل بیت، بر می‌داشت. این تفسیر اصل و پایه‌ی تفاسیر زیادی است. و در حقیقت تفسیر دو تا انسان صادق (جعفر و باقر) است. مؤلفش در زمان حسن عسکری می‌زیسته است. نگا: مقدمه‌ی تفسیر، ص ۱۹.

از ابو حمزه‌ی ثمالی، از ابوجعفر علیه السلام نقل است که می‌گوید: «روز قیامت خداوند قومی را مبعوث می‌گرداند که بین دستانشان نوری مانند جامه‌ی کتان سفید وجود دارد. سپس به نور گفته می‌شود: ذرات را پراکنده کن. سپس گفت: ای ابو حمزه، قسم به خدا، می‌دانستند و می‌شناختند، ولی هرگاه چیزی از حرام برایشان پیش می‌آمد آن را می‌گرفتند و می‌پذیرفتند و هرگاه چیزی از فضل و برتری امیرمؤمنان، حضرت علی پیش آنان مطرح می‌شد، آن را انکار می‌کردند. ابوجعفر گفت: «یوم یعضّ الظالم علی یدیه» منظور ستمگر اول یعنی ابوبکر است. وی گوید: «یا لیتنی اتخذت مع الرسول علیاً ولیاً» «ای کاش با پیامبر، حضرت علی را هم دوست صمیمی قرار می‌دادم». و «یا لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً» منظور عمر است؛ یعنی: ای کاش عمر را دوست قرار نمی‌دادم.^۱

در معنی این فرموده‌ی خدا:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيْطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنَّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾ [الأنعام: ۱۱۲].

از ابو عبدالله علیه السلام نقل می‌کنند که گفت: هیچ پیغمبری فرستاده نشده مگر این که در امتش دو شیطان وجود دارند که او را اذیت می‌کنند و پس از وفات آن پیامبر مردم را گمراه می‌کنند. اما دو رفیق نوح ... اما دو رفیق محمد صلی الله علیه و آله و سلم، «جبر» و «زریق» بودند.^۲ ملامقبول ملعون شیعی هندی، «جبر» و «زریق» را این گونه تفسیر کرده است: «روایت شده که «زریق» مصغر از رزق است و جبر یعنی روباه. مراد از اولی ابوبکر است، زیرا ابوبکر چشم آبی بود و مراد از دومی هم عمر است که کنایه از مکار بودنش است. (پناه به خدا).^۳

باز هم قمی از جعفر نقل می‌کند که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شرایط خاصی قرار گرفت و نزد یکی از انصار رفت و فرمود: آیا غذایی داری؟ گفت: بله ای پیامبر خدا. مرد انصار یک بز دوساله را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ذبح و آن را بریان کرد. هنگامی که گوشت بریان

۱- تفسیر قمی، ص ۱۱۳، ج ۲، چاپ نجف عراق ۱۳۸۶ هـ

۲- همان، ج ۱، ص ۲۱۴.

۳- قرآن مقبول شیعه در زبان اردو، ص ۱۲۸، چاپ هند.

شده را خدمت پیامبر ﷺ گذاشت، آن حضرت آرزو کرد که حضرت علی و حضرت فاطمه و حضرت حسن و حضرت حسین علیهم السلام هم پیش او بودند. دو منافق آمدند و بعداً هم حضرت علی آمد. خداوند در این باره، این آیه را نازل کردند: «وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبی ولا محدث - افزوده‌ی این ملعون‌هاست - إلا إذا تمنى ألقى الشیطان فی أمنيته» «هرگاه آرزو می‌کرد، شیطان در آرزوی او القا و دخالت می‌کرد و به نحوی آرزوی پیامبر را آلوده می‌کرد». یعنی آن دو منافق چنین می‌کردند. «فینسخ الله ما یلقى الشیطان»؛ یعنی، هنگامی که حضرت علی پس از حضرت ابوبکر و حضرت عمر آمد^۱.

این آقای قمی دوباره در تفسیر ﴿فَمَا نَقَّضِهِمْ مِيثَقَهُمْ لَعْنَهُمْ﴾ [المائدة: ۱۳]. می‌گوید: منظور نقض پیمان امیرمؤمنان، حضرت علی است.

﴿وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾ [المائدة: ۱۳]. منظور کسی است که امیرمؤمنان را از جای خود بردارد و در جای دیگری بگذارد. این دلیلی است بر این که منظور از «کلمه» در آیه‌ی: «وجعلنا كلمة باقية» امامت است^۲.

در تفسیر آیه‌ی: ﴿لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [النحل: ۲۵].

قمی می‌گوید: «یحمِلون آثامهم»، منظور کسانی هستند که خلافت را از حضرت علی غصب کردند که گناهان خود را حمل می‌کنند و همین طور گناه کسانی را که به دست آنها ناآگاهانه گمراه گشته و به آنها اقتدا کرده‌اند. امام جعفر صادق می‌گوید: «قسم به خدا، هر خونی که ریخته شده و هر عصبی که به عصاب دیگری خورده و هر فرج حرامی که غصب شده و هر کاری که از روی ناآگاهی انجام شده، قطعاً گناه آن بر گردن هر دوی آنهاست، بدون این که از گناه مجرمان اصلی کاسته شود. حضرت علی هم گفت: سوگند می‌خورم و باز سوگند می‌خورم که بنی‌امیه پس از من آنها را حمل

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۶.

۲- همان، ج ۱، ص ۱۶۴.

می‌کنند و پس از مدت کمی آنها را در خانه‌ی دیگری می‌گذارند و بر ابوبکر است همان اندازه گناه که او تا روز قیامت راه خطا را برایشان باز کرد»^۱.
 کشی از ورد بن زید روایت می‌کند که گفت: به ابوجعفر گفتم: «جانم فدایت، «کمیت» آمده است. گفت بیارش. او داخل شد و از ابوجعفر درباره‌ی شیخین (حضرت ابوبکر و حضرت عمر) پرسید. ابوجعفر گفت: هر خونی که ریخته شد و هر حکمی که مخالف حکم خدا صادر شد و هر حکمی که مخالف رسول خدا و حضرت علی اجرا شد، بر گردن ابوبکر و عمر است. «کمیت» گفت: الله اکبر، کافی است»^۲.
 در روایت دیگری از داود بن نعمان آمده که باقر به کمیت گفت: ای کمیت بن زید! هیچ خونی در اسلام ریخته نشد و هیچ مال حرامی اندوخته نشد و هیچ نکاح حرامی نشد، مگر این که گناهِش به عهده‌ی ابوبکر و عمر است تا روزی که قائم ما قیام می‌کند و ما گروه بنی‌هاشم به بزرگ و کوچک خود دستور می‌دهیم که به ابوبکر و عمر دشنام دهند و خود را از آن دو تبرئه کنند»^۳.

عثمان ذی النورین

اما آن سخاوتمند و باحیا، داماد پیامبر، شوهر دو دخترش، عثمان بن عفان، ذی النورین[ؓ]، اعتقاد شیعه درباره‌ی او براساس آنچه یهودیان فرومایه برایشان دیکته کرده‌اند، چنین است: کشی از ابوعبدالله روایت می‌کند: پیامبر خدا^ﷺ با همکاری حضرت علی و حضرت عمار مسجدی می‌ساخت. در این هنگام عثمان با یک حالت خاص درونی عبور کرد. امیرمؤمنان، حضرت علی به حضرت عمار گفت: یک رجز بخوان که برای عثمان زنده باشد. عمار گفت:

لا یستوی من یعمر المساجداً یظل فیها راکعاً وساجداً

ومن تراه عانداً معانداً عن الغبار لا یزال حائداً

«کسی که مساجد را تعمیر می‌کند و در آن رکوع و سجده می‌کند، با کسی که می‌بینم که دشمن و معاند است و از گرد و غبار دوری می‌گیرد، مساوی نیست».

۱- همان، ج ۱، ص ۳۸۳-۳۸۴.

۲- کشی، رجال، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۳- کشی، رجال (شرح حال کمیت بن زید اسدی)، ص ۱۸۰.

حضرت عثمان پس از این نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ما مسلمان نشدیم که خود و شخصیتمان مورد دشنام قرار گیرد. پیامبر ﷺ فرمودند: آیا دوست داری چنین گفته شود. و دو آیه نازل شدند: ﴿يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا﴾ [الحجرات: ۱۷].

«به خاطر مسلمان شدنشان بر تو منت می گذارند» سپس پیامبر به حضرت علی گفت: این را درباره دوستت (عثمان) بنویس^۱.

باز هم از ابو عبدالله روایت است که گفت: وقتی پیامبر ﷺ دستور ساختن مسجد را داد جاها را برای آنان تقسیم کرد. پیش هر مردی یک مرد دیگر گذاشت. حضرت عمار را با حضرت علی قرار داد. وی افزود: وقتی ما مشغول کار ساختن بودیم، عثمان از خانه اش بیرون آمد. و غبار هم بلند شده بود. عثمان پیراهن خود را جمع و جور کرد و روی خود را برگرداند. در این حال علی گفت: عمار، من هر چه گفتم تو هم بگو. علی ﷺ گفت:

لا يستوي من يعمر المساجدا

يظل فيها راعيا وساجدا

كمن يرى عن الطريق حائدا

«کسی که مساجد را آباد می کند و در آنها پیوسته سجده و رکوع می کند با کسی که از راه کناره می گیرد، مساوی نیست».

راوی می گوید: عمار هم جواب داد. عثمان ناراحت شد و نتوانست به علی چیزی بگوید، اما به عمار گفت: برده و فرومایه. علی به عمار گفت: به خاطر چیزی که عثمان به تو گفت، ناراحت نیستی؟ چرا خدمت پیامبر نمی روی تا به او خبر دهی؟ عمار پیش پیامبر ﷺ رفت و ماجرا را برای او بازگو کرد. عمار گفت: ای رسول خدا، عثمان گفت: ای برده و فرومایه! پیامبر ﷺ فرمودند: چه کسی این را می داند؟ گفت: علی. پیامبر ﷺ علی را صدا کرد و علی هم به پیامبر ﷺ همان را گفت که عمار گفت. آن حضرت ﷺ فرمودند: برو و به عثمان هر کجا بود، بگو: ای برده و فرومایه! علی رفت و عثمان را پیدا کرد و به او گفت: خودت برده و فرومایه هستی! سپس علی رفت^۲.

۱- کشی، رجال، ص ۳۳ و ۳۴.

۲- کشی، رجال، ص ۳۴.

قمی در تفسیر آیه‌ی:

﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ [آل عمران: ۱۰۶].

روایتی ذکر می‌کند که بر پیامبر ﷺ دروغ بسته شده است؛ پیامبری که یارانش را به خصوص سه یار باوفایش را بسیار دوست داشته است. در این روایت گویا پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «امت من روز قیامت با پنج پرچم بر من وارد می‌شوند. یک پرچم با گوساله‌ی این امت است. از آنها می‌پرسم پس از من با کتاب خدا و اهل بیت من چگونه برخورد کردید؟ می‌گویند: کتاب خدا را تحریف کردیم و اهل بیت تو را مورد دشمنی و ظلم و کینه قرار دادیم. من هم می‌گویم: تشنه و با روی سیاه وارد آتش جهنم شوید. سپس پرچم فرعون این امت بر من وارد می‌شود و من می‌گویم با تقلین (قرآن و اهل بیت) پس از من چه کردید؟ در جواب می‌گویند: قرآن را تحریف و پاره و با آن مخالفت کردیم و با اهل بیت هم دشمنی و جنگ کردیم. من هم می‌گویم: با تشنگی و روی سیاه داخل آتش جهنم شوید. سپس یک پرچم با سامری این امت بر من وارد می‌شود و من می‌گویم: پس از من با تقلین چه کردید؟ آنها می‌گویند: قرآن را نافرمانی و آن را ترک کردیم و اهل بیت را ضایع کردیم. من هم می‌گویم: با تشنگی و روی سیاه داخل آتش شوید. سپس پرچم سوراخ دار با اولین و آخرین نفر از خوارج بر من وارد می‌شود و از آنها هم درباره‌ی کتاب خدا و عترت می‌پرسم. می‌گویند: از کتاب خدا کم کردیم و خود را از آن جدا ساختیم و با اهل بیت هم جنگیدیم و آنان را کشتیم. من هم می‌گویم: با تشنگی و روی سیاه داخل جهنم شوید. سپس پرچم امام و پیشوای متقیان، سرور مسلمانان و سرکرده‌ی «غرامحجلین» (کسانی که بر اثر وضو دستان و پیشانی شان نورانی است)، وصی و جانشین فرستاده‌ی پروردگار جهانیان بر من وارد می‌شود. به آنان می‌گویم: پس از من با قرآن و اهل بیت چگونه رفتار کردید؟ در جواب می‌گویند: از قرآن پیروی کردیم و اهل بیت را دوست داشتیم و از آنان پشتیبانی و یاری شان کردیم، تا خون‌مان در راهشان ریخته شد. من هم می‌گویم: سیراب و روسفید وارد بهشت شوید. پس از این رسول خدا این آیه را تلاوت کرد:

﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ أُسَوِّدَتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾^{۱۶} وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَبِهِ رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^{۱۷} [آل عمران: ۱۰۶-۱۰۷].^۱

«(آن عذاب عظیم) روزی خواهد بود که چهره‌هائی سفید، و چهره‌هائی سیاه می‌گردد، اما آنها که صورت‌هایشان سیاه شده، (به آنها گفته می‌شود): آیا بعد از ایمان، و (اخوت و برادری در سایه آن،) کافر شدید؟! پس بچشید عذاب را، به سبب آنچه کفر می‌ورزیدید! و اما آنها که چهره‌هایشان سفید شده، در رحمت خداوند خواهند بود؛ و جاودانه در آن می‌مانند.»

خباثت و قباحت شیعه را می‌بینی؟ که چگونه به یاران پیامبر خدا ﷺ دشنام می‌دهند و نام‌هایشان را عوض می‌کنند و به آنان ناسزا می‌گویند و بر پیامبر ﷺ دروغ می‌بندند؟ کشی می‌گوید که جعفر این شعر را سرود:

فالناس يوم البعث راياتهم	خمس فمناها هالك أربع
قائدها العجل وفرعونها	و سامرى الأمة المنقطع
وراية قائدها حيدر	كالشمس إذا تطلع
ومخدع عن دينه مارق	جد عبد لكع أو كع

«مردم در روز رستاخیز پنج پرچم دارند. چهار تا از آنها تباه شونده است. سرکرده‌ی آنها گوساله است و فرعون و سامری و دیگری پرچمی است که سرکرده‌ی آن حیدر است که هنگام طلوع مانند خورشید است و دیگری پرچم فریب خورده در دین پدر بزرگ و بنده‌ی فرومایه و ناکس است.» جعفر گفت: این شعر کیست؟ راوی گفت: محمد حمیدی. گفت: خدا او را رحمت کند! گفتم: من او را دیدم که شراب می‌نوشید. گفت: منظور تو خمر است؟ گفتم: بله. گفت: خدا او را رحمت کند! شراب نوشیدن چیزی نیست. برای خدا مهم نیست که شراب‌خواری را به سبب محبت حضرت علی ببخشاید.^۲

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲- کشی، رجال، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

کلینی، محدث بزرگ شیعه که کتابش «کافی» نزد شیعه یکی از اصول چهارگانه است، از حضرت علی نقل کرده که گفت: والیان پیش از من کارهایی کرده‌اند که در آنها مخالفت پیامبر ﷺ بوده است. عمداً خلاف او را انجام دادند، پیمانش را شکستند و دینش را تغییر دادند.^۱

باز هم کلینی از ابوعبدالله روایت کرده که درباره‌ی این فرموده‌ی خداوند عزّ و جلّ:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ كَفَرُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۳۷].

گفت: این آیه درباره‌ی فلانی و فلانی نازل شد. نخست به پیامبر ﷺ ایمان آوردند و وقتی خلافت بر آنها عرضه شد، کافر گشتند. آن گاه که پیامبر ﷺ فرمودند: هر کس من مولای او هستم، باید علی هم مولای او باشد. سپس به بیعت با امیرمؤمنان، حضرت علی ایمان آوردند و پس از وفات پیامبر ﷺ، کافر شدند و بیعت را به سر نبردند. سپس کفرشان افزون گشت؛ زیرا هر کس که با حضرت علی بیعت کرد، از او هم به زور بیعت گرفتند. اینان چیزی از ایمان در دلشان باقی نماند.^۲

شارح کافی، بیان کرده است که منظور از فلانی و فلانی ابوبکر و عمر و عثمان است.^۳

دیگر اصحاب پیامبر ﷺ و همسرانش (مادران مؤمنان)

شیعه تنها به طعن و بدگویی نسبت به وزرا و یاران باوفای پیامبر ﷺ و خویشاوندان آن حضرت اکتفا نکردند، بلکه فراتر رفتند و انگشت دشنام را بر ناموس پیامبر ﷺ و همراهان بزرگ ایشان گذاشتند به خصوص کسانی که به نحو احسن در راه خدا جهاد کردند و دین خدا را گسترش دادند؛ دینی که خدا خود، آن را برایشان پسندیده است و این ملعونها از تلاش‌های ارزنده‌ی آن بزرگان، ناراحت هستند.

۱- کلینی، روضه، ایران، ص ۵۹.

۲- الکافی فی الأصول (کتاب الحجّة)، ایران، ج ۱، ص ۴۲۰.

۳- الصافی شرح الکافی (به زبان فارسی)، ایران.

عموی پیامبر ﷺ و فرزندان

شیعه حتی به عموی گرامی پیامبر ﷺ نیز، که پیامبر ﷺ او را همتای پدرش قرار داده بود، دشنام می‌دهند.

کشی می‌گوید: از محمد باقر نقل شده که گفت: مردی نزد پدرم، زین العابدین آمد و گفت: فلان کس؛ یعنی، عبدالله بن عباس می‌پندارد که سبب نزول همه‌ی آیات قرآن را می‌داند، و می‌داند که هر آیه‌ای کجا، کدام روز و درباره‌ی چه موضوعی نازل شده است. زین العابدین گفت: از عبدالله بن عباس پرس آیه‌ی:

﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا ۗ﴾ [الإسراء: ۷۲].

«اما کسی که در این جهان نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراهتر است!»

و آیه‌ی: ﴿وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ﴾ [هود: ۳۴].

و آیه‌ی: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا﴾ [آل عمران: ۲۰۰].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در برابر مشکلات و هوس‌ها،) استقامت کنید! و در

برابر دشمنان (نیز)، پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید».

درباره‌ی چه کسی و چه موضوع‌هایی نازل شده است؟ آن مرد نزد عبدالله بن عباس رفت و ابن عباس گفت: دوست داشتم مرا با کسی که این سؤالها را پرسیده، روبه‌رو کنی و از او بپرسم، اما تو از او پرس: عرش چیست؟ کی خلق شده؟ و چگونه است؟ آن مرد نزد پدرم برگشت و سؤالات او را پرسید. زین العابدین گفت: آیا عبدالله بن عباس درباره‌ی آیات فوق، جواب تو را داد؟ گفت: نه. زین العابدین گفت: اما من به تو درباره‌ی این آیات از روی علم و روشنایی جواب می‌دهم بدون اینکه ادعایی داشته باشم. دو آیه‌ی اول درباره‌ی پدرش عباس، عموی پیامبر ﷺ، نازل شده و آیه‌ی آخر هم، درباره‌ی پدرم و درباره‌ی ما نازل شده است^۱.

کشی باز هم از زین العابدین نقل می‌کند که به ابن عباس گفت: اما تو ای پسر

عباس، آیه‌ی: ﴿لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَيْسَ الْعَشِيرُ﴾ [الحج: ۱۳]. درباره‌ی پدر من نازل

شده یا پدر تو؟ سپس گفت: توجه کن، به خدا قسم اگر تو خود نمی‌دانستی، من

عاقبت کارت را به تو می‌گفتم و در آینده خواهی دانست و اگر به من اجازه داده می‌شد چیزی را می‌گفتم که اگر عامه‌ی مردم بشنوند، انکار خواهند کرد^۱.

ملا باقر مجلسی از کلینی از محمد باقر نقل می‌کند که گفت: حضرت علی علیه السلام گفت: «کسانی که از بنی‌هاشم باقی مانده بودند تنها جعفر و حمزه بودند. جعفر و حمزه رفتند و دو مرد ضعیف و ذلیل و تازه مسلمان با او ماندند: عباس و عقیل»^۲.

این گفته‌ی شیعیان است درباره‌ی عموی پیامبر صلی الله علیه و آله. اما عبدالله بن عباس، عالم امت و مفسر قرآن و یار رسول الله صلی الله علیه و آله، را متهم به خیانت کردند و گفتند: علی، عبدالله بن عباس را فرماندار بصره کرد و عبدالله بن عباس تمام دارایی بیت‌المال را دزدید و به مکه رفت و علی را ترک گفت. مبلغ مالی که عبدالله بن عباس دزدید دو میلیون درهم بود. پس از این که علی از کار عبدالله بن عباس اطلاع پیدا کرد بر منبر رفت و گریه کرد و گفت: «این هم از پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله که با این علم و قدرت چنین کاری می‌کند، پس چطور افراد پایین‌تر از او ایمان بیاورند. خداوندا، من حقیقتاً ناراحتم، مرا از دست آنان راحت کن و به خدمت خود ببر تا عاجز و ناتوان و درمانده نشده‌ام»^۳.

کشی باب مستقلی با عنوان نفرین علی علیه عبدالله و عبیدالله، پسران عباس، آورده است. سپس عقیده‌ی خود را با این روایت دروغین بیان می‌کند که ابو جعفر علیه السلام گفت که حضرت علی علیه السلام گفت: «خداوندا، دو پسر عباس، عبدالله و عبیدالله را لعنت کن و چشمانشان را کور گردان هم‌چنان که دل‌هایشان را کور کرده‌ای و کوری چشمانشان را دلیلی بر کوری دل‌هایشان بگردان.»^۴

امثال این روایات دروغین نزد شیعه در «کافی» و در تفاسیر «قمی» و «عیاشی» و «صافی» زیاد است.

۱- همان، ص ۵۴.

۲- ملا باقر مجلسی، حیات القلوب، هند، ج ۲، ص ۷۵۶.

۳- کشی، رجال، ص ۵۷ و ۵۸.

خالد بن ولید

شیعیان به شمشیر خدا، خالد بن ولید رضی الله عنه، شهسوار اسلام و سرکرده‌ی لشکریان پیروز و سربلند و مبارک اسلام نیز، ناسزا گفته‌اند. قمی و دیگران می‌گویند: خالد بن ولید، مالک بن نویره را تنها به قصد ازدواج با همسرش مورد هجوم قرار داد.

قصه‌ی دروغ و باطلی ساخته‌اند که قمی آن را ذکر کرده است: اختلافی میان ابوبکر و علی رخ داد و با هم مشاجره کردند. ابوبکر به خانه‌اش برگشت و دنبال عمر فرستاد و او را به خانه آورد و سپس گفت: موضع علی را در برابر ما ندیدی؟ به خدا قسم! اگر بار دیگری چنین جلسه‌ای را برای ما ترتیب دهد، کار ما به جای باریکی می‌کشد. نظر تو چیست؟ عمر گفت: نظرم این است که دستور دهیم کشته شود. ابوبکر گفت: چه کسی او را بکشد؟ عمر گفت: خالد بن ولید او را می‌کشد. دنبال خالد فرستادند، خالد آمد. آنان گفتند: می‌خواهیم کاری بزرگ به تو واگذار کنیم. گفت: هر چه می‌خواهید به من واگذار کنید حتی اگر قتل علی بن ابی طالب باشد. گفتند: این، همان کار است. خالد گفت: کی او را بکشم؛ ابوبکر گفت: وقتی در مسجد حاضر شد موقع نماز خواندن کنارش بایست. وقتی سلام نماز دادی، به طرف او برخیز و گردنش را بزن. گفت: چشم. اسماء دختر عمیس از توطئه مطلع شد و حرف‌هایشان را شنید. او تحت نکاح ابوبکر بود. اسماء به کنیزش گفت: به خانه‌ی علی و فاطمه برو و سلام مرا به آنها برسان و به علی بگو که درباره‌ی ترور تو نقشه می‌کشند. من نصیحتت می‌کنم که از شهر خارج شو. آن کنیز نزد علی و فاطمه رفت و به علی رضی الله عنه گفت: اسماء دختر عمیس سلام تو را می‌رساند و می‌گوید: برای کشتن تو نقشه کشیده‌اند. از شهر خارج شو. علی رضی الله عنه گفت: ای کنیز! به اسماء بگو: خداوند میان من و آنچه که آنها می‌خواهند، پرده‌ای نامرئی می‌اندازد. سپس بلند شد و خود را برای نماز آماده کرد و در مسجد حاضر شد و پشت سر ابوبکر ایستاد و نمازش را به تنهایی ادا کرد. خالد بن ولید هم در کنار علی با شمشیر ایستاده بود. وقتی ابوبکر برای تشهد نشست از آنچه که گفته بود پشیمان شد و از فتنه و توان و قدرت علی ترسید. همچنان در تفکر بود و نمی‌توانست سلام نمازش بدهد تا اینکه مردم گمان بردند که سهو کرده است. سپس رو به خالد کرد و گفت: خالد، آنچه را به تو دستور دادم، نکن. آن گاه سلام نمازش را داد. امیرمؤمنان، حضرت علی گفت: ای خالد، چه امری به تو کرد؟ خالد گفت: دستور داد که گردنت را بزنم. علی گفت: تو هم داشتی انجام می‌دادی؟ گفت: آری، به خدا

اگر قبل از سلام نمی‌گفت، نکن؛ تو را پس از سلام نماز می‌کشتم. علی خالد را گرفت و بر زمین کوبید و مردم گرد آمدند و عمر گفت: به خدای کعبه خالد را می‌کشد. مردم گفتند: ای ابوالحسن، به خاطر خدا و به حق صاحب این قبر، دست نگه دار. سپس علی دست از سر خالد برداشت و به عمر رو کرد و یقه‌اش را گرفت و گفت: فلانی، اگر پیمانی از رسول خدا نبود و خدا این را مقرر نکرده بود، می‌دانستی که کدام یک از ما به لحاظ کمک و یاور و تعداد افراد، ضعیف تر است. پس از آن داخل منزل خود شد^۱.

عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه

عقیده‌ی شیعه درباره‌ی این دو صحابی رضی الله عنهما این است که هر دو در حالت ارتداد و پیمان‌شکنی و بی‌ایمانی مرده‌اند^۲.

طلحه و زبیر

طلحه یار پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی از عشره‌ی مبشره است. پیامبر صلی الله علیه و آله روز احد درباره‌ی او فرمود: «طلحه، بهشت را برای خود واجب کرد»^۳ زبیر هم یکی از عشره‌ی مبشره است. پیامبر صلی الله علیه و آله راستگو درباره‌اش می‌فرماید: «هر پیامبری حواری داشته است و حواری من هم زبیر است»^۴.

قمی درباره‌ی این دو مرد بزرگوار، روایت کرده که: ابوجعفر باقر گفت: این دو آیه درباره‌ی طلحه و زبیر نازل شده و شتر هم، شتر آنهاست که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾ [الأعراف: ۴۰]^۵.

انس بن مالک و براء بن عازب

اما انس بن مالک و براء بن عازب رضی الله عنهما نظر شیعه درباره‌ی این دو صحابی این است که علی به آنها گفت: چرا بلند نشدید و چه چیزی مانع از شهادت دادن شما شد؟

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.

۲- کشی، رجال، ص ۴۱.

۳- ترمذی آن را روایت کرده است و همچنین احمد در مسند خود آن را آورده است.

۴- متفق علیه.

۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۰.

قطعاً آنچه مردم شنیدند شما هم شنیدید. خداوندا، اگر کتمان این دو نفر از روی عناد و لجبازی بوده، آنها را به دردی مبتلا گردان. سپس براء بن عازب کور شد و انس بن مالک، هر دو پایش گری گرفت^۱.

همسران پیامبر ﷺ

خباثت هنوز هم تمام نشده و پایان نیافته است. حتی از پیامبر ﷺ نیز، نگذشته‌اند. این روایت خبیث و باطل را ساخته‌اند و به حریم شخصیت صدیقه، دختر صدیق، مادر مؤمنان، عایشه‌ی پاکدامن رضی الله عنها هم تعرض کرده‌اند. کشی گفته است: وقتی حضرت علی یاران جمل را شکست داد، امیرمؤمنان، حضرت علی، عبدالله بن عباس را نزد عایشه فرستاد به او دستور داد که زودتر حرکت کند تا کمتر، زخمی و دست و پا شکسته بدهند. ابن عباس گفت: پیش عایشه رفتم. او در قصر بنی‌خلف در نزدیک بصره بود. وی گوید: اجازه خواستم که نزد عایشه بروم. عایشه اجازه نداد. بدون اجازه وارد شدم. خانه‌ای بزرگ و پر جمعیت دیدم و جای نشستن برای من نمانده بود. عایشه پشت دو پرده بود. ابن عباس گفت: نگاه کردم. در کنار خانه کجاوه‌ای دیدم که گلیمی بر آن بود. آوردم و آن را انداختم و روی آن نشستم. عایشه از پشت پرده گفت: ای ابن عباس، برخلاف سنت ما عمل کردی. بدون اجازه‌ی ما به خانه‌ی ما وارد شدی و روی متاع ما نشستی. ابن عباس به عایشه گفت: ما از تو به سنت نزدیک‌تریم. ما به تو سنت را یاد دادیم و خانه‌ی تو تنها همان است که پیامبر ﷺ تو را در آن به جای گذاشت و تو با ظلم به خود و با خیانت به دین و در حال نافرمانی نسبت به پیامبر ﷺ از آن خارج شدی. وقتی به خانه‌ی خودت بازگشتی بدون اجازه‌ی تو وارد آن نمی‌شوم و بدون دستور تو روی متاع تو نمی‌نشینم. تو چیزی جز زایده‌ای کنار گذاشته شده و گوشه نشین از نه نفری مانند خودت که پیامبر ﷺ بعد از خود به جای گذاشت، نیستی. تو از آنها سفیدتر و زیباتر و به لحاظ اصل و نسب والاتر نیستی. ابن عباس گفت: سپس بلند شدم و خدمت امیرالمؤمنین

رفتیم. گفته‌ی عایشه و جواب خودم را برای او بازگو کردم. علی گفت: من تو را می‌شناختم که فرستادم^۱.

آیا خباتتی بزرگ‌تر از این دیده‌ای؟ ولی شیعه در خباتت همچنان صدرنشین است. یکی از بزرگان‌شان، «طبرسی»، در کتابش از باقر روایت می‌کند: «در جنگ جمل کجاوه‌ی عایشه با تیر نابود شده بود. امیر مؤمنان، حضرت علی گفت: به خدا قسم در خواب دیدم که عایشه را طلاق می‌دهم. مردی اظهار داشت که از پیامبر ﷺ شنید که گفت: ای علی، کار همسران من پس از من به دست توست. -پناه بر خدا-. وقتی آن مرد برخاست و شهادت داد، سیزده نفر دیگر -که دو نفرشان از اصحاب بدر بودند- بلند شدند و همگی شهادت دادند که از پیامبر ﷺ شنیدند که به علی ابن ابوطالب می‌گفت: ای علی، امور زنان من پس از من به دست توست. راوی گوید: در این هنگام عایشه به حدی تند گریه کرد که اطرافیان گریه‌اش را شنیدند»^۲.

تکفیر همه‌ی صحابه

این عقیده‌ی شیعیان است که یهود برایشان ابداع کرده است. تا جایی که تشیع مذهب ناسزاگویی است. اما شیعه به بدگوئی نسبت به تعداد بسیاری از یاران رسول الله ﷺ اکتفا نکرده‌اند، بلکه تمام یاران پیامبر ﷺ جز عده‌ی معدودی را تکفیر کرده‌اند. کشی از بزرگان شیعه، از ابوجعفر روایت می‌کند که گفت: خداوند درباره‌ی مقداد بن اسود، ابوذر غفاری و سلمان فارسی، می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۴۴]^۳.

«محمد فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟».

باز هم از ابوجعفر روایت می‌کند که گفته است: مهاجرین و انصار همه رفتند و از دین برگشتند - و با دستش سه نفر را نشان داد -^۱ مگر این سه نفر.

۱- کشی، رجال، ص ۵۵ - ۵۷.

۲- طبرسی، احتجاج، ایران، ۱۳۰۲هـ، ص ۸۲.

۳- کشی، رجال، ص ۱۲ و ۱۳.

از موسی بن جعفر (امام چهارم شیعیان) روایت است که گفت: وقتی که قیامت شد، یک منادی صدا می‌زند که حواریون رسول خدا و کسانی که پیمان‌ش را نشکستند، کجا هستند؟ مقداد، ابوذر و سلمان بلند می‌شوند.^۱

واقعاً جای تعجب و حیرت است! علی و حسن و حسین و بقیه‌ی اهل بیت، عمار، حذیفه و بقیه کجا رفتند؟

بین یهود در پس این توطئه، چه اهدافی دارد و چه می‌خواهد؟

با این حال علی علیه السلام حتی محاربین اهل شام و غیره را هم تکفیر نکرد و در نامه‌اش به مردم آن زمان، که در آن ماجرای خود و اهل صفین را حکایت می‌کند و آن را امام شیعه، شریف رضی در نهج البلاغه آورده با صراحت گفته است: «اول کار ما این چنین بود که ما به این دسته از اهل شام رسیدیم. در ظاهر پروردگار ما یکی است و دعوت ما در زمینه‌ی اسلام نیز، یکی، و در ایمان به خدا و تصدیق رسول خدا از آنان چیز بیشتری نداریم، جز آن اختلافی که در خون عثمان داشتیم و ما از ریختن آن خون، پاک هستیم».^۲

و هر کسی را که نسبت به معاویه رضی الله عنه و لشکریانش بدگویی کرده، نکوهش کرده است (این را هم شریف رضی نقل کرده است) و گفته است: «من برای شما زشت می‌بینم که دشنام دهید، ولی اگر شما اعمالشان را وصف و حالشان را ذکر می‌کردید، در سخن و عذر راست‌تر بودید و اگر به جای بدگویی‌هایتان نسبت به معاویه و لشکریان او، می‌گفتید: خداوندا، خون‌های ما و آنان را حفظ کن و میان ما و آنان را اصلاح کن، بهتر بود».^۳

علی کجا و آن زاده‌ی یهود ناسزاگو نسبت به یاران بزرگ و باوفای پیامبر صلی الله علیه و آله کجا؟ آنان نفرین‌گران و تکفیرکنندگان پلیدی هستند. خداوند آنها را بکشد! چگونه از تدبر در آیات منحرف می‌شوند؟ یا چگونه شیطان آنها را از تدبر در آیات منحرف می‌سازد؟

۱- همان، ص ۱۳.

۲- همان، ص ۱۵.

۳- نهج البلاغه، بیروت، ص ۴۴۸.

۴- همان، ص ۳۲۳.

صحابه از نظر اهل سنت

آنچه گذشت، اعتقاد شیعه است درباره‌ی یاران بزرگ پیامبر ﷺ، کسانی که پیام وی را به سایر سرزمین‌ها رساندند و آن را بر دوش حمل کردند و چنان که شنیده بودند به دیگران رساندند.

خداوند به دست آنان کشورهای روم و شام و شهرهای این نفرین‌شده‌های خبیث و کشورهای یمن و ایران را فتح کرد. قطعاً اگر آنان نمی‌بودند اسلام نه قدرت داشت و نه دولت. آنان مصداق این فرموده‌ی خدا هستند:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ [النور: ۵۵].

«خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح کرده‌اند وعده داده که در زمین آنان را خلیفه می‌گرداند هم چنان که کسان قبل از آنان را خلیفه گرداند و به آنان قدرت می‌دهد تا دینی را که برایشان پسندیده است، اجرا کنند و خوف آنان را به آسایش و آسودگی تبدیل می‌کند».

پیامبر ﷺ درباره‌ی یارانش فرموده است: «لا تسبوا أصحابي فلو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً ما بلغ مد أحدهم ولا نصيفه»^۱: «یاران مرا دشنام ندهید. اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد طلا انفاق کند، به درجه‌ی آنان و حتی نصف درجه‌ی آنان نمی‌رسد».

در جای دیگری می‌فرماید: «النجوم أمانة للسماء، فإذا ذهب النجوم أتى السماء ما يوعد، وأنا أمانة لأصحابي فإذا ذهب أتى أصحابي ما يوعدون، وأصحابي أمانة لأمتي، فإذا ذهب أصحابي أتى أمتي ما يوعدون»^۲: «ستارگان نگهبان آسمانند. پس هرگاه ستارگان رفتند، آنچه به آسمان وعده داده می‌شود بر سر او می‌آید. من هم برای یارانم جایگاه آسایش و امنیت هستم. وقتی من رفتم آنچه به یارانم وعده داده می‌شود بر سر

۱- بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند.

۲- روایت از مسلم .

آنها می‌آید، و یارانم برای امتم جایگاه آسایش و امنیت هستند، وقتی اصحابم رفتند آنچه به امت من وعده داده شده بر سر آنها می‌آید».

پیامبر ﷺ فضل و شرف یاران را این گونه بیان کرده است: «ما من أحد من أصحابي يموت بأرض إلا بعث قائداً ونوراً لهم يوم القيامة»^۱: «هر یک از یاران من در سرزمینی بمیرد قطعاً هنگام رستاخیز برای آنها سرکرده و نور است».

باز پیامبر ﷺ فرموده است: «إذا رأيتم الذين يسبون أصحابي، فقولوا: لعنة الله على شرکم»^۲: «هرگاه دیدید که کسانی به یاران من بدگویی می‌کنند، به آنها بگویید: لعنت خدا بر شرک شما باد!».

پیامبر ﷺ درباره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرموده است: «إن من أمن الناس عليّ في صحبته وماله أبوبكر»^۳: «ابوبکر در مصاحبت و مالش، برای من امین‌ترین مردم است».

درباره‌ی عمر فاروق رضی الله عنه هم فرموده است: «إن الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه»^۴: «خداوند حق را بر زبان و قلب عمر قرار داده است».

درباره‌ی ابوبکر و عمر فرموده است: «أبوبكر وعمر سيدا كهول أهل الجنة من الأولين والآخرين إلا النبيين والمرسلين»^۵: «ابوبکر و عمر دو سرور پیران اهل بهشت از اولین تا آخرین هستند، جز انبیا و رسولان».

درباره‌ی عثمان ذی‌النورین رضی الله عنه فرموده است: «لكل نبي رفيق ورفيقي -يعني: في الجنة- عثمان»^۶: «هر پیامبری رفیقه دارد و رفیق من هم در بهشت عثمان است».

از عبدالمطلب پسر ربیع‌ه روایت است که عباس با ناراحتی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. من هم پیش او صلی الله علیه و آله بودم. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چه چیزی تو را ناراحت کرده است؟

۱- روایت از ترمذی.

۲- روایت از ترمذی.

۳- متفق علیه (روایت از بخاری و مسلم).

۴- روایت از ترمذی.

۵- روایت از ترمذی و روایت ابن ماجه از علی رضی الله عنه.

۶- روایت از ترمذی.

عباس گفت: ای فرستاده‌ی خدا، ما با قریش چه کنیم؟ وقتی خودشان به یکدیگر می‌رسند با روی خوش با هم ملاقات می‌کنند و وقتی به ما برخورد می‌کنند طور دیگری با ما رفتار می‌کنند. پیامبر خدا به حدی ناراحت شد که چهره‌ی مبارکش سرخ گشت. سپس فرمودند: «ای مردم، هر کس عمویم را اذیت کند چنان است که خود مرا اذیت کرده باشد؛ زیرا عموی انسان، جای پدر اوست»^۱ پیامبر ﷺ برای عباس رضی الله عنه و پسرش دعای خیر کردند و فرمودند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْعَبَّاسِ وَوَلَدِهِ مَغْفِرَةً ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً لَا تَغَادِرُ ذَنْبًا، اللَّهُمَّ احْفَظْهُ فِي وَلَدِهِ»^۲ «خدایا، عباس و فرزندش را چنان ببخش که شامل ظاهر و باطن آنان شود و گناهی بر جای نگذارد. خداوند فرزندش را برایش نگه دار».

از عبدالمطلب پسر ربیعہ روایت است که: از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردم که چه کسی را بیشتر دوست داری؟ فرمود: «عایشه». گفتم: از مردان؟ فرمود: «پدر عایشه»^۳ پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی خالد بن ولید فرمودند: «خالد سیف من سیوف الله عزّ وجلّ، ونعم فتی العشيرة»^۴ «خالد شمشیری از شمشیرهای خدای عزّ وجلّ و بهترین جوان قبیله است».

درباره‌ی محمد بن مسلمه فرمودند: «ما أحد من الناس تدرکه الفتنة إلا أنا أخافها عليه إلا محمد بن مسلمة... وقال: لا تضرك الفتنة»^۵: «هر کس به فتنه‌ای گرفتار گردد، می‌ترسم آسیبی به او وارد شود جز محمد بن مسلمه». فرمودند: «فتنه به تو آسیب نمی‌رساند».

درباره‌ی امیر معاویه رضی الله عنه دعای خیر کرد و فرمودند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًا وَاهِدًا بِهِ»^۶: «خداوند، معاویه را هدایت‌کننده‌ی هدایت یافته و مایه‌ی هدایت قرار ده».

۱- روایت از ترمذی.

۲- روایت از ترمذی.

۳- بخاری و مسلم آن را روایت کرده است.

۴- احمد آن را روایت کرده است و مانند آن در سنن ترمذی است.

۵- ابوداود آن را روایت کرده است.

۶- ترمذی آن را روایت کرده است.

درباره‌ی براء بن عازب فرمودند: «کم من أشعث أغبر ذي طمرين لو أقسم على الله لأبره، منهم البراء بن عازب»^۱: «افرادی ژولیده و غبارآلودی هستند که اگر خدا را سوگند دهند، خدا قبول می‌کند؛ براء پسر عازب از آن دسته است».

درباره‌ی عبدالله بن عمر فرمودند: «إن عبد الله رجل صالح»^۲: «عبدالله بن عمر مرد صالحی است».

اینان و جز اینان همه یاران پیامبر خدا هستند. خدا در کتاب خود آنان را ستوده است و پیامبر ﷺ که هیچ وقت از روی هوی و هوس لب نگشوده، نیز آنان را ستایش کرده است و برایشان دعای آمرزش کرده است. هر کسی هم که پیرو پیامبر باشد قطعاً یاران او را می‌ستاید، جز منافقین و فرزندان یهود و مجوس که دل هایشان را کینه و حسادت نسبت به اصحاب، به خاطر کارهای حیرت آورشان در راه خدا و در راه نشر این دین مبارک، فراگرفته است. این کافران نسبت به آن مجاهدان پایبند به کتاب و سنت، عقده‌ای شده‌اند؛ به ویژه نسبت به ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النوری که لشکرهای پیروزی را رهبری و نیروهای نصرت را مجهز کردند. سبب برآشفته‌شدن یهود از مسلمانان همین بود که مسلمانان اساس یهود را منهدم و ریشه‌هایشان را بریدند و آنها را از بیخ و بن برکنند و زیر پرچم پیامبر خدا ﷺ قرار دادند. مدت‌ها پیش بود که بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر و بنی‌قریظه در مدینه می‌نشستند و علیه حضرت ﷺ توطئه می‌کردند. پس از پیامبر ﷺ با عمر فاروق دشمنی کردند، زیرا فاروق رضی الله عنه وصیت پیامبر ﷺ را در مورد یهود اجراء کرد که فرموده بود: یهود را از جزیره‌العرب بیرون کنید^۳. و طبق دستور پیامبر ﷺ نگذاشت یک نفر یهودی در جزیره‌العرب سکونت کند.

چرا تشیع در ایران گسترش یافت و چرا شیعه نسبت به صحابه کینه دارند؟

هنگامی که ایران در زمان عمر؛ فاروق اعظم رضی الله عنه فتح شد و شوکت ایران را در هم فرو ریخت و پادشاهی‌اش را نابود کرد، ایرانیان از فاروق رضی الله عنه و دوستان و سربازانش

۱- ترمذی آن را روایت کرده است.

۲- بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند.

۳- بخاری آن را روایت کرده است.

کینه به دل گرفتند و به فکر انتقام افتادند. زیرا خوی ایرانیان با سلطنت و شاهنشاهی انس گرفته بود و سلطنت‌دوستی و شاهپرستی در وجودشان، مانند خون و آب، جریان داشت. یهود برای پاشیدن بذر فتنه، ملت ایران را مزرعه‌ای مناسب دید. اتفاقاً شهر بانو دختر یزدگرد، پادشاه ایران، که با اسرای ایرانی آورده شده بود با حسین پسر علی علیه السلام ازدواج کرد. وقتی یهود برای خلیفه‌ی مسلمانان عثمان رضی الله عنه نقشه‌ی قتل کشیدند، از علی علیه السلام به عنوان سپر استفاده کردند. ابتدا بدون اطلاع علی علیه السلام برای او و اولادش، ادعای ولایت و خلافت کردند. ایرانیان با انگیزه‌ی انتقام از عمر رضی الله عنه با آنان همدستی کردند. آنان نسبت به یاران و سربازان و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله که ایران را فتح کرده بودند و با عثمان رضی الله عنه که دایره‌ی فتوحات را گسترش داده بود و امور را سر و سامان داده و سرکشان و نافرمانان را تبعید کرده بود، کینه در دل داشتند. پس با توجه به این شرایط، مردم ایران آمادگی خود را برای همکاری با آن طائفه‌ی یهودی و سرکش و فتنه‌انگیز اظهار کردند، خصوصاً پس از این که دیدند خونی که در رگ‌های علی بن الحسین ملقب به زین‌العابدین جاری است، خونی است ایرانی که از طرف مادرش شهربانو، دختر یزدگرد پادشاه ساسانی، به او رسیده است. به این دلیل اکثر ایرانیان تشیع را پذیرفتند. چون با این کار و با دشنام به صحابه و عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه؛ دو فاتح ایران و دو خاموش‌کننده‌ی آتش مجوس در ایران، تسکین خاطر می‌یابند. از این جا با یهود حيله‌گر، متحد شدند و راه و برنامه‌ی آنان را در پیش گرفتند.

یک خاورشناس انگلیسی، که مدتی طولانی در ایران بود و تاریخ ایران را تمام و کمال مورد بررسی قرار داده است، می‌گوید: از جمله مهم‌ترین اسباب دشمنی ایرانیان با دومین خلیفه‌ی راشد؛ عمر فاروق رضی الله عنه، این است که ایران را فتح کرد و شوکت آنان را در هم شکست، اما ایرانیان به دشمنی خود با عمر رضی الله عنه رنگ و بوی دینی و مذهبی دادند در حالی که در حقیقت دنبال دین و مذهب نبودند.^۱

در جای دیگر، توضیح بیشتری داده و گفته است: «عداوت و دشمنی ایرانیان با عمر به این دلیل نیست که عمر، حقوق علی و فاطمه ش را غصب کرده است، بلکه بدین خاطر است که حضرت عمر رضی الله عنه ایران را فتح کرد و به سلسله و خانواده‌ی ساسانیان پایان داد. سپس این شرق‌شناس از یک شاعر ایرانی، شعر زیر را می‌آورد:

۱- دکتر براون، تاریخ ادبیات ایران، هند (به زبان اردو)، ج ۱، ص ۲۱۷.

بشکست عمر پشت هژبران عجم را بر باد فنا داد رگ و ریشه‌ی عجم را
این عربده بر غصب خلافت زعلی نیست با آل عمر کینه قدیم است عجم را^۱
پس جدال به خاطر غصب خلافت از علی علیه السلام نیست بلکه همان مسأله‌ی قدیمی فتح
ایران است»^۲.

وی می‌افزاید: مردم ایران، اولاد علی بن الحسین را برای کینه‌های خود مایه‌ی تسکین خاطر و آرامش یافتند؛ چون می‌دانستند که مادر علی بن حسین، دختر پادشاهشان یزدگرد است. پس دیدند که در اولاد شهر بانو، حقوق پادشاه با حقوق دین یکی شده است. از این جا، رابطه‌ی سیاسی میان آنان نشأت گرفت؛ چون معتقد بودند پادشاه از آسمان می‌آید و از طرف خداست پس بیشتر به آنها چسبیدند.^۳

ولایت و وصایت (ولایت و وصایت از نظر شیعه)

پنجم - پیش‌تر گفتیم که یهود باورهای جدیدی در اسلام ساخته و پرداخته است. این کار هم به دست مولود نامشروعش، عبدالله بن سبأ، صورت گرفت و با هدف تأسیس یک مذهب جدید و آیینی تازه به نام اسلام، دست به این کار زد، بدون این که هیچ ربطی به اسلام داشته باشد. از جمله‌ی این عقاید که شیعه آنها را اصل الاصول قرار داده، عقیده‌ی ولایت و وصایت است. بزرگان شیعه گفته‌اند که اولین کسی که فریاد ولایت و وصایت را سر داد، ابن سوداء، این یهودی حیل‌گر بود. با این وجود شیعه، پیوند خود را با او و یهودیت انکار می‌کند. اما دلیل ارتباط و پیوند تشیع به یهود این است که عقاید خود را تنها بر آراء و اقوال یهود بنا می‌کنند و ولایت را از آن رو اساس دینشان قرار دادند که یهود به آنان آموزش داده بود.

کلینی، محدث بزرگ شیعه، کسی که کتابش را به امام عرضه کرده و امام خیالی‌شان آن را تصدیق کرده است، می‌گوید: از فضیل از ابو جعفر علیه السلام روایت است که گفت:

۱- یعنی عمر فاروق رضی الله عنه پشت بزرگان عجم را شکست و ریشه‌ی خاندان جمشید - یکی از بزرگترین پادشاهان فارس - را برکند.

۲- براون (شرق شناس انگلیسی)، تاریخ ادبیات ایران، ج ۴، ص ۴۹.

۳- همان، هند، ج ۱، ص ۲۱۵.

اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت؛ و پیامبر در روز غدیر، هیچ چیز را به اندازه‌ی ولایت سفارش نکرد و نداء سر نداد.^۱

بین تا چه اندازه با مسلمانان فرق دارند که می‌گویند اسلام بر پنج چیز بنا شده است که شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله یکی از آن پنج پایه است. ولی شیعه، توحید و رسالت را چیزی به حساب نمی‌آورند. و ولایت و وصایت را بر نماز، زکات، روزه و حج برتری می‌دهند. این کارها را کرده‌اند تا شیعه به طرف یک دین جدید جذب شوند و آنان را طبق یک نقشه‌ی کشیده شده، پیش ببرند.

شیعه به بیشتر از این هم تصریح کرده‌اند آنجا که گفته‌اند: از زراره از ابوجعفر علیه السلام نقل است که بنای اسلام بر پنج چیز است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت. زراره گفت: چه چیزی از ولایت برتر است؟ گفت ولایت، برتر است.^۲

سپس روزه و حج را حذف کرده و گفته‌اند: از جعفر صادق علیه السلام نقل است که گفته است: پایه‌های اسلام سه چیز است، نماز، زکات، ولایت. و هیچ یک بدون دیگری درست نیست.^۳

سپس فراتر رفته و تمامی موارد فوق را جز ولایت حذف کرده‌اند. از ابوعبدالله روایت کرده‌اند که گفته است: ولایت ما ولایت خداست که هیچ پیامبری بدون آن مبعوث نشده است.^۴

تنها این نیست، بلکه از «حبة العوفی» نقل است که گفته است: امیرمؤمنان، علی علیه السلام گفت: «خداوند ولایت مرا بر آسمانها و بر زمین عرضه کرد. هر کس پذیرفت، پذیرفت و هر کس انکار کرد، انکار کرد. یونس آن را انکار کرد. پس خدا او را در شکم ماهی زندانی کرد تا اینکه به ولایت من اقرار کرد»^۵.

۱- الکافی فی الأصول (باب دعائم الإسلام)، ایران، ج ۲، ص ۲۰.

۲- الکافی فی الأصول، ایران، ج ۲، ص ۱۸.

۳- همان، ایران، ج ۲، ص ۱۸.

۴- بصائر الدرجات، ایران، ۱۲۸۵هـ، ج ۲، باب ۹. کلینی، الحجة من الکافی، ایران، ج ۱، ص ۴۳۸.

۵- بصائر الدرجات، ایران، ج ۲، ص ۱۵.

از ابوالحسن علیه السلام نقل شده که گفت: «ولایت علی در تمام کتاب‌های پیامبران نوشته شده و خدا فرستاده‌ای را هرگز بدون نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و وصایت علی علیه السلام نفرستاد»^۱.

باز هم از محمد بن مسلم روایت است که گفت: از ابو جعفر شنیدم که می‌گفت: «خداوند از پیامبران بر ولایت حضرت علی پیمان گرفت»^۲.

قمی در تفسیر خود درباره‌ی معنی ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ﴾ [آل عمران: ۸۱]؛ از ابو عبدالله روایت می‌کند که گفت: «هر پیامبری که خدا فرستاده از اول تا آخر، به دنیا باز می‌گردد و امیرالمؤمنین، حضرت علی را یاری می‌کند. معنی فرموده خدا ﴿لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ﴾ [آل عمران: ۸۱]؛ یعنی، به رسول خدا و معنی ﴿وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾ [آل عمران: ۸۱]؛ یعنی، امیرمؤمنان، حضرت علی را»^۳.

باز بنگر که چگونه برای مغشوش کردن عقائد مسلمانان به میان آنان نفوذ می‌کنند. بگذار تا بازگردیم به آنچه نوبختی و کشی گفته‌اند.

نوبختی می‌گوید: ابن سبأ اولین کسی بود که نظریه‌ی فرض بودن امامت حضرت علی علیه السلام را ترویج کرد^۴.

کشی می‌گوید: ابن سبأ نخستین کسی بود که به نظریه‌ی فرض بودن امامت حضرت علی علیه السلام مشهور بود^۵.

تعطیل کردن شریعت

آیا در این مسأله که یهود شیعه را برای اهداف گمراه‌کننده‌ی خود پدید آورده، جای شکی باقی می‌ماند؟ اما شیعه انتساب خود را به یهود انکار می‌کند، در حالی که از عقاید و آرایه‌ی که یهود ساخته و ترویج کرده است، پشتیبانی می‌کند و بنای دینشان را بر اساس آن پایه ریزی می‌کنند و در این راستا جز دورکردن مسلمانان از اسلام و تعالیم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و روح حقیقی آن، هدف دیگری ندارند. آنان خواستار

۱- کافی (کتاب الحجة)، ایران، ج ۱، ص ۴۳۸.

۲- بصائر الدرجات، ایران، ج ۲، باب ۹.

۳- تفسیر قمی، عراق، ج ۱، ص ۱۰۶.

۴- فَرْقُ الشَّيْعَةِ، ص ۴۴.

۵- کشی، رجال، ص ۱۰۱.

تعطیل شریعت اسلامی هستند، می‌گویند مایه‌ی نجات مسلمانان عمل کردن به قرآن و سنت نیست، بلکه مایه‌ی نجات، چنگ‌زدن به گفته‌های اینان است؛ حتی اگر مخالف قرآن و سنت باشد و اگر با تعالیم صریح قرآن و سنت مخالف باشد، مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرند.

در همین باب بیان شد که از شراب‌خواری نزد جعفر بن باقر سخن گفتند و در جواب گفت: برای خدا چیزی نیست که شراب‌خوار را به سبب محبت حضرت علی ببخشد.^۱

قمی بیشتر از این هم ذکر کرده، می‌گوید: «روز قیامت که شد محمد ﷺ را صدا می‌کنند. یک جامه و رداء به تنش می‌کنند. سپس حضرت علی، و پس از او امامان شیعه خوانده می‌شوند و همه جلوی آنان قیام می‌کنند. سپس فاطمه و زنان ذریه و شیعه‌اش همگی بدون حساب و کتاب، داخل بهشت می‌شوند».^۲

کشی از ابوعبدالله روایت کرده که گویا، جعفر بن عفان نزد او رفت. به او گفت: «شنیده‌ام درباره‌ی حسین شعر خوب می‌گوئی. در جواب گفت: بله فدایت شوم. گفت: بگو. او و هر کس دور و برش بود گریه کرد تا حدی که اشک‌ها بر محاسنش جاری شد. سپس گفت: ای جعفر بن عفان! قسم به خدا، فرشتگان مقرب درگاه خدا شاهد تو بودند و گفته‌های تو را درباره‌ی حضرت حسین می‌شنیدند و مثل ما و حتی بیشتر از ما گریه کردند. و هم اکنون خدا، بهشت را برای تو واجب کرد و به تو بخشید. ابوعبدالله گفت: ای جعفر، بیشتر بگویم؟ گفت: بله سرورم. هر کس درباره‌ی حضرت حسین شعری بگوید و بگیرد و بگیراند، خداوند او را می‌بخشد و بهشت را برایش واجب می‌کند».^۳

بین چگونه شریعت نورانی محمدی تعطیل می‌شود و چگونه احکام و اوامرش ملغی می‌شوند و البته مقصود آنان نیز، همین بود».

اساساً شیعه به همین منظور شکل گرفت. کتاب‌هایشان سرشار از امثال این دسیسه‌هاست و بر این گونه اعتقادات تکیه می‌کنند، ولی شریعتی که حضرت محمد

۱- کشی، رجال، ص ۱۴۳.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۸.

۳- کشی، رجال، ص ۲۴۶.

امین عليه السلام آورده است، به ما خبر می‌دهد که مدار نجات تنها بر گرد عمل صالح می‌چرخد. چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾ [يونس: ۹].

«(ولی) کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، پروردگارشان آنها را در پرتو ایمانشان هدایت می‌کند؛ از زیر (قصرهای) آنها در باغهای بهشت، نهرها جاری است.»

در جای دیگری می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۱۸].

«کسانی که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده‌اند، آنها امید به رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

مسأله‌ی بداء

ششم - از جمله افکاری که یهودیان و عبدالله بن سبا ترویج کردند، حصول بداء، یعنی فراموشی و جهل برای خدا (پناه بر خدا) است. خداوند از آنچه می‌گویند، پاک و برتر است.

کلینی، محدث شیعه، در کتاب کافی بابی تحت عنوان «بداء» باز کرده و در این باب سخنانی از امامان معصوم - به زعم خودشان - بیان کرده و گفته است که آنان از هر گونه گناه و اشتباه و عیب و نقص به دور هستند؛ از جمله:

از ریان بن صلت روایت است که گفت: از امام موسی عليه السلام شنیدم که می‌گفت: «خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده است، مگر با تحریم شراب و اقرار «بداء» برای خداوند»^۱.

بداء چیست؟ روایت دیگری بداء را تفسیر می‌کند. این موضوع را هم ریان بن صلت روایت می‌کند که: ابوهاشم جعفری گفت: «نزد ابوالحسن عليه السلام بودم پس از آنکه

۱ - کافی فی الأصول (التوحید - باب البداء)، ایران، ج ۱، ص ۱۴۸.

پسرش، ابوجعفر رفت، من پیش خودم فکر می‌کردم و می‌خواستم بگویم انگار ابوجعفر و ابومحمد در این زمان، مانند ابوالحسن موسی و اسماعیل بن جعفر بن محمد هستند و داستان آنها شبیه هم است. چون ابومحمد پس از ابوجعفر بود. قبل از این که من چیزی بگویم، ابوالحسن علیه السلام رو به من کرد و گفت: بله، ابوهاشم پس از ابوجعفر است و برای خدا درباره‌ی ابومحمد چیزی پدیدارگشت، که قبلاً نمی‌دانست (نعوذ بالله). همچنان که پس از درگذشت اسماعیل، برای خدا چیزی درباره‌ی موسی آشکار گشت که به واسطه‌ی آن، حال موسی برای خدا کشف شد. و او همان است که دلت به تو گفته است، هر چند پوچ‌گرایان را ناخوش آید. پس ابومحمد، پسرمان جانشین من است و علم تمام مسایل مورد نیاز و ابزار امامت، با اوست»^۱.

نوبختی آورده است که: جعفر بن محمد باقر به امامت پسرش اسماعیل تصریح کرد و در حیات خود به او اشاره کرد. سپس اسماعیل مرد و پدرش هنوز زنده بود و گفت: برای خدا در هیچ چیز به اندازه‌ی اسماعیل «بداء» حاصل نشد^۲.

مجموعه‌ی این روایات، معنی بداء را اثبات می‌کند؛ یعنی، خدا به چیزی آگاهی یافته که قبلاً نمی‌دانست.

این اعتقاد شیعه است درباره‌ی الله، در حالی که خداوند از زبان حضرت موسی درباره‌ی علم خود، چنین می‌فرماید:

﴿لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى﴾ [طه: ۵۲].

«پروردگارم هرگز گمراه نمی‌شود، و فراموش نمی‌کند!»

خداوند خود را چنین توصف می‌کند:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ [الحشر: ۲۲].

«و خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است.»

در جای دیگری می‌فرماید:

﴿وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ [الطلاق: ۱۲].

«و اینکه علم الله به همه چیز احاطه دارد.»

۱- همان (الحجة)، ج ۱، ص ۳۲۷.

۲- نوبختی، فرق الشيعة، نجف، ص ۸۴.

اما شیعه آن را برعکس آن تنها این اعتقاد را درباره‌ی خداوند ندارند بلکه کسی را هم که اعتقادی باطل مانند اعتقاد خودشان داشته باشد، ستایش می‌کنند. کلینی از جعفر روایت می‌کند که گفت: «عبدالمطلب به تنهائی بر یک امت مبعوث می‌شود در حالی که شکوه سلاطین و سیمای انبیاء دارد. علت این امر آن است که او اولین کسی بود که مسأله‌ی «بداء» را مطرح کرد»^۱.

عقیده‌ی رجعت

یکی دیگر از باورهای ساخته شده، عقیده‌ی رجعت است. شیعه بر اساس ابتکار پدرشان (ابن سبأ) این اعتقاد را قبول دارد. هر کس کتاب‌هایشان را بخواند و مذهبشان را بشناسد، این را درباره‌ی شیعه می‌داند، زیرا شیعه درباره‌ی همه‌ی کسانی که قبول دارند از علی علیه السلام تا مهدی، معتقدند که پس از مرگ، باز می‌گردند.

اعتقادات شیعه درباره‌ی امامانشان

یکی دیگر از باورهای ساخته و پرداخته‌ی یهودیان این است که شیعه امامان خود را مافوق بشر حتی بالاتر از پیامبران و فرستادگان خدا می‌دانند. فراتر از این، اعتقاد دارند که امامان «خدا» هستند و عمر و زمان مرگ مردم را می‌دانند. هیچ چیز از آنان پنهان نیست، مالک تمام دنیا هستند و بر همه‌ی مخلوقات غالب هستند. هستی از شدت هیبت و قدرت آنان می‌لرزد و کسی شبیه آنان نیست. اکنون برخی از نصوص و عبارتها را می‌آوریم تا خواننده درباره‌ی اعتقاد شیعه شناخت پیدا کند. این نصوص هم، از کتب خود شیعه است.

امامان علم غیب می‌دانند

کلینی، محدث بزرگ شیعه، در کتاب خود «الکافی» تحت عنوان «امامان هرگاه بخواهند که بدانند، می‌توانند بدانند.» از جعفر می‌گوید: «براستی امام هرگاه تمایل به دانستن چیزی داشته باشد، می‌داند»^۲.

۱- الکافی فی الأصول (الحجة)، هند، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲- الکافی فی الأصول (الحجة)، ایران، ج ۱، ص ۲۸۵.

زیر عنوان «امامان می دانند که چه وقت می میرند و بدون اختیار خود نمی میرند» از ابوبصیر از ابوجعفر پسر باقر روایتی نقل کرده که گفت: «هر امامی علم غیب نداشته باشد^۱ و تغییر و تحول ها را نداند، حجت خدا بر خلق نیست»^۲.

اغراق و غلو درباره‌ی ائمه

شیعه، امامان خود را از پیامبران هم بالاتر می شمارند. آنان را مانند سید پیامبران و سرور رسولان صلی الله علیه و آله می پندارند و حتی بر او هم برتری می دهند. و این روایت دروغین را از علی رضی الله عنه نقل کرده اند که گویا علی رضی الله عنه گفته است: «من شریک خدا بین بهشت و جهنم هستم و همه‌ی فرشتگان و جبرئیل و پیامبران به آنچه برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله اقرار کرده اند، برای من نیز، اقرار کرده اند و باری که بر دوش حضرت محمد صلی الله علیه و آله گذاشته شده، بر دوش من هم، گذاشته شده است. این بار، همان بار پروردگار است. حضرت محمد صلی الله علیه و آله خوانده می شود و پوشیده می شود. سپس من خوانده می شوم و پوشیده می شوم. به راستی خصلت‌هایی به من داده شده که به هیچ کس پیش از من داده نشده است. آرزوها، مرگ‌ها، بلاها، انساب، و سخن و حق قضاوت درست را تنها من می دانم. آنچه قبل از من بوده، از دستم نرفته و چیزی از من پنهان نیست و به اذن خدا از حوزه‌ی قدرتم خارج نشده است. مزدگانی می دهم و از طرف او کارهایی انجام می دهم»^۳.

و این خصلت‌ها و ویژگی‌ها را تنها به حضرت علی رضی الله عنه اختصاص نمی دهند، بلکه گمان می برند که تمام دوازده امام به این خصوصیات متصف‌اند.

۱- آقای صافی! آیا پس از این هم می گوئی: خطیب بر شیعه افتراء زده که گفته است شیعه علم غیب را برای امامان خود اثبات می کنند. افتراء کننده کیست؟ تو یا خطیب؟ انصاف و عدالت داشته باش. آیا خطیب دروغ گفته که اظهار داشته شیعه چیزهایی را برای امامان خود اثبات می کنند که ائمه آن چیزها را برای خود ادعا نکرده اند؟ از قبیل علم غیب و این که مافوق بشر هستند! علاوه بر این: کلمات و اوصافی را برای ائمه اثبات کرده اند که آنان را از مقام بشر بالاتر برده و به مرتبه‌ی خدایان یونان در قرون بت پرستی رسانده است. نگا: (الخطوط العریضة، ج ۶، ص ۱۵).

۲- الکافی فی الأصول (الحجة)، ایران، ج ۱، ص ۲۸۵.

۳- همان، ص ۱۹۶-۱۹۷.

کلینی از عبدالله بن جندب روایت می‌کند که: علی بن موسی (امام هشتم شیعیان) به او نوشته است: «... ما امنای خدا در سرزمین خدا هستیم. علم مرگ‌ها، آرزوها، بلاها، نسبت‌های عرب و محل تولد اسلام نزد ماست و آدمی را با اولین نگاه می‌شناسیم که آیا مؤمن است یا منافق. شیعیان ما با نام و نام پدرانشان ثبت شده‌اند. خدا برای ما و آنان پیمان گرفته است»^۱.

افزون بر این، از زبان محمدباقر نقل کرده‌اند که گفته است: حضرت علی علیه السلام فرمود: «[علم] شش چیز به من داده شده است: مرگ‌ها، بلاها، وصیت‌ها، علم قضاوت، و من صاحب «کرات» و صاحب دولت دولتها هستم^۲. و من صاحب عصا و آهن داغ هستم و صاحب جاندار رونده‌ای هستم که با مردم صحبت می‌کند»^۳.

این در حالی است که خداوند در کتاب محکم خود می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵].

«بگو از هر چه و هر کس در آسمانها و زمین است جز خدا غیب نمی‌داند».

در جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ [الأنعام:

۵۹] «کلیدهای غیب تنها نزد اوست و کسی جز او آنها را نمی‌داند».

به پیامبرش هم دستور داده که اقرار و اعلان کند که غیب نمی‌داند و می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ﴾

[الأنعام: ۵۰].

«بگو به شما نمی‌گویم که خزائن خدا نزد من است و غیب نمی‌دانم و به شما

نمی‌گویم که من فرشته هستم».

در جای دیگری می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ

لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾

[الأعراف: ۱۸۸].

۱- الکافی فی الأصول (الحجة)، ایران، ج ۱، ص ۲۲۳.

۲- یعنی بازگشت به دنیا طبق تفسیر علی اکبر غفاری، حاشیه نویس کافی شیعه مذهب.

۳- الکافی فی الأصول، ج ۱، ص ۱۹۸.

«بگو من مالک نفع و زیان خودم نیستم، جز آنچه که خدا بخواهد و اگر غیب می‌دانستم از خیر فراوان خود را بهره‌مند می‌کردم و هیچ مشکلی برایم پیش نمی‌آمد. من تنها ترساننده و مزده‌دهنده هستم به کسانی که ایمان دارند».

همچنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۳۴].

«علم قیامت تنها نزد خداست، او باران می‌باراند و می‌داند در هسته‌ی دانه‌ها چیست و هیچ کس نمی‌داند فردا چه کار می‌کند و هیچ کس نمی‌داند کجا می‌میرد؛ بی‌گمان خداوند دانای آگاه است».

خدا خطاب به پیامبر خود درباره‌ی منافقان می‌فرماید:

﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾ [التوبة: ۱۰۱].

«برخی از اعراب، منافق هستند و از اهل مدینه [نیز، عده‌ای] به نفاق خو گرفته‌اند. تو آنها را نمی‌شناسی، ما آنها را می‌شناسیم. در آینده دوباره عذابشان می‌دهیم. سپس به عذابی عظیم باز گردانده می‌شوند».

به پیامبر ﷺ درباره‌ی منافقانی که از او اجازه‌ی شرکت نکردن در جنگ تبوک را گرفته بودند و به جنگ نرفتند، می‌فرماید:

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكٰذِبِينَ﴾ [التوبة: ۴۳].

«خدا تو را ببخشايد! چرا به آنها اجازه دادی. نباید اجازه می‌دادی تا برایت روشن شود چه کسی صادق و چه کسی دروغگو است».

این فرمایش خداست، اما علم غیب، ساخته‌ی دست یهود است که آن را ترویج کرده‌اند.

خداوند در قرآن به صراحت می‌فرماید که هیچ کس حتی پیامبران و سرور فرستادگان خدا، حضرت محمد ﷺ غیب نمی‌دانند ولی شیعه می‌گویند که از امامان

هیچ چیز پنهان نیست. خداوند این موضوع را نفی می‌کند که پیامبر ﷺ مالک نفع و ضرر خود باشد، مگر آنچه خدا بخواهد ولی شیعه، علی س را سهام‌دار بهشت و جهنم می‌داند و همچنین علی را به حدی بالا می‌برند که خدا از پیامبران برایش پیمان می‌گیرد.

خداوند متعال علم قیامت، باریدن باران، وقت مرگ و محل مرگ را به خودش اختصاص داده است، اما شیعه این ویژگی‌ها را به ائمه‌ی خود بخشیده‌اند. خداوند از فرستاده‌ی خود درباره‌ی منافقان و مؤمنان نفی علم می‌کند، اما شیعه می‌گویند امامان، منافق و مؤمن را از یکدیگر باز می‌شناسند.

به دینی بنگر که خداوند بر پیامبرش نازل کرده است و باز به دینی بنگر که شیعه بر اساس آنچه یهود و مجوس به آنان الهام کرده‌اند و ایمان آورده‌اند، و ببین تا چه اندازه از یکدیگر دورند و از کجا تا به کجا تفاوت دارند.

شیعه به این اندازه اکتفا نکرده‌اند، بلکه صراحتاً به پیامبران و فرستادگان خداوند توهین و امامان خود را تمجید می‌کنند و معتقدند ائمه از پیامبران بلندمرتبه‌تر هستند؛ کلینی از «یوسف تمار» نقل می‌کند که گفت: «عده‌ای شیعه در حجر با ابوعبدالله نشسته بودیم. او گفت: جاسوسی بر ما نظارت می‌کند. به چپ و راست خود نگاه کردیم. کسی را ندیدیم. گفتیم: کسی نزد ما نیست. گفت: به خدای کعبه قسم، به خدای این ساختمان قسم، هست - سه بار سوگند خورد - اگر نزد موسی و خضر - علیهما السلام - بودم به هر دوی آنها می‌گفتم که از شما عالم‌ترم و به آنها خبری می‌دادم که نمی‌دانستند؛ چون به موسی و خضر علم گذشته داده شده بود؛ نه علم به آنچه در آینده تا قیامت است»^۱.

همچنین از ابوعبدالله نقل است که گوید: «قطعاً من آنچه در آسمانها و زمین است همه را می‌دانم. آنچه را که در بهشت و جهنم است و آنچه را که شده و آنچه را که در آینده می‌شود می‌دانم»^۲.

۱- الکافی فی الأصول، ایران، ج ۱، ص ۲۶۱.

۲- الکافی فی الأصول (باب إن الأئمة يعلمون علم ما كان وأنه لا يخفى عليهم شيء)، ایران، ج ۱، ص

دروغ و توهین صریحی به این بزرگی دیده‌اید؟ آنان توهین‌های خیلی بزرگتر از اینها می‌کنند. شیعه روایات دروغ و اغراق آمیز دیگری درباره‌ی ائمه‌ی خود ساخته‌اند که آنان را بر پیامبران و فرستادگان خدا برتری داده‌اند.

صاحب بصائر از ابوحمره نقل می‌کند که ابوحمره گفت: از ابوعبدالله شنیدم که می‌گفت: «برخی از ما سخنانی به گوشش افکنده می‌شود. برخی دیگر در خواب به پیشش می‌روند. بعضی از ما صدایی می‌شنود مثل زنجیری که داخل طشت می‌افتد و بعضی از ما صورتی بزرگتر از صورت جبرئیل و میکائیل پیش او می‌آید»^۱.

از ابورافع درباره‌ی فتح خیبر روایت کرده‌اند تا آنجا که می‌گوید: «علی رفت. من هم با او بودم. وقتی صبح شد شهر را فتح کرد و در میان مردم ایستاد و ایستادن او به درازا کشید. مردم گفتند: علی با خدایش مناجات می‌کند. وقتی یک ساعت مکث کرد، دستور غارت شهر فتح شده را داد. ابورافع گفت که نزد پیامبر رفتم و گفتم: علی میان مردم چنان که دستور داده بودی، ایستاد. بعضی از مردم گفتند: پروردگار با علی مناجات کرد. آن حضرت فرمودند: بله، ای ابورافع! پروردگار در روز طائف و روز خیبر و روز حنین با علی مناجات کرد»^۲.

باز هم از ابوعبدالله نقل شده که گفت: «پیامبر ﷺ به مردم طائف گفت: مردی مانند خودم را به سوی شما می‌فرستم، خدا توسط او خیبر را فتح می‌کند. شمشیرش، شلاق او است. مردم گرد آمدند و این طرف و آن طرف نگاه کردند تا ببینند آن مرد کیست. وقتی صبح شد، علی را صدا زد و گفت: برو به طائف. سپس خدا به پیامبر ﷺ دستور داد که پس از رفتن علی به خیبر، او هم به خیبر برود. وقتی پیامبر ﷺ به خیبر رفت علی بر قله کوه بود. پیامبر ﷺ به علی گفت: همانجا بمان. صدایی مانند صدای کاروان شنیدیم. گفته شد: ای رسول خدا، این چیست؟ فرمود: خداوند با علی مناجات می‌کند»^۳.

شگفتا از شیعه که در گمراهی افتادند و سرانجام به انکار ختم نبوت حضرت محمد مصطفی ﷺ با انقطاع وحی الهی از زمین رسیدند و نزول فرشتگان بزرگتر از جبرئیل

۱- بصائر الدرجات، ایران، ج ۸، باب ۷.

۲- بصائر الدرجات، ایران، ج ۸، باب ۱۶.

۳- بصائر الدرجات، ایران، ج ۸، باب ۱۶.

و میکائیل را بر امامان خود اثبات می‌کنند و به همین خاطر صراحتاً امامان خود را بر انبیاء برتری دادند.

نعمت‌الله جزائری در کتاب خود می‌گوید: بدان که میان اصحاب ما، در این که حضرت محمد به دلیل اخبار متواتر، اشرف انبیاء است اختلافی وجود ندارد، بلکه تنها اختلافی که در این زمینه هست، این است که امیرمؤمنان، حضرت علی و بقیه‌ی امامان، بر پیامبران به استثنای حضرت محمد صلی الله علیه و آله افضل هستند؛ یعنی، در اینکه پیامبران بزرگ‌تر و افضل هستند یا ائمه‌ی اطهار، میان شیعه اختلاف وجود دارد. بعضی گفته‌اند ائمه از تمام پیامبران جز پیامبران اولوالعزم، برترند. پس تنها پیامبران اولوالعزم، از امامان برترند. برخی دیگر معتقدند امامان و پیامبران مساویند. اما اکثر متأخرین شیعه بر این باورند که امامان از همه‌ی پیامبران برترند و رأی درست هم همین است.^۱

اما این سخن تکلف محض است. چون شیعه، امامان خود را از شخص پیامبر نیز، بزرگ‌تر می‌شمارند؛ چنان که از کتاب‌هایشان نقل کردیم. ملا باقر مجلسی در کتاب خود «بحار الأنوار» دروغی را از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله آورده که گویا پیامبر صلی الله علیه و آله به علی گفتند: «ای علی! چیزی که تو داری، من ندارم. فاطمه همسر توست و من همسری مثل فاطمه ندارم. تو از فاطمه دو پسر داری و من مانند آنان ندارم و خدیجه مادر زن توست و مادر زن مهربانی همچون او ندارم و جعفر برادر نسبی توست و من برادری مثل جعفر ندارم و فاطمه، هاشمی نسب و مهاجر، مادر توست و من مادری مانند او ندارم».^۲

شیخ مفید شیعی^۳ روایت کرده است که گویا حدیفه گفته که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «آیا شخصی را که برای من پدیدار گشت، ندیدی؟ گفتم: بله، ای رسول خدا. فرمودند: آن یک فرشته است. او تاکنون به زمین نیامده است، اما اکنون از خداوند اجازه خواست که به علی سلام کند و خدا هم به او اجازه داد و علی را سلام گفت».^۴

۱- نعمت‌الله جزائری، الأنوار النعمانية.

۲- بحار الأنوار، مبحث «الشهادة»، ایران، ج ۵، ص ۱۱.

۳- محمد بن محمد نعمان بن عبدالسلام بغدادی ملقب به مفید از بزرگان شیعه در قرن پنجم هجری.

۴- مفید، الأمالی، ج ۳، نجف، حیدریه، چاپ سوم، ص ۲۱.

شیخ مفید، روایت دروغی از ابواسحاق نقل کرده که پدرش گفت: «پیامبر ﷺ میان جمعی از یاران خود نشستند بود، ناگهان علی به جانب پیامبر ﷺ آمد. پیامبر ﷺ فرمودند: هر کس می‌خواهد به صورت و سیرت آدم و به حکمت نوح و به حوصله و بردباری ابراهیم نگاه کند، به علی بن ابی طالب بنگرد»^۱.

مادامی که علی و فرزندانش این همه بلندمرتبه هستند -همچنان که شیطان به شیعه وحی کرده است- چرا آنها را صاحب زمین و زمان و دنیا و آخرت قرار ندهند. آنان عملاً هم، چنین کرده‌اند. کلینی در صحیح خود در باب «همه‌ی زمین ملک امام است» از ابوعبدالله روایت می‌کند که گفته است: «بی‌شک دنیا و آخرت مال امام است. هر جا که بخواهد می‌گذارد و به هر کس که بخواهد می‌دهد»^۲.

باز هم از عبدالرحمن بن کثیر از جعفر پسر باقر، روایت شده که وی گوید: «ما متولیان امر خدا و خزانه‌دار علم خدا و گنجینه‌ی وحی او هستیم»^۳.

از باقر روایت شده که گوید: «ما خزانه‌دار علم خدا، مفسر وحی خدا و حجت بالغه بر هر کس که زیر آسمان و روی زمین است، هستیم»^۴.

از آنجا که امامان، مافوق بشر هستند، شیعه درباره‌ی آنان، روایات باطل و قصه‌های دروغین و افسانه‌های خنده‌آور ساخته‌اند تا میان آنان و الوهیت، هیچ فرقی باقی نماند. از جمله جزائری از «برسی» روایت کرده است که «برسی در کتاب خود هنگام وصف واقعه‌ی خیبر، می‌گوید: خیبر به دست علی فتح شد و جبرئیل با خوشحالی نزد پیامبر آمد. پیامبر علت خوشحالی‌اش را پس از قتل مرحب، از او پرسید؛ جبرئیل گفت: ای فرستاده‌ی خدا! وقتی که علی شمشیرش را بلند کرد تا گردن مرحب را بزند، خداوند سبحان، به اسرافیل و میکائیل دستور داد تا بازوی علی را در هوا بفشارند تا با همه‌ی زوری که دارد، نزند! با این حال مرحب را دوشقه کرد و شمشیر به اعماق زمین هم فرو رفت. خداوند به من فرمود: ای جبرئیل، با عجله به زیر زمین برو و از اصابت شمشیر به گاوی که زمین را بر شاخه‌هایش حمل می‌کند جلوگیری کن تا زمین زیر و رو نگردد. رفتم و شمشیر علی را مهار کردم. شمشیر علی بر بالهای من از شهرهای

۱- مفید، الأمالی.

۲- الکافی فی الأصول، ایران، ج ۱، ص ۴۰۹.

۳- همان، ص ۱۹۲.

۴- همان.

قوم لوط سنگین تر بود. شهرهای قوم لوط هفت تا بودند. از طبقه‌ی هفتم زمین آنها را برکندم و بر یک پر از بالم آن را بلند کردم و به نزدیک آسمان بردم و تا وقت سحر منتظر دستور ماندم تا اینکه خداوند دستور برگرداندن آن را دادند. آن شهرها بر بالم به اندازه‌ی شمشیر علی وزن نداشتند. باز در همان روز وقتی قلعه را فتح کرد و زنانشان را اسیر کردند، صفیه، دختر پادشاه قلعه، در میان آنان بود. او نزد پیامبر ﷺ آمد و در رخسارش اثر زدگی وجود داشت. پیامبر ﷺ از او درباره‌ی علی پرسید، گفت: وقتی علی به قلعه آمد و تسخیر قلعه بر علی سخت آمد، به طرف برجی از برجهایش رفت. برج را تکان داد، همه‌ی قلعه لرزید و هر کس و هر چیزی که در جای بلندی بود، افتاد. من هم بر تخته نشسته بودم که از آن افتادم و تخت به من اصابت کرد. پیامبر ﷺ به صفیه گفت: ای صفیه، وقتی که علی خشمگین شد و قلعه را لرزاند، خدا هم با خشم علی خشمگین شد و همه‌ی آسمان‌ها لرزیدند تا جایی که فرشتگان ترسیدند و بر چهره فرو افتادند. این برای علی بس است که شجاعت ربانی دارد. دروازه‌ی قلعه چنان سنگین بود که چهل نفر آن را شبانه با کمک یکدیگر می‌بستند. وقتی که علی داخل قلعه شد، سپرش بر اثر ضربه‌های بسیار، پینه بسته بود. علی دروازه را از جای کند و به جای سپر از آن استفاده کرد و همچنان جنگ می‌کرد و دروازه در دست وی بود تا خداوند به وسیله‌ی او قلعه را فتح کرد»^۱.

ای کسی که می‌توانی بفهمی، آیا پس از این سخنان، علی چیزی از الوهیت کم دارد؟

این شیعه است و این هم باورهایشان. خداوندا، ما را از شیعه و اعتقاداتشان پناه بده! خداوند عزّ و جلّ راست فرموده است:

﴿يُضِلُّهُمُ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ [التوبة: ۳۰].

«به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده‌اند، شباهت دارد؛ خدا آنها را بکشد!

چگونه منحرف می‌گردند!».

فصل دوم: شیعه و قرآن

شیعه و قرآن

از مهم‌ترین اختلافات واقع میان اهل سنت و شیعه، این است که اهل سنت معتقدند که قرآنی که خداوند بر پیامبر ﷺ گرامی ما، حضرت محمد ﷺ فرو فرستاده، آخرین کتاب آسمانی است که از طرف خدا برای هدایت همه‌ی انسان‌ها نازل شده و مورد تحریف و دست‌کاری قرار نگرفته و تا قیامت، هرگز تحریف نمی‌شود و هیچ تغییری در آن ایجاد نمی‌شود، و این کتاب در مصحف‌ها موجود است؛ چون خدای متعال، حفظ و صیانت آن را از هر گونه تغییر و تحریف و حذف و کم و زیادی تضمین کرده است. اما دیگر کتاب‌های آسمانی پیش از قرآن همچون کتاب آسمانی ابراهیم و موسی و زبور و انجیل و مانند آنها چنین نیستند، چون این کتاب‌ها پس از وفات پیامبران از تحریف و کم و زیاد سالم نمانده‌اند، ولی قرآن را خدای سبحان نازل کرده و می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)».

﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿١٧﴾ فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿١٨﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿١٩﴾﴾

[القیامة: ۱۷-۱۹].

«چرا که گردآوردن قرآن (در سینه تو) و (توانائی بخشیدن به زبان تو، برای) خواندن آن، کار ما است. (پس از ناحیه حفظ قرآن در میان دل و جان خود، و روان خواندن و درست تلاوت کردن آن با زبان خویش، نگران مباش). پس هرگاه ما قرآن را (توسط جبرئیل بر تو) خواندیم، تو خواندن آن را (آرام و آهسته) پیگیری و پیروی کن. (وظیفه تو پیروی از تلاوت پیک وحی، و ابلاغ رسالت آسمانی است و بس). گذشته از

اینها، (در صورتی که بعد از نزول آیات قرآن مشکلی پیدا کردی) بیان و توضیح آن بر ما است».

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ [فصلت: ۴۲].

«که هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است!».

باور نداشتن به حفظ و صیانت قرآن از تحریف و دستکاری، به انکار قرآن و تعطیل شریعت اسلام می‌انجامد، چون در این صورت درباره‌ی هر کدام از آیات قرآن این احتمال می‌رود که تحریف و تغییر در آن ایجاد شده باشد و وقتی این احتمالات پیش آید، آن وقت مسائل اعتقادی و ایمانی باطل می‌شوند؛ چون ایمان تنها مربوط به امور یقینی و قطعی است، نه امور ظنی و احتمالی.

اما شیعه به این قرآنی که در دسترس مردم قرار دارد و از طرف خداوند عظیم محفوظ و مصون مانده است، معتقد نیستند. آنان در این زمینه مخالف اهل سنت‌اند و تمامی نصوص صحیحی که در قرآن و سنت آمده، انکار می‌کنند و با تمام چیزهایی که عقل و مشاهده بر آن دلالت دارند، مخالفت می‌ورزند و حق و راستی را کنار گذاشته‌اند.

این موضوع، اختلاف حقیقی و اساسی میان اهل سنت و شیعه می‌باشد؛^۱ چون انسان، مسلمان نیست مگر زمانی که معتقد باشد که قرآن همان پیامی است که رسول

۱- آقای محب‌الدین خطیب در رساله‌اش «الخطوط العریضة» چه راست گفته است: «حتی قرآنی که می‌بایست در وحدت و نزدیکی مرجع جامع برای ما و آنان باشد، آنان به این قرآن اعتقاد ندارند». سپس از صفحه‌ی ۹ الی ۱۶ مثال‌هایی را آورده که نشان می‌دهند شیعه به قرآنی که در دسترس همگان قرار دارد، معتقد نیستند، بلکه بر این باورند که قرآن تحریف و دست‌کاری شده و کم و زیاد در آن صورت گرفته است.

لطف الله صافی در کتابش «مع الخطیب فی خطوطه العریضة» از صفحه‌ی ۴۸ تا ۸۲ گفته‌ی آقای خطیب را به شدت رد کرده و اعتقاد شیعه به تحریف و دست‌کاری قرآن را انکار نموده است. معلوم است که انکارش بدون دلیل و برهان می‌باشد.

اولاً؛ آقای لطف الله صافی نتوانسته روایات و احادیث شیعه مبنی بر تحریف و تغییر قرآن را که خطیب آورده، انکار نماید همان‌طور که نتوانسته کتاب حاج میرزا حسین بن محمد تقی نوری

الله ﷻ به دستور خداوند به سوی همه‌ی انسان‌ها تبلیغ کرده است و انکار قرآن، جز تکذیب پیامبر ﷺ چیز دیگری نیست.

آنچه در زیر می‌آید، نصوصی هستند که عقیده‌ی شیعیان در خصوص قرآن را بیان می‌دارند. محدث بزرگ شیعیان، آقای کلینی - کسی که مانند امام بخاری از نظر مسلمانان می‌باشد - در کتاب «الکافی فی الأصول» از هشام بن سالم از ابوعبدالله روایت می‌کند که گوید: «قرآنی که جبرئیل به طرف حضرت محمد ﷺ آورده، هفده هزار آیه می‌باشد»^۱.

معلوم است که آیات قرآن در حدود شش هزار آیه می‌باشد. و مفسر شیعی، ابوعلی طبرسی در تفسیر خود زیر آیه‌ای از سوره‌ی انسان می‌گوید: تمامی آیات قرآن شش هزار و سی و شش آیه می‌باشد.^۲

معنای روایت فوق این است که دو سوم قرآن در نزد شیعیان نیست. روایت آمده در کتاب کافی از ابوبصیر نیز این مطلب را تصریح و تأیید می‌کند. در این روایت،

طبرسی و منزلت و جایگاه والایش در نزد شیعه را انکار نماید، بلکه به تبحرش در حدیث و جایگاه والایش در نزد شیعیان اعتراف کرده است.

ثانیاً؛ خود آقای صافی برخی عبارات را در کتابش آورده که به منزله‌ی اعتراف به اعتقاد شیعه به تحریف و دست‌کاری قرآن کریم می‌باشد.

ثالثاً؛ این آقای شیعه مذهب در نهایت به این مطلب پناه برده که نباید چنین موضوعی مطرح شود. چون طرح این موضوع اسلحه‌ای قوی به دست خاورشناسان می‌دهد که به وسیله‌ی آن به مسلمانان حمله کنند و عقاید و افکارشان را رد کنند و بگویند قرآنی که مدعی هستند، محفوظ و دست نخورده باقی مانده مانند تورات و انجیل تحریف و دستکاری شده و درباره‌ی آن اختلاف نظر دارند. این سخن آقای صافی، جز اقرار و اعتراف به این جرم چیز دیگری نیست و گرنه این موضوع، خیلی واضح و روشن است که به امید خدا بعداً به طور مفصل از آن بحث خواهد شد.

چهارم؛ آقای صافی در مبحث خود پیرامون قرآن، روایتی از دوازده امام - معصوم از نظر خودشان - را نیاورده که بر اعتقاد آنان مبنی بر عدم تحریف قرآن دلالت کند برخلاف آقای خطیب که دو روایت از دو نفر از این امامان را آورده که تصریح می‌دارد، قرآن تحریف و دستکاری شده است. اینک ای آقای صافی ما تعدادی از احادیث و روایات از کتاب‌هایتان را می‌آوریم؛ احادیث و روایاتی که بدون شک بیان می‌کنند که اعتقاد شیعه درباره‌ی قرآن همان است که خطیب بیان کرده و شیعیان تنها از روی تقیه و فریب مسلمانان این موضوع را انکار می‌کنند.

۱- الکافی فی الأصول، مبحث «فضل القرآن» باب «النوادر»، تهران ۱۳۸۱ هجری ج ۲ ص ۶۳۴.

۲- تفسیر مجمع البیان طوسی تهران، ۱۳۷۴ هجری، ج ۱۰، ص ۴۰۶.

ابوبصیر می‌گوید: نزد ابوعبدالله رفتم و گفتم: فدایت شوم! راجع به موضوعی از تو می‌پرسم آیا اینجا کسی هست که سخنم را بشنود؟ راوی گوید: پس ابوعبدالله پرده‌ای میان خود و خانه‌ی دیگر برافراشت و از آنجا سرک کشید و گفت: راجع به موضوعی که برایت پیش آمده سؤال کن. ابوبصیر گوید: گفتم: شیعیان تو می‌گویند که رسول خدا به حضرت علی دروازه‌ای تعلیم داده که هزار دروازه از آن باز می‌شوند؟ راوی گوید: ابوعبدالله گفت: رسول خدا ﷺ هزار دروازه را به حضرت علی تعلیم داده که از هر دروازه هزار دروازه‌ی دیگر باز می‌شود. ابوبصیر گوید: گفتم: به خدا قسم، این دروازه، دروازه‌ی علم است. وی افزود: پس او پس از مدتی مکث گفت: آری، آن دروازه، دروازه‌ی علم است ولی علم تنها این نیست. وی افزود: ای ابومحمد! و نزد ما، علم جامع وجود دارد و اهل سنت نمی‌دانند که علم جامع چیست؟ ابوبصیر گوید: گفتم: فدایت شوم! علم جامع چیست؟ گفت: صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد دست به دست رسول خدا ﷺ است و حضرت علی با دست راست خویش آن را نوشته است. در این صحیفه هر حلال و حرامی وجود دارد و هر چیزی که مردم بدان نیازمند باشند حتی دیه‌ی جراحات در آن هست. با دستش به من زد و گفت: اجازه می‌دهی ای ابومحمد! گفتم: فدایت شوم! من در خدمت تو هستم هر کاری می‌خواهی بکن. ابوبصیر گوید: با دستش مرا فشار داد و گفت: حتی خسارت این کار در آن وجود دارد. گویی او عصبانی بود. راوی افزود: گفتم: به خدا، این همان علم است. وی گفت: آن علم است ولی علم تنها این نیست. سپس مدتی سکوت کرد و آنگاه گفت: و نزد ما رمز وجود دارد و اهل سنت نمی‌دانند که رمز چیست؟ ابوبصیر گوید: گفتم: رمز چیست؟ گفت: کیسه‌ای چرمی است که علم پیامبران و صدیقین و دانشمندان بنی اسرائیل در آن هست. راوی گوید: گفتم: همانا این هم علم است. ابوعبدالله گفت: آری، علم است ولی علم تنها این نیست. سپس مدتی سکوت اختیار کرد و بعد گفت: مصحف فاطمه نزد ما هست و اهل سنت نمی‌دانند که مصحف فاطمه چیست؟ ابوبصیر گوید: گفتم: مصحف فاطمه چیست؟ گفت: مصحفی است که مثل این قرآن شماس است. سه بار این سخن را تکرار کرد به خدا قسم، حتی یک حرف از قرآن شما در آن وجود ندارد^۱.

۱- الکافی فی الأصول، مبحث الحجة باب «ذکر الصحیفة والجفر والجامعة ومصحف فاطمة»، تهران،

صرف نظر از خرافات و چرت و پرت و سخنان باطلی که عقاید شیعه بر آن بنا می‌شود، این روایت تصریح می‌کند که سه چهارم قرآن، حذف و از مصحفی که در دسترس همه است و تمام مسلمانان جز شیعه به آن تکیه می‌کنند، ساقط شده است. پس شیعیانی که در ظاهر و از روی تقیه و فریب مسلمانان، سخن کسانی را که قائل به تحریف قرآن هستند، چه می‌گویند؟ درباره‌ی این دو روایتی که محمد بن یعقوب کلینی روایت‌شان کرده، چه می‌گویند؟ کسی که همراه سفیران با مهدی موهوم در کتابش «الکافی» دیدار داشته و به واسطه‌ی این سفیران، کتاب مذکور را بر مهدی عرضه کرده و مورد رضایت و پسند او بود و خود آقای کلینی در زمان غیبت صغری بوده، چه می‌گویند؟

درباره‌ی این چه می‌گویند و افراد منصف راجع به آن چه می‌گویند؟ ای آقایان علما و فضلا! چه کسی مجرم است و گناهکار چه کسی است؟ کسی که مرتکب جرم و جنایت و رسوایی می‌شود یا کسی که راه جرم و جنایت و رسوایی را نشان می‌دهد؟ روایت وارده در این زمینه، یکی دو تا نیست بلکه روایات و احادیثی از شیعیان وجود دارند که اظهار می‌دارند قرآن از نظر شیعه، تحریف و دستکاری شده و این قرآن موجود، قرآن شیعه نیست بلکه این قرآن از نظر شیعیان برخی ساختگی و برخی تحریف شده است. به روایتی که شیعیان از ابوجعفر روایت می‌کنند، بنگرید. صاحب کتاب «بصائر الدرجات» می‌گوید: علی بن محمد از قاسم بن محمد از سلیمان بن داود از یحیی بن ادیم از شریک از جابر برای ما نقل کرده که گوید: ابوجعفر گفت: «رسول خدا ﷺ یارانش را در منی صدا زد و فرمود: ای مردم! من امانت‌های خدا را میان شما به جا می‌گذارم: کتاب خدا، عترت من و کعبه؛ بیت الحرام. سپس ابوجعفر گفت: اما کتاب خدا تحریف شده و کعبه نیز ویران شده و عترت هم کشته شده‌اند و تمامی امانت‌های خدا زیر خاک رفته‌اند»^۱.

آیا بیشتر از این روایت هم وجود دارد؟ آری، بیشتر از این روایت و صریح‌تر از آن، وجود دارد و آن هم روایتی است که کلینی در کتاب الکافی روایتش می‌کند: «ابوالحسن، موسی به علی بن سوید که در زندان بود، نامه‌ای با این مضمون نوشت: دین کسی که از شیعیان تو نیست، نپذیر و دین آنان را دوست مدار؛ چون آنان خائنانی

هستند که به خدا و پیامبر ﷺ و امانت‌های خود، خیانت کرده‌اند. آیا می‌دانی که چگونه آنان در امانت‌های خود خیانت کردند؟ کتاب خدا به عنوان امانت در اختیار آنان قرار داده شد و آنان، این امانت را تحریف و دست‌کاری کردند و آن را تغییر دادند»^۱.

مانند این روایت، روایت ابو بصیر است آن گونه که کلینی از ابو بصیر از ابو عبدالله روایتش کرده که ابو بصیر گوید: به ابو عبدالله گفتم: آیه‌ی:

﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [الجماعه]:

[۲۹].

«این (نامه اعمال که دریافت می‌دارید) کتاب ما است و اعمال شما را صادقانه بازگو می‌کند. ما (از فرشتگان خود) خواسته بودیم که تمام کارهایی را یادداشت کنند و بنویسند که شما در دنیا انجام می‌دادید.» به چه معناست؟ گفت: کتاب سخن نگفته و هرگز سخن نخواهد گفت ولی این رسول خدا است که به کتاب نطق می‌کند. خدای عزّ وجل می‌فرماید: «هذا کتابنا يُنطق» با صیغه‌ی مجهول. ابوبصیر گوید: گفتم: فدایت شوم! ما این آیه را چنین نمی‌خوانیم. گفت: این چنین است و خدا آن را به وسیله‌ی جبرئیل بر حضرت محمد ﷺ نازل فرموده، اما مورد تحریف و دستبرد قرار گرفته است.^۲

صدوق شیعیان، ابن بابویه قمی در کتابش حدیثی را از محمد بن عمر حافظ بغدادی، از عبدالله بن بشیر از اجلح از ابوزبیر از جابر روایت می‌کند که گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که گویا می‌فرمود: «در روز قیامت سه چیز می‌آیند و شکایت می‌کنند: مصحف، مسجد و عترت. مصحف می‌گوید: مرا سوزاندند و مرا پاره پاره کردند...»^۳.

مفسر شیعی معروف به شیخ محسن کاشی از مفسر بزرگی که جزو مفسرین بزرگ شیعیان است نقل می‌کند که او در تفسیر خود از ابو جعفر این روایت را آورده است: «اگر کتاب خدا، دست‌کاری نمی‌شد و آن را کم و زیاد نمی‌کردند، حق ما بر هیچ منصفی پوشیده نمی‌ماند و اگر قائم ما ظهور کند، قرآن او را تصدیق می‌کند»^۴.

۱- الکافی، کتاب «الروضة»، تهران ج ۸، ص ۱۲۵ و همان، هند، ص ۶۱.

۲- کتاب الروضة از کافی، تهران، ج ۸، ص ۵۰ و همان، هند، ج ۱، ص ۲۵.

۳- کتاب الخصال، ابن بابویه قمی، ایران، ۱۳۰۲ هجری، ص ۸۳.

۴- تفسیر الصافی، محسن کاشی، مقدمه‌ی ششم، تهران، ص ۱۰.

چه کسی قرآن را تحریف کرده و آن را تغییر داده است؟

(تحریف قرآن توسط شیعه)

صریح تر از همه‌ی اینها، روایتی است که طبرسی در کتابش «الاحتجاج» که مورد اعتماد شیعه است، روایت کرده و اعتقاد شیعه پیرامون قرآن و کینه‌ی آنان نسبت به بزرگان صحابه از مهاجرین و انصاری که خدا از ایشان راضی شده و آنان را راضی و خوشنود کرده، نشان می‌دهد. این محدث شیعی می‌گوید: «در روایت ابوذر غفاری آمده که وقتی رسول خدا وفات یافت، علی قرآن را جمع‌آوری کرد و آن را برای مهاجرین و انصار آورد. و طبق صفحه‌ای که بازش کرد، فضایح و کارهای ناروای مهاجرین و انصار آمده بود. آنگاه عمر با عصبانیت برخاست و گفت: ای علی! این قرآن را ببر، ما نیازی به آن نداریم. علی آن را برداشت و روانه شد. سپس زید بن ثابت که قاری قرآن بود، حاضر شد. عمر به او گفت: علی قرآن را برای ما آورد و در آن فضایح و کارهای ناروای مهاجرین و انصار آمده بود، ما چنین صلاح دانستیم که قرآن را جمع‌آوری کنیم و فضایح و کارهای ناروای مهاجرین و انصار که در آن آمده از قرآن حذف کنیم. زید این پیشنهاد را پذیرفت و سپس گفت: اما اگر من قرآن را طبق خواسته‌ی شما جمع‌آوری کنم و علی قرآن را که خود جمع‌آوری کرده، آشکار کند، آن وقت تمام کار شما باطل خواهد شد. عمر گفت: پس چاره چیست؟ زید گفت: شما بهتر می‌دانید که چاره چیست؟ عمر گفت: چاره‌ای نداریم جز اینکه علی را بکشیم و از شرش خلاص شویم. کشتن علی را به خالد بن ولید واگذار کردند اما او نتوانست این کار را بکند. وقتی عمر به خلافت رسید، آنان از علی خواستند که قرآن را به آنان تحویل دهد تا با هماهنگی یکدیگر قرآن را تحریف کنند. عمر گفت: ای ابو الحسن! ای کاش آن قرآنی را که آن را برای ابوبکر آوردی بیاوری، تا بر آن اجماع کنیم. علی گفت: اصلاً این کار غیر ممکن است. من تنها به این خاطر آن را برای ابوبکر آوردم تا حجت بر شما اقامه شود و در روز قیامت نگویند:

﴿إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۷۲].

«ما از این (امر خداشناسی و یکتاپرستی) غافل و بی‌خبر بوده‌ایم.» یا نگویند: آن را برای ما نیاوردی. همانا قرآنی که پیش من است، جز پاکان و فرزندان جانشین من بدان دسترسی ندارند، عمر گفت: پس آیا زمان آشکار کردن این قرآن، معلوم است؟

علی گفت: بله، هر وقت مهدی قائم از فرزندان من ظهور کند، آن را آشکار می‌کند و مردم را به پیروی از آن وادار می‌نماید»^۱.

منصفان و عادلان کجایند و حق گویان و راستگویان کجایند؟ اگر عمر فاروق این چنین باشد که شیعه می‌پندارند، پس آن وقت چه کسی از میان صحابه‌ی پیامبر ﷺ امانتدار و راستگو و محافظ قرآن و سنت می‌باشد؟

داعیان تقریب و وحدت از میان شیعیان در مناطق اهل سنت در این باره چه می‌گویند؟ کسانی که دم از وحدت و اتحاد امت اسلامی می‌زنند، چه می‌گویند؟ آیا وحدت طبق معیار عمر فاروق و یاران نیک و باوفای رسول خدا ﷺ، کسانی که امنای تبلیغ رسالت رسول امین و پخش کنندگان دعوت خدا و بلند کنندگان کلام و پیام خدا و مجاهدان راه او و عمل کنندگان به خاطر خدا بودند، می‌باشد؟

آیا کسی از اهل سنت هست که درباره‌ی علی مرتضی و فرزندانش گمانی مثل اعتقاد شیعه درباره‌ی رهبران امت پاک و نورانی و سه خلیفه‌ی راشد یعنی ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النورین-خدا از همه‌ی آنان و دوستداران و پیروان‌شان تا روز قیامت راضی باد! - داشته باشد؟ پس تکرار این آیات دیگر چه معنایی دارد: «ای مسلمانان! با هم اختلاف و نزاع نداشته باشید تا در نتیجه شکست بخورید و از هم پراکنده شوید؟».

آیا منظور از تبلیغ فوق این است که ما از عقاید خود دست کشیم و بر عیب‌گویی و تهمت‌های ناروا درباره‌ی گذشتگان مان از جانب برادران شیعه!! چشم پوشی کنیم و از درمان زخم‌هایی که دل‌های ما را خورده و خواب ما را آشفته کرده، عاجز شویم؟.

آیا دعوت تقریب و وحدت میان شیعه و اهل سنت این است که ما به شما احترام بگذاریم و شما به ما اهانت و توهین کنید؛ ما شما را بزرگ بداریم و شما ما را خوار کنید؛ به شما چیزی نگوییم و شما به ما دشنام دهید؛ به گذشتگان شما احترام بگذاریم و شما گذشتگان ما را تحقیر کنید؛ درباره‌ی بزرگان‌تان احتیاط به خرج دهیم ولی شما از بزرگان ما به بدی یاد کنید؛ ما درباره‌ی علی و فرزندانش به بدی یاد نکنیم ولی شما به ابوبکر و عمر و عثمان و فرزندان‌شان دشنام دهید؟ به پروردگارت قسم، در این صورت آن تقسیمی ظالمانه است.

مانند آن روایت ساختگی که به دروغ به ائمه نسبت داده شده و طبرسی در کتاب «الاحتجاج» آن را روایت کرده، روایت دیگری در کتاب «الکافی» از احمد بن محمد بن ابی نصر است که گوید: «ابوالحسن مصحفی را به من تحویل داد و گفت: به آن نگاه مکن. آن را باز کردم و این آیه را در آن خواندم:

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ
الْبَيِّنَةُ﴾ [البينة: ۱].

«کافران اهل کتاب، و مشرکان، تا زمانی که حجّت بدیشان نرسد (و برابر سنت الهی با آنان اتمام حجّت نگردد) به حال خود رها نمی‌شوند.» در این آیه، نام‌های هفتاد نفر از قریش و نام پدرانشان وجود دارد. وی گوید: پس علی به دنبال این مصحفی که پیش من بود فرستاد»^۱.

کمال الدین میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه، تهمت‌های ناروا و سخنان زشت شیعه به عثمان ذی النورین را آورده است. در قسمتی از آن آمده که عثمان مردم را فقط بر قرائت زید بن ثابت جمع کرد و دیگر مصحف‌ها را سوزاند و سوره‌ها و آیاتی را از بین برد که بدون شک جزو قرآن نازل شده بر پیامبر ﷺ بود.^۲

آقای نعمت الله حسینی در کتاب خود به نام «الأنوار» می‌گوید: روایات زیادی آمده که بیان می‌دارند قرآن به آن گونه‌ای که نازل شده، فقط امیرمؤمنان حضرت علی جمع‌آوری کرده است.^۳

آنچه این روایت را تأیید می‌کند، حدیث مشهور شیعه است که محد بن یعقوب کلینی از جابر جعفی روایتش کرده که گوید: از ابوجعفر شنیدم که می‌گفت: «جز انسان دروغگو هیچ کس ادعا نکرده که او تمام قرآن را آن گونه که نازل شده، جمع‌آوری کرده است، و جز علی بن ابی طالب و امامان پس از او کسی قرآن را آن گونه که نازل شده، جمع‌آوری و حفظ نکرده است».

۱- الکافی فی الأصول، کتاب «فضل القرآن»، تهران، ج ۲ ص ۶۳۱ و همان، هند، ص ۶۲.

۲- شرح نهج البلاغه، میثم بحرانی، تهران، ج ۱۱، ص ۱.

۳- الأنوار النعمانية في بيان معرفة النشأة الإنسانية، آقای نعمت الله جزایری.

مصحف نزد چه کسی است؟^۱

پس آن مصحفی که خدا بر حضرت محمد ﷺ نازل کرده و علی بن ابی طالب آن را جمع آوری و حفظ کرده، کجاست؟ این حدیث شیعی که نیز کلینی از سالم بن سلمه روایتش می‌کند، به این سؤال پاسخ می‌دهد. در این روایت سالم بن سلمه گوید: «مردی بر ابو عبدالله قرآن خواند و من عباراتی از قرآن می‌شنیدم که در قرآنی که مردم می‌خوانند، نبود. ابوعبدالله گفت: از این قرائت دست بکش و تا زمان ظهور مهدی قائم، همچون دیگر مردم قرآن را قرائت کن. وقتی مهدی قائم ظهور کرد، کتاب خدا را به صورت حقیقی خودش می‌خواند و مصحفی که حضرت علی نوشته بود، بیرون می‌آورد و می‌گوید: این مصحف را علی موقعی که از نوشتن آن فارغ شد، برای مردم بیرون آورد و به آنان گفت: این کتاب خداوند عزّ وجل مطابق آنچه که بر حضرت محمد نازل کرده، می‌باشد. و من با توجه به لوح المحفوظ و سوره‌ها و آیاتی که بر پیامبر ﷺ نازل شده بود، جمع‌آوری کردم. آنان گفتند: نزد ما مصحفی هست که تمام قرآن در آن است و ما نیازی به مصحف تو نداریم. حضرت علی گفت: به خدا قسم، پس از امروز دیگر آن را نمی‌بینید. من تنها به محض اطلاع شما از جمع‌آوری قرآن توسط من، این قرآن را برای شما آورده‌ام تا آن را بخوانید»^۲.

به همین خاطر شیعه معتقد است که مهدی موهوم آنان داخل سرداب شده و پیوسته آنجاست. او زمانی داخل سرداب شد که آن مصحف را به همراه داشت و هنگام بیرون آمدن از آن سرداب، قرآن حقیقی را با خود بیرون می‌آورد؛ همان‌گونه که بزرگ شیعیان ابومنصور احمد بن ابی طالب طبرسی متوفای سال ۵۸۸ هجری در کتاب خود تحت عنوان الاحتجاج علی أهل اللجاج اظهار می‌دارد؛ کتابی که وی در مقدمه در مقام شناساندن روایات موجود در آن، درباره‌اش می‌گوید: «اکثر احادیثی که در این کتاب با اسنادشان آورده‌ایم، یا به خاطر وجود اجماع بر آن، یا به خاطر سازگار بودن این روایات با عقل و یا به خاطر مشهور بودن این روایات در کتاب‌های سیرت و کتاب‌های حدیثی میان مخالفان و موافقان آنها را ذکر می‌کنیم»^۳.

۱- الکافی فی الأصول، کتاب «الحجة»، باب «انه لم یجمع القرآن کله إلا الأئمة»، تهران، ج ۱، ص ۲۲۸.

۲- الکافی فی الأصول، تهران، ج ۲، ص ۶۳۳.

۳- الاحتجاج، طبرسی، مقدمه‌ی کتاب.

در این کتاب اظهار می‌دارد که مهدی موهوم هنگام ظهور، سلاح و شمشیر ذوالفقار رسول خدا ﷺ به همراه دارد. نمی‌دانم در عصر موشک و بمب‌های هسته‌ای، با این سلاح چه کار می‌کند؟ و صحیفه‌ای که نام‌های پیروانش تا روز قیامت در آن است، به همراه دارد. همچنین جامع که صحیفه‌ای به طول هفتاد زراع می‌باشد، نزد اوست. در این صحیفه تمامی آنچه که بنی‌آدم بدان نیاز دارند، وجود دارد.

و جفر اکبر و اصغر پیش اوست. جفر پوست قوچ می‌باشد که همه‌ی علوم و دانش‌های دینی حتی دیه‌ی جراحات و حتی خسارت جراحات پوست در آن هست. مصحف حضرت فاطمه نیز پیش وی قرار دارد.^۱

این روایت قبلاً ذکر شد، آنجا که حضرت علی به زعم شیعه گفت: «هرگاه مهدی قائم از فرزندان من ظهور کند...».

همچنین در اصول کافی روایتی آمده که کلینی با سند خویش از عده‌ای از اصحاب ما از سهل بن زیاد از محمد بن سلیمان از یکی از یارانش از ابوالحسن روایت کرده که وی گوید: به ابوالحسن گفتم: «فدایت شوم! ما آیاتی از قرآن می‌شنویم که در قرآنی که در دسترس داریم و آن را می‌شنویم، وجود ندارد و نمی‌توانیم آن گونه که از شما به ما رسیده، آن را خوب قرائت کنیم، آیا گناهکار نمی‌شویم؟ گفت: خیر، آن گونه که یاد گرفته‌اید، آن را بخوانید بعداً کسی پیش شما می‌آید که آن را به شما یاد دهد»^۲.

مانند این روایت آقای نعمت الله حسینی جزائری، محدث شیعی که شاگرد علامه‌ی شیعه، محسن کاشی مؤلف تفسیر شیعی معروف به صافی است، ذکر می‌کند. وی در کتابش تحت عنوان «الأنوار النعمانية في بيان معرفة نشأة الإنساية» که در ماه رمضان به سال ۱۰۸۹ هجری نگارش آن را به پایان برد و در مقدمه‌اش درباره‌ی آن می‌گوید: متعهد شدیم در این کتاب چیزی را نیاوریم مگر روایاتی که از ائمه‌ی معصوم و پاک گرفته‌ایم و روایاتی که از کتاب‌های نقل کنندگان روایت در نظر ما به صحت رسیده است؛ چون اکثر کتاب‌های تاریخی جمهور از کتاب‌های تاریخی یهودیان نقل کرده‌اند و از این رو دروغ‌ها و نقل‌های باطل و ساختگی در آن زیاد هستند.^۳

۱- الاحتجاج علی أهل اللجاج، ایران، ۱۳۰۲ هجری، ص ۲۲۳.

۲- الکافی فی الأصول، باب «أن القرآن یرفع کما أنزل»، تهران، ج ۲، ص ۶۱۹ و همان، هند، ص ۶۶۴.

۳- الأنوار النعمانية، جزائری، مقدمه‌ی کتاب.

محدث شیعی، آقای جزائری در این کتاب می‌گوید: در روایات آمده که ائمه، پیروانشان را به قرائت قرآن موجود در نماز و غیر نماز و عمل به احکام آن امر کرده‌اند تا اینکه مهدی صاحب زمان ظهور کند. آن وقت این قرآن از دست مردم به آسمان بلند کرده می‌شود و قرآنی که امیر مؤمنان، حضرت علی جمع‌آوری‌اش کرده، بیرون می‌آورد. پس آن را می‌خواند و به احکامش عمل می‌کند.^۱

این تفکر، عقیده‌ی شیعه است که نزدیک است گذشتگان‌شان بر آن اتفاق نظر داشته باشند جز افراد معدودی که به آنها توجهی نمی‌شود و آنان، این عقیده را فقط به خاطر اهدافی انکار کرده‌اند که بعداً بیان‌شان خواهیم کرد.

به علاوه، انکار این عقیده توسط این افراد معدود، فاقد دلیل و برهان است؛ چون آنان نتوانسته‌اند این روایات و احادیث مشهور در نزد شیعه را رد کنند همان‌گونه که علامه‌ی شیعی، حسین بن محمد تقی، نوری طبرسی در کتاب مشهورش «فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الأرباب» به نقل از آقای نعمت الله جزائری می‌گوید: روایات و احادیث دالّ بر تحریف قرآن بیشتر از دو هزار حدیث می‌باشد و جماعتی از دانشمندان شیعه همچون مفید و محقق داماد و علامه‌ی مجلسی و دیگران ادعای مشهور بودن این احادیث کرده‌اند.^۲

همچنین از جزائری نقل کرده که: اصحاب به روایت مستفیض و بلکه متواتر که صراحتاً بر وقوع تحریف قرآن دلالت دارند، اتفاق کرده‌اند.^۳

مفسر شیعی معروف به محسن کاشی مانند این گفته را اظهار داشته آنجا که می‌گوید: آنچه از مجموع این احادیث و دیگر روایات از طریق اهل بیت بر می‌آید، این است که قرآنی که در پیش روی ماست، قرآن کامل نیست آن‌گونه که بر حضرت محمد ﷺ نازل شده بلکه برخی از سوره‌ها و آیات زیادی از آن، حذف شده است ... همچنین قرآن موجود بر اساس ترتیب مورد پسند خدا و پیامبر ﷺ نیست.^۴

علی بن ابراهیم قمی، قدیمی‌ترین مفسر شیعه که نجاشی رجال‌شناس معروف درباره‌اش می‌گوید: او در حدیث، ثقه و مورد اطمینان و اعتماد و خیلی قوی است و

۱- الأنوار النعمانیة، جزائری.

۲- فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الأرباب، نوری طبرسی، ایران، ۱۲۹۸ هجری، ص ۲۲۷.

۳- همان، ص ۳۰.

۴- تفسیر الصافی، مقدمه‌ی ششم.

عقیده‌ی صحیحی دارد- درباره‌ی تفسیرش هم گفته شده که این تفسیر در حقیقت تفسیر دو صادق (امام جعفر و امام باقر) می‌باشد، آقای قمی در مقدمه‌ی تفسیرش می‌گوید: قرآن بعضی از آن ناسخ و منسوخ و برخی از آن محکم و بعضی متشابه است و برخی از آن برخلاف کلامی است که خدا نازل فرموده است.^۱

یک دانشمند شیعی بر تفسیر قمی حاشیه نوشته و اقوال علما پیرامون تحریف قرآن را آورده و می‌گوید: آنچه از سخنان دیگر دانشمندان و محدثین و متأخرین ظاهر است، قائل شدن به تحریف و نقص قرآن می‌باشد. دانشمندان و محدثانی از قبیل کلینی، برقی، عیاشی، نعمانی فرات بن ابراهیم، احمد بن ابی طالب طبرسی، مجلسی، نعمت جزائری، حر عاملی، علامه فثونی و سید بحرانی این عقیده را دارند و جهت اثبات عقیده‌ی خویش به آیات و روایات زیادی استناد کرده‌اند.^۲

اینها برخی از روایات و احادیث وارده بود از ائمه‌ی شیعه که از نظر آنان معصوم‌اند و این احادیث طبق گفته‌ی خود شیعیان، صحیح‌اند و در کتاب‌های صحیح‌شان روایت شده‌اند و از نظر آنان، معتبر و مورد اعتمادند. و اینها برخی از آرای بزرگان شیعه در این موضوع بود. روایات دیگری نیز هستند که قابل شمارش نیستند و طبق اظهارات آقای نوری طبرسی بیشتر از دو هزار حدیث می‌باشند.

پس از این جای هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست که شیعه معتقد به تحریف قرآن مجیدی هستند که خدا جهت هدایت و رحمت برای مؤمنان و جهت تفکر و تدبیر برای همه‌ی مردم نازل کرده است؛ قرآنی که خدا درباره‌اش می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾﴾ [البقرة: ۲].

«این کتاب هیچ شک‌ی در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران است.»

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿۴۲﴾﴾ [فصلت:

۴۲].

«که هیچ‌گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است!»

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾﴾ [الحجر: ۹].

۱- تفسیر قمی، مقدمه‌ی کتاب، نجف، ۱۳۸۶ هجری، ج ۱، ص ۵.

۲- مقدمه‌ی تفسیر قمی، سید طیب موسوی، صص ۲۳ و ۲۴.

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)».

﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿١٧﴾ فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿١٨﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿١٩﴾﴾
[القیامة: ۱۷-۱۹].

«چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست. پس هر گاه آن را خواندیم، از خواندن آن پیروی کن. سپس بیان و (توضیح) آن (نیز) بر عهده ماست».

﴿الرَّ كِتَابٌ أَحْكَمْتُ ءَايَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلْتُ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾﴾ [هود: ۱].
الر، این کتابی است که آیاتش استحکام یافته؛ سپس تشریح شده و از نزد خداوند حکیم و آگاه (نازل گردیده) است».

﴿يَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ﴿٦٧﴾﴾ [المائدة: ۶۷].
«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان».

﴿وَمَا هُوَ عَلَىٰ الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ﴿٢٤﴾﴾ [التكوير: ۲۴].
«و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته بخل ندارد».
﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنزِيلًا ﴿١٦﴾﴾ [الإسراء: ۱۰۶].
«و قرآنی که آیاتش را از هم جدا کردیم، تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی؛ و آن را بتدریج نازل کردیم».

﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿١٣﴾﴾ [آل عمران: ۱۳].
«بیگمان در این امر عبرتی برای صاحبان چشم (بینا و بینش راستین) است».
﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴿٢٤﴾﴾ [محمد: ۲۴].
«آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند (و مطالب و نکات آن را بررسی و واریسی نمی‌کنند؟) یا این که بر دل‌های قفل‌های ویژه‌ای زده‌اند؟» و راست فرمود خداوند عظیم که:

﴿إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ ﴿٩﴾﴾ [الإسراء: ۹].
«این قرآن (مردمان را) به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین راه‌ها (برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت) است».

مثال‌هایی برای تحریف قرآن از نظر اهل تشیع

پس از آنکه از کتاب‌های معتبر شیعه این موضوع را اثبات کردیم که آنان معتقدند که قرآن تحریف شده و مورد دستبرد و تغییر قرار گرفته، اینک مثال‌هایی از کتاب‌های معتبر شیعه در حدیث و تفسیر و فقه و عقاید را برای خواننده می‌آوریم که به طور صریح بیان می‌دارند که تحریف و تغییر در قرآن مجید روی داده است. روایات وارده در این زمینه نیز از خود ائمه معصوم - به زعم شیعیان - کسانی که پیروی و اطاعت از آنان بر هر فرد شیعه مذهب واجب است، روایت شده است؛ روایاتی که از لحاظ جرح و تعدیل خالی از اشکال و ایراد هستند. از جمله‌ی این روایات، روایتی است که علی بن ابراهیم قمی از پدرش از حسین بن خالد درباره‌ی آیه‌ی الکرسی روایت کرده که: ابوالحسن موسی کاظم - یکی از دوازده امام شیعیان - آیه‌ی الکرسی را چنین قرائت نمود: «الم، الله لا إله إلا هو الحي القيوم، لا تأخذه سنة ولا نوم، له ما في السموات وما في الأرض وما بينهما وما تحت الثرى، عالم الغيب والشهادة، الرحمن الرحيم»^۱.

معلوم است که سطر آخر در قرآن مجید نیست ولی شیعیان معتقدند که این سطر، جزئی از آیه‌ی الکرسی می‌باشد.
آقای قمی آیه‌ی:

﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الرعد: ۱۱].

«برای انسان، مأمورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سرش او را از فرمان خدا [= حوادث غیر حتمی] حفظ می‌کنند».

را ذکر کرده و گوید: این آیه در حضور ابوعبدالله قرائت شد و او به قاری این آیه گفت: «آیا شما عرب نیستید؟ چگونه تعقیب کنندگان از پیش روی انسان می‌باشند، تعقیب کننده فقط از پشت سر انسان می‌باشد. آن مرد گفت: فدایت شوم! این آیه چگونه است؟ ابوعبدالله گفت: آیه‌ی فوق به این صورت نازل شده است: «له معقبات من خلفه ورقیب من بین یدیه یحفظونه بأمر الله»^۲.

۱- تفسیر قمی، زیر آیه‌ی الکرسی، ج ۱، ص ۸۴.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۰ و مانند آن در تفسیر عیاشی و الصافی.

این چنین ابو عبدالله، امام جعفر صادق - امام ششم شیعیان - به کسی که آیهی فوق را:

﴿لَهُ مَعْقَبَتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ و فرموده‌ی: ﴿مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ را به جای «بأمر الله» خواند، اعتراض کرد تا جایی که گفت: مگر شما عرب نیستید؟ این روایت اگر بر چیزی دلالت کند، بر این مطلب دلالت دارد که ابوعبدالله جعفر طبق این روایت آقای قمی، زبان عربی را خوب بلد نیست. به این معنا که خود جعفر، عرب نیست؛ چون این موضوع را فهم نکرده که عرب‌ها واژه‌ی: «معقب» را در دو معنا به کار می‌برند: ۱- کسی که پشت سر دیگری می‌آید، ۲- کسی که آمدن را تکرار می‌کند. و کلمه‌ی «معقب» در اینجا تنها در معنای اخیر استعمال شده است؛ همان‌گونه که لبید می‌گوید:

حتى تهجر في الرواح، وهاجه طلب المعقب حقه المظلوم
«تا اینکه در شب و تاریکی شدید آن هجرت کرد و حق خود را که پایمال شده بود، از کسی که پیش رویش حرکت کرده بود، درخواست کرد».

و همان‌گونه که سلامه بن جندل می‌گوید: «إذا لم يصب في أول الغزو عقبا»: «هرگاه به آغاز غزوه نرسیدی به غزوه‌ی دیگر برو».^۱

همچنین طبق روایت مذکور جعفر ندانسته که واژه‌ی من در عبارت: ﴿مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الرعد: ۱۱] به معنای «بأمر الله» به کار رفته است؛ چون واژه‌ی «من» در چندین معنا به کار می‌رود، یکی از این معانی معنای «باء» می‌باشد. نمونه‌های این مطلب در زبان عربی فراوان است.

باز آقای قمی زیر آیه‌ی: ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: ۷۴] نقل کرده که این آیه به همین صورت نزد ابوعبدالله قرائت شد. وی گفت: «آنان از خداوند عظیم درخواست کردند که ایشان را پیشوای متقیان و پرهیزکاران قرار دهد. به او گفتند: این چگونه است ای پسر رسول خدا؟ گفت: همانا خداوند آیه‌ی فوق را به این صورت نازل فرمود: «واجعل لنا من المتقين إماماً»: «از میان پرهیزکاران، امامی را برای ما قرار ده».^۲

۱- لسان العرب، بیروت، ۱۹۶۸ میلادی، ج ۱ صص ۶۱۴ و ۶۱۵.

۲- تفسیر قمی، سوره‌ی فرقان، ج ۲، ص ۱۱۷.

محسن کاشی پس از ذکر این روایت، این عبارت را افزوده است: «در کتاب الجوامع، عبارتی نزدیک به این عبارت وجود دارد و احمد بن ابی طالب طبرسی در کتابش «الاحتجاج» آن را آورده است. همچنین آقای کاشی به نقل از کتاب «الاحتجاج» آورده که مردی زندیق سؤالاتی را از علی بن ابی طالب پرسید: وی در جواب سؤال کننده، تفسیر برخی آیات را اظهار داشت که: آنان در قرآن مطالبی آوردند که خدا آن را فرموده است تا خلیفه را دچار سردرگمی کنند و عباراتی را به قرآن افزوده‌اند که ناپسند بودن آنها آشکار است. سپس افزود: اما آشکار بودن تحریف و تغییر آیه‌ی:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِسُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ [النساء:

[۳].

«و اگر می‌ترسید که (بهنگام ازدواج با دختران یتیم)، عدالت را رعایت نکنید، (از ازدواج با آنان، چشم‌پوشی کنید و) با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمایید».

روشن است چون میان عبارت ﴿فِي الْيَتَامَىٰ﴾ و عبارت ﴿فَانكِسُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ عبارات و داستان‌هایی که بیش از یک سوم قرآن است، قرار دارد که توسط منافقان حذف شده است.^۱

کلینی در کتاب صحیح خود «الکافی» از ابوبصیر از ابوعبدالله راجع به آیه‌ی:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۷۱].

روایت کرده که گوید: این آیه، چنین نازل شده است: «ومن يطع الله ورسوله في ولاية علي والأئمة بعده فقد فاز فوزاً عظيماً»^۲: «و هر کس از خدا و پیامبر ﷺ در باره‌ی ولایت علی و امامان پس از او اطاعت کند، به رستگاری بزرگی نایل شده است».

همه می‌دانند که عبارت: «في ولاية علي والأئمة بعده» جزو قرآن نیست.

کاشی در تفسیر خود ضمن آیه‌ی:

۱- الاحتجاج، ص ۱۱۹ و الصافی، ص ۱۱.

۲- الکافی کتاب الحجّة، تهران، ج ۱، ص ۴۱۴.

﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ [التوبة: ۷۳] آورده که در المجمع راجع به قرائت اهل بیت، آیهی فوق بدین صورت آمده است: «یا ایها النبی جاهد الکفار بالمنافقین»^۱: «ای پیامبر به وسیلهی منافقان با کافران پیکار کن».

روایتی عجیب‌تر از همه‌ی این روایات وجود دارد و آن، این است که: «از عبدالله بن سنان از ابوعبدالله درباره‌ی عبارت «ولقد عهدنا إلی آدم من قبل کلمات فی محمد وعلی و فاطمة والحسن والحسين والأئمة من ذریتهم فنی»: «قبلاً سخنانی راجع به محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از نسل‌شان به آدم سفارش کردیم اما او فراموش کرد». روایت شده که گوید: به خدا قسم، آیهی مذکور به این صورت بر حضرت محمد ﷺ نازل شد^۲.

به پروردگار کعبه قسم که کاشی و صافی دروغ می‌گویند.

آقای قمی زیر آیه‌ی:

﴿أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ﴾ [النحل: ۹۲].

«بخاطر اینکه گروهی، جمعیتشان از گروه دیگر بیشتر است».

اظهار می‌دارد که جعفر بن محمد گفت: «آیهی فوق در اصل چنین است: «أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ»»: «اینکه امامانی باشند که از امامان شما پاکیزه‌تر و بهترند» گفتند: ای پسر رسول خدا، ما آن را به صورت ﴿هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ﴾ می‌خوانیم. جعفر بن محمد گفت: وای بر تو! اربی چیست؟ و با دستش اشاره کرد که آن را بیندازد و دیگر چنین قرائت نکند»^۳.

غیر از اینها روایت‌های زیادی در کتاب‌های صحیح شیعه وجود دارند که به امید خدا به زودی برخی از آنها را در این زمینه تحت عناوینی دیگر بیان خواهیم کرد.

علل اعتقاد شیعه به تحریف قرآن

۱- تفسیر الصافی، زیر آیه‌ی: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ تهران، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲- الکافی فی الأصول، کتاب «الحجة»، باب نکت و ننف من التنزیل فی الولاية، تهران ج ۱، ص ۴۱۶.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۹. کاشی در تفسیر الصافی این روایت را از کتاب الکافی نیز آورده است.

شیعه به خاطر اهدافی چند قائل به تحریف قرآن هستند؛ از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

اول - اهمیت امامت از نظر آنان

شیعه بر این باورند که مسأله‌ی امامت جزو معتقدات اساسی است که هر کس انکارش کند، کافر و هر کس بدان معتقد باشد، مسلمان است. پس امامت مربوط به مسائل اعتقادی و ایمانی همچون ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است همان‌گونه که کلینی در کتاب «الکافی» از ابوالحسن عطار روایت می‌کند که گوید: از ابوعبدالله شنیدم که می‌گفت: «ائمه و پیامبران در اطاعت و فرمانبرداری از آنها مثل هم هستند»^۱.

صریح‌تر و مؤکدتر از این، روایتی است که باز کلینی از ابوعبدالله روایت کرده که وی گوید: «ما کسانی هستیم که خداوند اطاعت و فرمانبرداری از ما را فرض گردانیده و مردم چاره‌ای جز معرفت و شناخت ما ندارند و به شناختن ما معذور نیستند. هر کس ما را بشناسد، مؤمن و هر کس ما را انکار کند، کافر است. و هر کس ما را نشناسد و انکار نکند، گمراه است تا اینکه به هدایتی برگردد که خدا بر او فرض گردانیده و آن هم اطاعت و فرمانبرداری بی‌چون و چرا از ماست»^۲.

همچنین کلینی از جابر روایت کرده که گوید: ابوجعفر گفت: «تنها کسی خدا را می‌شناسد و او را می‌پرستد که خدا و امامش از میان ما، اهل بیت را بشناسد، و هر کس خدا را نشناسد و امام از میان ما، اهل بیت را نشناسد، همانا او غیر خدا را نشناخته و عبادت کرده، و سوگند به خدا چنین کسی گمراه است»^۳.

اهل تشیع، قضیه‌ی امامت را همچون نماز و زکات و روزه و حج قرار داده‌اند. این محدث شیعیان، کلینی است که در کتاب صحیح خویش «الکافی» از ابوحمزه روایت

۱- الکافی، کتاب «الحجة»، باب «فرض طاعة الأئمة»، تهران، ج ۱، ص ۱۸۶.

۲- همان، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳- همان، باب «معرفة الإمام»، تهران، ج ۱، ص ۱۸۱.

می‌کند که گفت: «اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، روزه، حج، و ولایت و در روز غدیر به هیچ یک از این ارکان مانند ولایت، ندا داده نشد»^۱.

به عبارت «در روز غدیر بر هیچ یک از این ارکان مانند ولایت، ندا داده نشد» نگاه کنید. معنایش این است که ولایت از چهار رکن اولی مهم‌تر است. این مطلب در روایت دیگری نزد کلینی به صراحت آمده است؛ آنجا که از زراره از ابوجعفر روایت کرده که گوید: «اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، روزه، حج، و ولایت. زراره گوید: گفتم: کدام یک از این ارکان برتر است؟ ابوجعفر گفت: ولایت از همه برتر است»^۲.

در اینجا سؤالی به ذهن می‌رسد: وقتی ولایت این قدر مهم است و چنین درجه‌ای دارد، پس چگونه است که نماز و زکات در قرآن آمده‌اند ولی هیچ اثری از ولایت نیست؟ در حالی که ولایت از نظر شیعه نه تنها رکنی از ارکان اسلام و پایه‌ای از پایه‌های اسلام است، بلکه اساس اسلام است و منظور از پیمان محکمی که از پیامبران گرفته شده، همین قضیه‌ی ولایت است، همان‌گونه که صاحب کتاب «البصائر» روایت می‌کند که: حسن بن علی بن نعمان از یحیی بن ابی زکریا بن عمرو زیات برای ما نقل کرد که او گفت: از پدرم و محمد بن سماعه از فیض بن ابی شیبه از محمد بن مسلم شنیدم که گفت: از ابوجعفر شنیدم که می‌گفت: «همانا خدای متعال بر سر ولایت حضرت علی از پیامبران پیمان محکم گرفته و به ولایت حضرت علی از پیامبران، پیمان گرفته است»^۳.

آخر چگونه ممکن است که این عهد و پیمان در قرآن مجید ذکر نشده است؟ تنها این سخنان چرت و پرت و دروغ نیست و بس، بلکه دروغ‌های بیشتر از این وجود دارند. شیعه می‌گویند: ولایت تنها پیمان محکم و عهد پیامبران نیست، بلکه امانتی است که بر آسمان‌ها و زمین عرضه شد. همچنین صاحب کتاب «البصائر» روایتی سنددار آورده که امیر مؤمنان حضرت علی گفت: «همانا خداوند، ولایت مرا بر اهل آسمان‌ها و اهل زمین عرضه کرد. کسانی بدان اقرار کرده و آن را پذیرفتند و کسانی آن را انکار کردند- این تهمت و دروغ بس بزرگی است، از خدا می‌خواهیم که

۱- الکافی فی الأصول، کتاب «الإیمان والکفر»، باب «دعائم الإسلام»، تهران، ج ۲، ص ۱۸ و همان، هند ج ۱، ص ۳۶۹.

۲- همان، تهران، ج ۲، ص ۱۸ و همان، هند، ج ۱، ص ۳۶۸.

۳- بصائر الدرجات، باب ۹، ج ۲، ایران، ۱۲۸۵ هجری.

ما را از این تهمت ناروا پناه دهد - یونس ولایت مرا انکار کرد، پس خداوند او را در شکم ماهی زندانی کرد تا اینکه به ولایت من اقرار کرد»^۱.

پس ولایت همان امانت است که در قرآن از آن سخن به میان آمده و خدای سبحان بدان اهتمام و عنایت خاصی داشته و هیچ پیامبری را نفرستاده مگر به وسیله‌ی این امانت؛ همان‌گونه که باز صاحب کتاب البصائر از محمد بن عبدالرحمن از ابو عبدالله روایت‌اش می‌کند که گوید: «ولایت ما، ولایت خدایی است که هیچ وقت پیامبری را نفرستاده مگر به وسیله‌ی آن»^۲.

این اهتمام تا آنجاست که هر مؤمنی حتی فرشتگان در آسمان حتماً به آن ایمان می‌آورند. پس فرشتگان طبق ادعا و زعم شیعیان، همان حال به ولایت ائمه ایمان آوردند. صاحب کتاب «البصائر» می‌گوید: احمد بن محمد از حسن بن علی بن فضال از محمد بن فضیل از ابو صباح کنانی از ابو جعفر روایت کرده که گوید: «به خدا قسم، در آسمان هفتاد نوع ملائکه وجود دارند. اگر مردمان روی زمین گرد آیند تا تعداد یک نوع از این هفتاد نوع فرشته را بشمارند؛ نمی‌توانند آن را شمارش کنند. همه‌ی این هفتاد نوع فرشته به ولایت ما ایمان می‌آورند»^۳.

آیا معقول است که چیزی این اهمیت و منزلت داشته باشد اما خداوند در کتابش از آن ذکری به میان نیاورد به ویژه آنکه چیزی از عبادات و مسائل اعتقادی بدون اعتقاد به ولایت، صحیح نباشد. این کلینی است که از جعفر صادق روایت می‌کند که گوید: «سنگ بنای اسلام سه تاست: نماز، زکات و ولایت. هیچ یک از این سه چیز بدون دو تای دیگر صحیح نیست»^۴.

هم چنین کلینی از محمد بن فضل از ابوالحسن علیه السلام روایت کرده که گوید: «ولایت علی علیه السلام در تمامی کتاب‌های آسمانی پیامبران - علاوه بر قرآن - نوشته شده، و خدا هرگز پیامبری را مبعوث نمی‌کند مگر آنکه نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت حضرت علی را قبول داشته و آن را تبلیغ کند»^۵.

۱- همان، باب، ۱۰، ج ۲، ایران.

۲- همان، باب ۹، ج ۲، ایران.

۳- همان، باب ۶، ج ۲، ایران.

۴- الکافی فی الأصول، تهران ج ۲، ص ۱۸.

۵- همان، کتاب «الحجة» باب «فيه تتف وجوامع من الرواية في الولاية»، تهران، ج ۱، ص ۴۳۷.

وقتی دچار این مشکل شدند، به حل این مشکل روی آوردند و چنین گمان بردند که قرآن، تحریف شده و مورد دستبرد قرار گرفته است. آیات زیادی از آن، حذف و عبارات فراوانی از آن ساقط شده‌اند که بزرگان و صحابه و بزرگان امت اسلامی به خاطر کینه توزی به حضرت علی و دشمنی و لجاجت با فرزندان وی و از بین بردن میراث رسول خدا ﷺ آنها را حذف کرده‌اند.

نمونه‌هایی از این روایات

به عنوان مثال محمد بن یعقوب کلینی از جابر از ابوجعفر روایت می‌کند که جابر گوید: به ابوجعفر گفتم: «چرا علی بن ابی طالب، امیرمؤمنان نامیده شد؟ گفت: خدا او را به این نام، نامگذاری کرده است، و این چنین در کتابش نازل فرمود: «وَإِذَا أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ وَأَنْ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَأَنْ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»: «به یاد آر آنگاه که پروردگارت از پسران آدم، از پشت‌هایشان، نسل نژاد آنها را برگرفت و آنها را بر خودشان گواه کرده که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ و اینکه محمد، فرستاده‌ی من و علی، امیرمؤمنان است»^۱.

همه‌ی مسلمانان می‌دانند که عبارت: «أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَأَنْ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» جزو کلام پروردگار نیست. شیعه این تهمت و دروغ را به خدا بسته‌اند تا عقیده‌ی منحرف و باطل خویش را اثبات نمایند.

همچنین آقای کلینی از جابر روایت کرده که گوید: جبرئیل این آیه را به این صورت بر حضرت محمد ﷺ نازل کرد «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدَنَا فِي عَلِيٍّ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ»^۲: «اگر نسبت به آنچه بر بنده‌ی خود راجع به علی نازل کرده‌ایم، شک و تردید دارید، پس یک سوره مانند یکی از سوره‌های قرآن را بیاورید».

نیز از ابوبصیر از ابوعبدالله درباره‌ی فرموده‌ی: «سَأَلُ سَائِلٌ بَعْدَ مَا وَقَعَ لِلْكَافِرِينَ بَوْلَاةَ عَلِيٍّ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ»: «سؤال‌کننده‌ای، درخواست عذاب حتمی کرد. کسانی که

۱- الکافی، کتاب «الحجة» باب «النوادر»، تهران، ج ۱، ص ۴۱۲ و همان، هند، ص ۲۶۱.

۲- همان، باب «فیه نکت و تنفیذ من التنزیل»، تهران، ج ۱، ص ۴۱۷ و همان، هند، ص ۲۶۳.

نسبت به ولایت علی کافر شده‌اند، دفع کننده‌ای از این عذاب حتمی را ندارند». سپس گفت: به خدا قسم، این آیه را جبرئیل این چنین بر حضرت محمد ﷺ نازل کرد.^۱ همچنین کلینی از ابو حمزه از ابوجعفر روایت کرده که گوید: «جبرئیل این آیه را به این صورت نازل کرد: «فأبى أكثر الناس بولاية علي إلا كفوراً»: «اما بیشتر مردم ولایت علی را انکار کرده، جز کفر و انکار، اظهار نداشتند». وی گوید: جبرئیل این آیه را به این صورت نازل کرد: «وقل الحق من ربكم في ولاية علي فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر إنا أعتدنا للظالمين آل محمد ناراً»: «و بگو این حق در خصوص ولایت علی از جانب پروردگارتان است؛ هر کس خواست، ایمان بیاورد و هر کس خواست کافر شود. همانا ما برای کسانی که به خاندان حضرت محمد ﷺ ستم کرده‌اند، جهنم را آماده کرده‌ایم».^۲

از جابر از ابوجعفر روایت است که گوید: «این آیه به این صورت نازل شد: «ولو أنهم فعلوا ما يوعظون به في علي لكان خيراً لهم»: «اگر آنان آنچه را که درباره‌ی علی بدان اندرز می‌شوند، انجام می‌دادند، قطعاً برایشان بهتر بود».^۳ از منخل از ابو عبدالله روایت است که گوید: «جبرئیل این آیه را به این صورت بر حضرت محمد ﷺ نازل کرد: «يا أيها الذين أوتوا الكتاب آمنوا بما نزلنا في علي نوراً مبيناً»: «ای اهل کتاب! به آنچه که درباره‌ی علی به عنوان نوری روشنگر نازل کردیم، ایمان بیاورید».^۴

از جابر از ابوجعفر روایت شده که گوید: جبرئیل این آیه را به این صورت بر حضرت محمد ﷺ نازل کرد: «بئسما اشتروا به أنفسهم أن يكفروا بما أنزل الله في علي بغياً»: «بد چیزی است که خود را بدان فروخته‌اند اینکه به آنچه خدا درباره‌ی علی نازل کرده، از روی سرکشی و ستم، کفر ورزند».^۵

۱- همان، تهران، ج ۱، ص ۴۲۲ و همان، هند، ص ۲۶۶.

۲- همان، تهران، ج ۱، ص ۴۲۵ و همان، هند، ص ۲۶۸.

۳- همان، تهران، ج ۱، ص ۴۲۴ و همان، هند، ص ۲۶۸.

۴- همان، تهران، ج ۱، ص ۴۱۷ و همان، هند، ص ۲۶۲.

۵- همان، تهران، ج ۱، ص ۴۱۷ و همان، هند، ص ۲۶۲.

علی بن ابراهیم قمی در مقدمه‌ی تفسیرش اظهار می‌دارد که قرآن دستخوش تغییر و تحریف قرار گرفته و می‌گوید: «اما آنچه که خلاف کلامی است که خداوند نازل کرده، این آیه است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید». ابوعبدالله به قاری این آیه گفت: «آیا اینها بهترین امتی هستند که امیر مؤمنان و حسین بن علی را می‌کشند؟ به او گفتند: پس ای پسر رسول خدا، این آیه چگونه نازل شده است؟ گفت: این چنین نازل شده که: «انتم خیر ائمة اخرجت للناس...»: «شما بهترین امامانی هستید که برای مردم آفریده شده‌اید...». وی افزود: اما آنچه از این آیه حذف شده، این عبارت است: «لكن الله يشهد بها أنزل إليك في علي»: «ولی خدا به آنچه درباره‌ی علی به سوی تو فرو فرستاده، گواهی می‌دهد». آیه‌ی فوق در واقع چنین نازل شده است. همچنین به این صورت نازل شده است: «يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك في علي»: «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت درباره‌ی علی به سوی تو نازل شده، به مردم برسان»^۱.

کاشی در تفسیر خود، «الصافی» از عیاشی در تفسیرش از ابوعبدالله روایت کرده که گوید: «اگر قرآن آن گونه که نازل شده، خوانده می‌شد، خود را در آن می‌دیدیم که از همه‌مان نام برده شده است»^۲.

کلینی از حسین بن مباح از راوی که به او خبر داده، نقل کرده که گوید: «مردی در حضور ابو عبدالله این آیه را خواند:

﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ [التوبة: ۱۰۵].

۱- تفسیر قمی، مقدمه‌ی مؤلف، نجف، ج ۱، ص ۱۰.

۲- تفسیر الصافی، مقدمه‌ی کتاب، ایران، ص ۱۱.

«بگو: عمل کنید! خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می بینند». ابو عبدالله گفت: این چنین نیست بلکه به جای عبارت «المؤمنون» عبارت «المؤمنون» نازل شده و ما «مؤمنون» (امانتدار و محل اعتماد) هستیم»^۱.

همچنین کلینی از ابوجعفر روایت کرده که گوید: جبرئیل این آیه را به این صورت نازل کرد: «یا أيها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فی ولایة علی، فآمنوا خیراً لکم وإن تکفروا بولایة علی فإن الله ما فی السموات والأرض»: «ای مردم! پیامبر ص حق را در خصوص ولایت علی از جانب پروردگارتان برای شما آورده، پس ایمان بیاورید که این برایتان بهتر است و اگر به ولایت علی کفر ورزید (بدانید که چیزی از خدا کم نمی شود) و آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست»^۲.

اینها روایاتی راجع به ولایت بود که نمونه های آن در کتابهای حدیث و تفسیر و دیگر کتابهای شیعه خیلی زیادند.

اما روایت درباره ی وصایت، همان است که کلینی از معلی درباره ی آیه ی:

﴿فَبِأَيِّ آءِآلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۱۳].

«(ای گروه پریها و انسانها!) کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می کنید». به طور مرفوع روایت اش می کند که آیه ی فوق در سوره ی رحمن این چنین نازل شده است: «فَبِأَيِّ آءِآلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ: أَلْبَنِي أُمِّ الْوَصِيِّ»^۳: «کدامین نعمت پروردگارتان را تکذیب می کنید: پیامبر یا وصی پیامبر را؟» روایت های دیگری در این زمینه وجود دارند.

مقصود این است که شیعه به خاطر اهدافی چند معتقد به تحریف قرآن هستند؛ از جمله اثبات مسأله ی امامت و ولایتی که آن را اصل و اساس دین قرار داده اند؛ همچنان که از امام رضا نقل کرده اند که برای مردم خطبه خواند و گفت: «همانا امامت، اساس بالنده ی اسلام و فرع والای آن می باشد. به وسیله ی امام است که نماز و زکات و روزه و حج تحقق و ارزش پیدا می کنند»^۴.

۱- الکافی، کتاب الحجة، تهران، ج ۱، ص ۴۲۴ و همان، هند، ص ۲۶۸.

۲- همان، تهران، ج ۱، ص ۴۲۴ و همان، هند، ص ۲۶۷.

۳- الکافی فی الأصول، باب النعمة التي ذكرها الله، تهران ج ۱، ص ۲۱۷.

۴- همان، کتاب الحجة، باب النوادر، تهران، ج ۱، ص ۲۰۰.

این امر تحقق پیدا نمی‌کند مگر به وسیله‌ی ادعای تحریف و تغییر قرآن، تا از این راه بتوانند این عقیده‌ی پست و منحرف را بر آن بنا کنند.

دوم - انکار فضیلت یاران رسول خدا ﷺ

شیعه به خاطر هدفی دیگر قائل به تحریف قرآن هستند، و آن انکار فضیلت یاران رسول خدا است. قرآن به مقام بلند و شأن والا و منزلت و درجات والای آنها گواهی می‌دهد؛ چون خداوند از مهاجرین و انصار نام می‌برد و اخلاق کریمه و سیرت و روش پاک آنان را می‌ستاید و آنان را به بهشتی مزده می‌دهد که رودخانه‌ها، زیر آن روان هستند و به آنان خصوصاً به خلفای راشدین آن حضرت، یعنی ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النورین و علی مرتضی ش وعده‌ی استقرار و قدرت در زمین، خلافت الهی در میان بندگانش، نشر دین درست و پاک اسلام به دستان مبارک ایشان در تمامی نقاط کره‌ی زمین، برافراشتن پرچم اسلام و مسلمانان، اعلا‌ی پیام خدا، مشرف کردن و گرامی داشتن بعضی از آنان به وسیله‌ی نام بردن‌شان همراه رسول خدا ﷺ و فرو فرستادن آرامش بر پیامبر ﷺ و بر ابوبکر صدیق س در کلام جاوید خویش، داده است؛ همان گونه که خدای عزّ وجل در قرآن مجیدی که بر حضرت محمد ﷺ نازل کرده و محفوظ بودن آن را تا روز قیامت تضمین کرده، در مقام تمجید و ستایش مهاجرین و انصار و در رأس آنان، ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و دیگران می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

در جای دیگری می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا أَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ [الأنفال: ۷۴].

«بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند، و همچنین کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، (هر دو گروه) آنان حقیقه مؤمن و باایمانند (و شایسته واژه مهاجر و انصارند و تار و پود جاودانه پرچم اسلامند و) برای آنان آموزش (گناهان از سوی یزدان منان) و روزی شایسته (در بهشت جاویدان) است.»
همچنین می‌فرماید:

﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلِ أَوْلِيَّكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتْلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [الحديد: ۱۰].

«کسانی از شما که پیش از فتح (مکه، به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. اما به هر حال، خداوند به همه، وعده پاداش نیکو می‌دهد، و او آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید.»
نیز می‌فرماید:

﴿فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«پس کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند و وی را یاری دهند، و از نوری پیروی کنند که (قرآن نام است و همسان نور مایه هدایت مردمان است و) به همراه او نازل شده است، بیگمان آنان رستگارند.»

درباره‌ی یاران پیامبر ﷺ که در حدیبیه همراه آن حضرت بودند و بر سر مرگ با وی بیعت کردند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَتَ فَإِنَّمَا يَنْكُتُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۗ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۱۰].

«بی‌گمان کسانی که (در بیعه‌الرضوانِ حدیبیه) با تو پیمان (جان) می‌بندند، در حقیقت با خدا پیمان می‌بندند، و در اصل (دست خود را که در دست پیشوا و رهبرشان پیغمبر می‌گذارند، و دست رسول بالای دست ایشان قرار می‌گیرد، این دست به منزله دست خدا است و) دست خدا بالای دست آنان است! هر کس پیمان‌شکنی کند به زیان خود پیمان‌شکنی می‌کند».

خداوند به یاران باوفای پیامبر ﷺ مژده‌ی بهشت می‌دهد و می‌فرماید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸].

«خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود، لذا اطمینان‌خاطری به دلهایشان داد، و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد. «.

همچنین راجع به یاران نیک آن حضرت می‌فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل‌خدا را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانی‌هایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده، و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد. (مؤمنان نیز همین گونه‌اند. آنی از حرکت باز نمی‌ایستند، و همواره جوانه می‌زنند، و جوانه‌ها

پرورش می‌یابند و بارور می‌شوند، و باغبانان بشریت را بشگفت می‌آورند. این پیشرفت و قوت و قدرت را خدا نصیب مؤمنان می‌کند) تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد».

در آیات دیگری می‌فرماید:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿۸﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُجْزَوْنَ مَن هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۹﴾﴾ [الحشر: ۸-۹].

«همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خوشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند؛ آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَأَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿۷﴾ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۸﴾﴾ [الحجرات: ۷-۸]. «و آن را در دل‌هایتان آراسته است، و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داده است، فقط آنان (که دارای این صفات هستند، یعنی ایمان در نظرشان محبوب و مزین، و کفر و فسق و عصیان در نظرشان منفور و مطرود است) راهیابند و بس. این، لطف و نعمتی از سوی خدا است (که بدانان ارزانی

داشته است) و خداوند دارای آگاهی فراوان و فرزاندگی بیشمار است (و می‌داند چه کسی شایسته هدایت، و بایسته مرحمت و نعمت است)». درباره‌ی خلفای راشدین می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ [النور: ۵۵].

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت‌های گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند».

درباره‌ی یار و رفیق باوفای پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۴۰].

«اگر پیغمبر را یاری نکنید (خدا او را یاری می‌کند، همان گونه که قبلاً) خدا او را یاری کرد، بدان گاه که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که (دو نفر بیشتر نبودند) و او دومین نفر بود (و تنها یک نفر به همراه داشت که رفیق دلسوزش ابوبکر بود). هنگامی که آن دو در غار (ثور) جای گزیدند و در آن سه روز ماندگار) شدند (ابوبکر نگران شد که از سوی قریشیان به جان پیغمبر گزند رسد، در این هنگام پیغمبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است (و ما را حفظ می‌نماید و کمک می‌کند و از دست قریشیان می‌رهاند و به عزت و شوکت می‌رساند. در این وقت

بود که) خداوند آرامش خود را بهره او ساخت (و ابوبکر از این پرتو الطاف، آرام گرفت) و پیغمبر را با سپاهییانی (از فرشتگان در همان زمان و همچنین بعدها در جنگ بدر و حُئین) یاری داد که شما آنان را نمی‌دیدید، و سرانجام سخن کافران را فروکشید (و شوکت و آئین آنان را از هم گسیخت) و سخن الهی پیوسته بالا بوده است (و نور توحید بر ظلمت کفر چیره شده است و مکتب آسمانی، مکتبهای زمینی را از میان برده است) و خدا باعزّت است (و هرکاری را می‌تواند بکند و) حکیم است (و کارها را بجا و از روی حکمت انجام می‌دهد)».

این آیات کریمه، بمبهای هسته‌ای بر شیعه و دوستداران شان می‌باشند. آنان در مقابل این نصوص صریح و قاطع و رسا نمی‌توانند ابوبکر و عمر و عثمان و برادران دینی‌شان، یاران رسول خدا ﷺ را تکفیر کنند. از این رو به وسیله‌ی قائل شدن به تحریف و تغییر قرآن، یا به وسیله‌ی تأویل باطلی که دل‌ها از آن متنفر و عقل‌ها از آن بیزار است، از این تنگنا رها می‌شوند. معلوم است که عقیده‌ی شیعه جز بر تکفیر عامه‌ی صحابه و سه خلیفه‌ی راشد (ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النورین رضی الله عنهم) و دوستان و یاران و هم‌کیشان شان، استوار نیست. به همین خاطر می‌گویند: «مسلمانان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همگی مرتد شدند جز سه نفر».

ابوجعفر - یکی از دوازده امام شیعیان - این گفته را اظهار داشته و یکی از مورخان بزرگ شیعه، آقای کشی در رجال خود آن را آورده است.^۱

همچنین کشی از حمدویه روایت کرده که گوید: ایوب بن نوح از محمد بن فضل و صفوان از ابو خالد قماط از حمران روایت کرده که گوید: به ابوجعفر گفتم: اگر بر یک گوسفند جمع می‌شدیم، چیزی از ما کم نمی‌شد و آن را از بین نمی‌بردیم. راوی گوید: ابوجعفر گفت: آیا عجیب‌تر از آن را به تو بگویم؟ گفتم: بله. گفت: مهاجرین و انصار همگی رفتند جز سه نفر.^۲

و دیگر دروغ‌پردازی‌ها و تهمت‌ها و سخنان باطل که اظهار داشته‌اند. این دروغ‌پردازی‌ها و تهمت‌های ناروا نسبت به صحابه کجا و آن ستایش و تمجید خدا درباره‌ی آنان کجا؟ پاسخ شیعیان برای این سؤال جز انکار و تأویل چیز دیگری نیست.

۱- رجال کشی، ضمن شرح حال سلمان فارسی، کربلای عراق، ص ۱۲.

۲- همان، ص ۱۳.

آنان معتقدند صحابه آیاتی راجع به مدح و ستایش خود به کلام خدا افزوده‌اند در حالی که در واقع جزو کلام خدا نیست همان‌طور که آیاتی که درباره‌ی سرزنش و مذمت و تکفیر آنان و تهدید و ترساندن‌شان به دوزخ نازل شده بود، حذف کردند؛ همان‌طور که کلینی از احمد بن محمد بن ابونصر روایت کرده که گوید: «ابوالحسن مصحفی را به من داد و گفت: به آن نگاه کن. آن را باز کردم و آیه‌ی:

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾ [البينة: ۱] «کافران اهل کتاب، و مشرکان، تا زمانی که حجت بدیشان نرسد (و برابر سنت الهی با آنان اتمام حجت نگردد) به حال خود رها نمی‌شوند» در آن خواندم و نام هفتاد نفر از قریش و نام‌های پدران‌شان را در آن دیدم.^۱

قبلاً روایت اهل تشیع آورده شد که علی، قرآن را بر مهاجرین و انصار عرضه کرد و وقتی ابوبکر آن را باز کرد، در اولین صفحه‌ای که باز کرد، رسوایی‌ها و کارهای ناپسند و زشت‌کاری‌های مهاجران و انصار را دید، پس آن قرآن را به علی پس داد و گفت: ما به این قرآن نیازی نداریم.^۲

یکی از دانشمندان و بزرگان شیعه که در نزد آنان ملقب به شیخ الإسلام و ختمة المجتهدین است، یعنی ملا باقر مجلسی می‌نویسد: «منافقان، خلافت علی را غضب کردند و با خلیفه آن کار را کردند که کردند. همچنین نسبت به خلیفه‌ی دوم، یعنی کتاب خدا بی‌احترامی کردند و آن را پاره پاره کردند».^۳

در جایی دیگر به صراحت می‌گوید: «عثمان، سه چیز از این قرآن را حذف کرد: فضایل و بزرگواری‌های امیر مؤمنان، علی و اهل بیت، و مذمت و نکوهش قریش و خلفای سه گانه، مانند آیه‌ی:

«ای کاش، ابوبکر را به عنوان دوست صمیمی انتخاب نمی‌کردم».^۴

«یا لیتنی لم اتخذ أبابکر خلیلاً».

۱- الکافی فی الأصول، کتاب «فضل القرآن»، باب «النوادر»، تهران، ج ۲، ص ۶۳۱ و همان، هند، ج ۱، ص ۶۷۰.

۲- به اول کلام به روایت طبرسی در کتاب «الاحتجاج»، صص ۸۶ و ۸۸ مراجعه کنید.

۳- حیاة القلوب، باب «حجة الوداع»، به زبان فارسی، چاپ نولکشور هند، شماره‌ی ۴۹ ج ۲، ص ۶۸۱.

۴- تذکرة الأئمة، ص ۹.

سوم - کینه‌توزی و حسادت به یاران پیامبر ﷺ که خداوند در قرآن آنان را ستایش و تمجید کرده است

وقتی شیعه خواستند که مقام و منزلت یاران رسول خدا ﷺ که خدای متعال در کتاب خود، تمجیدشان کرده، انکار کنند، به طور طبیعی آن کلام روشنگر را به خاطر چیزی دیگر نمی‌پذیرند و آن هم، این است که قرآن با تلاش‌ها و زحمات صحابه - رضوان الله علیهم أجمعین - و به ویژه ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی‌النورین ش محفوظ و دست نخورده باقی مانده است؛ چون این قرآن تنها به فرمان ابوبکر صدیق و به پیشنهاد عمر فاروق به صورت این مصحف جمع‌آوری شد و این کار در زمان مبارک عثمان ذی‌النورین ش کاملاً تحقق پیدا کرد. از این رو این بزرگان به خاطر این کار فضیلت بزرگی را به دست آوردند. از خداوند مسألت می‌نماییم که بهترین پاداش را به خاطر این کار به آنان عطا کند! وقتی شیعه دیدند که خدای متعال قرآن کریم را با دستان سه خلیفه‌ی راشد، از دستبرد و تحریف محفوظ کرده، از روی کینه و حسادت نسبت به آنان، مدعی شدند که قرآن تحریف شده است.

دانشمند شیعی، ملا محمد تقی کاشانی در کتاب خود که به زبان فارسی نوشته شده، تحت عنوان «هدایة الطالبین» می‌گوید: «عثمان به زید بن ثابت - که یکی از دوستان او و دشمن علی بود - دستور داد که قرآن را جمع‌آوری کند و مناقب و بزرگواری‌ها و فضایل اهل بیت و مذمت و نکوهش دشمنان اهل بیت را از آن حذف کند. و قرآنی که اکنون در دسترس همگان است و به مصحف عثمان معروف است، همان قرآنی است که جمع‌آوری آن به دستور عثمان صورت گرفت»^۱.

قرآن اساس حقیقی اسلام است و خداوند این فضیلت را به این بزرگواران اختصاص داد. اما شیعه نسبت به آنان کینه‌توزی و حسادت ورزیدند؛ و این کینه‌ای که دل‌هایشان را خورد و خواب‌هایشان را پریشان کرد، آنان را به ویران کردن این اساس و پایه‌ی حقیقی اسلام، وادار کرد؛ از این‌رو قائل به تحریف قرآن شدند. میثم بحرانی در ده ایراد و عیب‌های ده‌گانه به عثمان ذی‌النورین که شیعه این ده ایراد را به این

۱ - هدایة الطالبین، ایران، ۱۲۸۲ هجری، ص ۳۶۸.

خلیفه‌ی راشد وارد می‌کنند، می‌گویند: هفتمین ایراد و عیب عثمان این است که او مسلمانان را بر قرائت خاص زید بن ثابت جمع کرد و دیگر مصحف‌ها را سوزاند و مطالبی را از آن حذف کرد که بدون شک از قرآن نازل شده بر پیامبر ﷺ بود.^۱

همچنین هدف شیعه از این اعتقاد، ناسزاگویی به آنان و اشاره به این مطلب است که چنین کسانی که حق علی و فرزندان او را در خلافت و امامت غصب کردند، هر وقت نصوص صریحی از قرآن را می‌دیدند که آنان را سرزنش می‌کند و از آنان عیب و ایراد می‌گیرد، از قرآن حذف می‌کردند؛ چون آیات زیادی بر حق علی و فرزندان او در خلافت - طبق زعم شیعیان - دلالت می‌کند؛ چون آنان نمی‌خواستند که در قرآن آیه‌ای بماند که از زشت‌کاری‌های ناروایشان خبر می‌دهد. شیعه برای این مورد، آیاتی را که خودشان ساخته و پرداخته‌اند، برای مثال می‌آورند. کلینی در کتاب «الکافی» از ابوحزمه از ابوجعفر روایت کرده که گویند: جبرئیل این آیه را به این صورت نازل کرد: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»: «همانا کسانی که کفر ورزیدند و حق آل محمد را پایمال کردند، خدا هرگز آنان را نمی‌بخشاید و به هیچ راهی هدایت‌شان نمی‌کند جز راه جهنم که برای همیشه در آن می‌مانند، و این کار برای خدا آسان است»^۲.

همچنین کلینی از ابوحزمه از ابوجعفر روایت کرده که گویند: جبرئیل این آیه را به این صورت بر حضرت محمد ﷺ نازل کرد: «بِئْسَ مَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»: «کسانی که حق آل محمد را پایمال کردند، سخن را به غیر از صورتی که دستور داشتند تغییر دادند. پس بر آنان که به آل محمد ستم کردند، به سزای نافرمانی‌شان بلایی از آسمان نازل کردیم»^۳.

۱- شرح نهج البلاغة، ایران، ج ۱۱، ص ۱.

۲- کتاب الحجّة من الکافی، باب «فیه نکت و نطف»، تهران، ج ۱، ص ۴۲۴ و همان هند، ص ۲۶۸.

۳- همان، تهران، ج ۱، ص ۴۲۴ و همان، هند، ص ۲۶۷.

آقای قمی زیر آیه - به زعم شیعیان - : «ولوتري إذ الظالمون آل محمد حقهم في غمرات الموت والملائكة باسطوا أيديهم، أخرجوا أنفسكم، اليوم تجزون عذاب الهون»: «و کاش این ستمکارانی را که حق آل محمد را پایمال کردند، در سكرات مرگ می دیدی که فرشتگان بر آنان دست گشوده اند و نهیب می زنند که جان های خویش برآرید. امروز به عذاب خفت باری کیفر می شوید». می گوید: از ابوعبدالله روایت شده که گوید: «این آیه درباره ی معاویه و بنی امیه و همدستان شان و امامان شان نازل شده است^۱. همچنین آقای قمی در آخر سوره ی شعراء می گوید: سپس از آل محمد و شیعیان هدایت یافته شان سخن به میان آمد و ابوعبدالله گفت:

﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا﴾ [الشعراء: ۲۲۷].

«مگر شاعرانی که مؤمن هستند و کارهای شایسته و بایسته می کنند و بسیار خدا را یاد می نمایند (و اشعارشان مردم را به یاد خدا می اندازد) و هنگامی که مورد ستم قرار می گیرند (با این ذوق خویش خود را و سایر مؤمنان را) یاری می دهند». سپس از دشمنان آل پیامبر ﷺ و کسانی که به آنان ظلم کردند، سخن به میان آمد و گفت: «وسيعلم الذين ظلموا آل محمد حقهم أي منقلب ينقلبون»: «و کسانی که به خاندان حضرت محمد ﷺ ستم کردند و حق شان را پایمال کردند، به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاهی بر می گردند». به خدا قسم، آیه ی مذکور این چنین نازل شد^۲. بدون شک، عبارت: «آل محمد حقهم» در این روایات جز بهتانی عظیم و تهمتی از تهمت های شیعه به آفریننده ی متعال چیز دیگری نیست.

در پایان روایتی طولانی ذکر می کنیم که طبرسی در کتاب «الاحتجاج» آورده است. این روایت تمامی این صورت ها را طبق گمان شیعه بیان می کند. طبرسی اظهار می دارد که مردی از زنداقه سؤالاتی را از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب پرسید، وی در جواب گفت: «ذکر نام های پیامبران به خاطر ارجمندی و افتخار نیست بلکه به عنوان کنایه برای صاحبان بصیرت و خرد است که کنایه از آن مجرمان و گناهکاران از

۱- تفسیر قمی، نجف، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲- همان، آخر سوره ی شعراء، ج ۲، ص ۱۲۵.

میان منافقان است که جنایت‌های زیادی درباره‌ی قرآن روا داشتند و آیاتی را به قرآن افزودند که کار خدای متعال نبود و این‌ها فقط کار تغییردهندگان و تحریف‌کنندگانی بود که قرآن را به میل خود پاره پاره کردند و دین را با دنیا عوض کردند. خداوند داستان این تغییردهندگان و تحریف‌کنندگان قرآن را این چنین بیان کرده است:

﴿قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ [البقرة: ۷۹].

«کسانی (از احبار) که کتاب را با دست خود می‌نویسند و آن گاه (به بیسوادان) می‌گویند: این (توراتی است که) از جانب خدا آمده است تا به بهای کمی آن (تحریف شده‌ها) را بفروشند! وای بر آنان چه چیزهائی را با دست خود می‌نویسند».

﴿وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ﴾ [آل عمران: ۷۸].

«و در میان آنان کسانی هستند که به هنگام خواندن کتاب (خدا) زبان خود را می‌پیچند و آن را دگرگون می‌کنند تا شما گمان برید (آنچه را که می‌خوانند) از کتاب (خدا) است! در حالی که از کتاب (خدا) نیست».

﴿إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ﴾ [النساء: ۱۰۸].

«(از جمله) بدان گاه که شبانگهان پنهانی بر گفتاری که (تهمت‌زدن به پاکان و بیگناهان است) و خدا از آن خوشنود نیست، متفق و همدست می‌گردند».

پس از نبودن پیامبر ﷺ که به وسیله‌ی آن باطل خود را اجرا و عملی کردند همان کاری را انجام دادند که یهودیان و نصارا پس از نبودن حضرت موسی و حضرت عیسی کردند و تورات و انجیل را تحریف کردند و سخنان را از جاهای خود تحریف نمودند. خداوند در آیه‌ای دیگر ماجرای تحریف‌کنندگان قرآن را چنین بیان می‌کند:

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [التوبة: ۳۲].

«آنان می‌خواهند نور خدا را با (گمانهای باطل و سخنان ناروای) دهان خود خاموش گردانند (و از گسترش این نور که اسلام است جلوگیری کنند) ولی خداوند

جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال رساند (و پیوسته با پیروزی این آئین، آن را گسترده‌تر گرداند)».

منظور این است که آنان سخنانی را در قرآن آوردند که خدا آنها را نفرموده بود تا از این راه خلیفه را دچار سردرگمی کنند. پس خداوند دل‌های آنان را کور کرد تا جایی که آیاتی که بر تحریف و دست‌کاری‌شان در قرآن و تهمت و فریب دادن آنان و کتمان چیزهایی که بدان علم داشتند، دلالت دارد را ترک کردند و آنها را حذف نمودند. به همین خاطر خداوند به آنان می‌فرماید:

﴿لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ۷۱].

«چرا حق را با باطل می‌آمیزید و کتمان‌ش می‌کنید» و مثل آنان را با این فرموده آورده است:

﴿فَأَمَّا الزُّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ﴾ [الرعد: ۱۷].

«اما کفها، (بیسود و بیهوده بوده و هرچه زودتر) دور انداخته می‌شود، ولی آنچه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می‌گردد».

منظور از «زبد» (کف) در اینجا سخنان ملحدانی است که در قرآن آورده‌اند، که از بین می‌رود و فرو می‌پاشد و آنچه که از قرآن به مردم نفع و فایده می‌رساند، کلام حقیقی خداوند است که باطل از پیش رو و از پشت بدان راه ندارد و دل‌ها آن را می‌پذیرند. زمین هم در اینجا، محل و قرارگاه علم و دانش است. با توجه به عام بودن تقیه جایز نیست که نام تغییردهندگان و تحریف‌کنندگان آیات خدا و کسانی که از طرف خود، مطالبی را به قرآن افزوده‌اند، به صراحت آورده شود؛ چون این کار حجت‌ها و براهین بی‌دینان و امت‌های منحرف از قبله‌ی ما را تقویت می‌گرداند و بهانه به دست‌شان می‌دهد تا بیشتر به اسلام و مسلمانان حمله کنند.

تحریف و دگرگونی این آیه روشن است:

﴿وَإِنْ حِفْظُهُمْ إِلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۳].

«و اگر ترسیدید که درباره‌ی یتیمان نتوانید دادگری کنید (و دچار گناه بزرگ شوید، از این هم بترسید که نتوانید میان زنان متعدّد خود دادگری کنید و از این بابت هم دچار گناه بزرگ شوید. ولی وقتی که به خود اطمینان داشتید که می‌توانید میان

زنان دادگری کنید و شرائط و ظروف خاصّ تعدّد ازواج مهیا بود) با زنان دیگری که برای شما حلالند و دوست دارید، ازدواج کنید». پُر واضح است که انصاف و عدالت درباره‌ی ازدواج با دختران یتیم شبیه ازدواج با دیگر زنان نیست و همه‌ی زنان که یتیم نیستند. این آیه از جمله آیاتی است که تحریف شده است؛ چون میان عبارت: ﴿فِي الْيَتَامَى﴾ و عبارت: ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ عبارات و داستان‌هایی که بیشتر از یک سوم قرآن است، قرار دارد که توسط منافقان حذف شده است. این آیه و آیات مشابه آن از مواردی است که دستبرد و دستکاری منافقان در آن برای خردمندان و اندیشمندان روشن است، و بی‌دینان و امت‌های منحرف و مخالف اسلام، ابزاری جهت ایراد گرفتن و عیب گرفتن از قرآن یافته‌اند. اگر تمامی آیاتی که حذف شده و مورد تحریف و دست کاری و تغییر قرار گرفته، برایت توضیح دهم، سخن به درازا می‌کشد و حقایقی فاش می‌شود که با توجه به تقیه آشکار کردن آنها ممنوع است تا بهانه‌ای به دست دشمنان داده نشود و آنان زبان ملامت و سرزنش به سوی اسلام و مسلمانان دراز نکنند. اما آیاتی که بر عیب و ایراد گرفتن از پیامبر ﷺ و نسبت دادن نقص به او دلالت دارد با وجودی که خداوند برتری او را بر سایر پیامبران آشکارا اعلام کرده، به این خاطر است که خدای عزّ وجل برای هر پیامبری دشمنی از مشرکان قرار داده است همان‌گونه که در قرآن بیان می‌دارد. به تناسب شکوه و عظمت و جایگاه والای پیامبر گرامی اسلام نزد پروردگارش، به همان صورت اذیت و آزار و مصیبت او از دست دشمنش که جهت مبارزه با نبوتش و تکذیب وی، در راه مخالفت و دشمنی با او هر اذیت و آزاری را متوجه او کرده و تمام تلاش خود را به کار گرفته تا آنچه که پیامبر ﷺ از آن بدش می‌آید و وی را آزرده خاطر می‌کند، فراهم نماید و در نظر داشته تا هر چه را که آن حضرت محکم کرده، نقض نماید و او و دوستدارانش در راه ابطال دعوت پیامبر ﷺ و تحریف دین‌اش و مخالفت با سنت‌اش، بر سر کفر و عناد و نفاق و بی‌دینی‌شان، از هیچ کوششی دریغ نورزیده‌اند، در مقابل آن قرار دارد. چیزی رساتر و صریح‌تر در نهایت حيله و نیرنگ دشمن پیامبر ﷺ ندیده‌ام که به پای بیزاری و تنفر آنان از موالات و دوستی به وصی و جانشین پیامبر و وحشت آنان از وی و ایجاد مانع بر سر راهش و دشمنی با او برسد. همچنین یکی دیگر از حيله‌ها و نیرنگ‌های صریح و آشکار دشمنان پیامبر ﷺ تحریف و تغییر کتاب خدا و حذف فضایل و

بزرگواری‌های صاحبان فضل، و کفر و ناسپاسی کافران و موافقان و همدستان‌شان بر سر ظلم و سرکشی و شرکشان، از قرآن می‌باشد. خداوند به این قصد شوم آنان علم داشته و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا﴾ [فصلت: ۴۰].

«کسانی که آیات ما را مورد طعن قرار می‌دهند و به تحریف (حقائق و معانی) آن دست می‌یازند، بر ما پوشیده نخواهند بود (و کیفرشان را خواهیم داد)». در جای دیگری می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ﴾ [الفتح: ۱۵].

«آنان می‌خواهند سخن خدا را دگرگون کنند!» از این رو وقتی آنان از نام‌های اهل حق و باطل که خدا بیان‌شان فرموده بود مطلع شدند و دیدند که آنچه آشکار شده، دسیسه‌ها و توطئه‌های آنان را خنثی می‌کند، گفتند: ما به این قرآن نیازی نداریم و آنچه که در دست داریم، برای ما بس است و از قرآنی که تو آورده‌ای، بی‌نیازیم. همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَأَشْتَرُوا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾ [آل عمران: ۱۸۷].

«اما آنان آن را پشت سر افکندند و به بهای اندکی آن را فروختند! چه بد چیزی را خریدند! (آنان باقی را با فانی معاوضه کردند!)». سپس به خاطر متوجه شدن مسائلی به آنان، ناچار شدند از طرف خود قرآن را جمع‌آوری کنند به گونه‌ای که پایه‌های کفرشان را استوار گردانند. پس منادی‌شان ندا سر داد که: هر کس چیزی از قرآن نزدش هست، آن را برای ما بیاورد. و جمع‌آوری و تنظیم قرآن را به کسی دادند که بر دشمنی با دوستان خدا موافق و همدست آنان بود. او هم به میل و انتخاب آنان، قرآن را جمع‌آوری کرد. از جمله چیزهایی که بر سردرگمی و افترایشان دلالت دارد، این است که آنان مطالبی را از قرآن رها کردند که به گمان خود به نفع‌شان است حال آنکه به ضررشان می‌باشد و مطالبی را به قرآن افزودند که تحریف و ناپسند بودن‌شان، آشکار است. خداوند دانسته که این مطلب روشن و آشکار می‌شود، از این رو می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾ [النجم: ۳۰] «منتهای دانش ایشان همین است». و این چنین هم شد و افتراء و دروغ‌شان و تهمت ملحدان و بی‌دینان که در این قرآن، عیب و نقص را به پیامبر ﷺ نسبت دادند، برای صاحبان بصیرت کشف و آشکار گردید. از این رو خداوند می‌فرماید:

﴿لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا﴾ [المجادلة: ۲] «چنین کسانی سخن ناهنجار و دروغی را می‌گویند»^۱.

چهارم - اباحی‌گری و لاابالی و عدم پایبندی به احکام قرآن و عمل نکردن به حدود خدا

شیعه علاوه بر اهداف مذکور، هدف دیگری را در اعتقاد به تحریف قرآن داشته‌اند و آن هم اباحی‌گری و لاابالی و عدم پایبندی به احکام قرآن و عمل نکردن به حدود خدا می‌باشد؛ چون مادامی که تحریف و تغییر و دست‌کاری در قرآن ثابت شده چگونه عمل به آن و پایبندی به احکامش و تمسک جستن به اوامر و اجتناب از نواهی‌اش امکان‌پذیر است؟ چون هر آیه‌ای از آیات قرآن و هر کلمه از کلماتش و هر حرفی از حروفش احتمال تغدard که تحریف شده باشد. بدین صورت فرار از حدود و تکالیف شریعت آسان است. به همین خاطر اکثر شیعیان بر این باورند که تا زمانی که مذهب شیعه را دارند، در مقابل گناهان و فسق و فجورها و نافرمانی‌ها مجازات نمی‌شوند و آنان برای حسین عزاداری به پا می‌کنند و یاران پدربزرگ وی را دشنام می‌دهند. پس دین از نظر آنان جز محبت و دوستی علی علیه السلام و فرزندان‌ش چیز دیگری نیست و برای این کار روایات و احادیثی را ساخته و پرداخته‌اند.

از جمله این روایات، روایتی است که کلینی در کتاب «الکافی» از یزید بن معاویه^۲ روایت کرده که گوید: ابوجعفر گفت: «آیا دین جز محبت چیز دیگری هست؟» وی افزود: مردی پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا من نمازگزاران را دوست دارم و خودم نماز نمی‌خوانم، و روزه داران را دوست دارم و خودم روزه نمی‌گیرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: تو همراه کسانی هستی که دوست‌شان داری»^۳. اینها عللی بودند که شیعه را به قائل بودن چنین عقیده‌ی پست و باطلی کشانده است.

۱- الاحتجاج، طبرسی، از صفحه‌ی ۱۱۹ تا آخر کتاب.

۲- این یزید بن معاویه، نوه‌ی ابوسفیان رضی الله عنه نیست بلکه نوه‌ی عباس صاحب علم می‌باشد.

۳- کتاب «الروضة» من الکافی فی الفروع، ج ۸.

ادله‌ی عدم تحریف قرآن و اعتراضات و ایرادات شیعه بر آن

بدون شک تمام اظهارات فوق، کذب محض و بی‌اساس است و تهمتی است که شیعیان سر هم کرده‌اند؛ چون همه‌ی مسلمانان جز شیعه معتقدند که حرفی از حروف قرآن تغییر نکرده و کلمه‌ای از کلمات آن جا به جا نشده و نقطه‌ای از قرآن حذف نشده و حرکتی از حرکات آن ساقط نشده است. و کسی که این کار را می‌کند همچون کسی است که خورشید طلوع یافته را انکار می‌کند، پس چنین کسی باید برود و چشمان و قلبش را معالجه کند؛ زیرا ادله‌ی محفوظ بودن و صیانت قرآن از هر گونه تغییر و تحریف و کم و زیاد و حذف، ادله‌ی عقلی و نقلی است که بسیار زیادند و به حد تواتر رسیده‌اند به گونه‌ای که ایراد و اعتراض به آن امکان پذیر نیست.

دلیل قطعی‌ای که نمی‌توان رد و انکارش کرد، این آیات می‌باشد:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ [فصلت: ۴۲].

«هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجه قرآن نمی‌گردد. (نه غلطی و تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است، و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان مخالف با آن، و نه دست تحریف به دامان بلندش می‌رسد. چرا که) قرآن فرو فرستاده یزدان است.»

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹] «ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)». این دو آیه در عدم تحریف و دست‌کاری قرآن صریح‌اند و هیچ ابهام و اشکال و احتمالی در آن دو نیست، ولی می‌بینی که شیعیان این نصوص را می‌بینند و تأویل باطلی از آن می‌کنند که بطلان آن خیلی واضح و روشن است.^۱

یک دانشمند شیعی می‌گوید: «اما ادله‌ای که عدم تحریف و کم و زیادی در قرآن را بیان می‌دارند، این آیات است: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ که این آیه بر ادعای اهل سنت مبنی بر عدم تحریف قرآن دلالت دارد، و آیه‌ی ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا

۱- نمی‌دانم چگونه لطف الله صافی می‌گوید: شیعه معتقد به تحریف قرآن نیستند؟ در حالی که این شیعه هستند که آنچه بعداً می‌آید، اظهار داشته‌اند.

الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۱۱﴾ «ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)».

این آیه بر عدم تغییر و تحریف در قرآنی که در دست داریم، دلالت نمی‌کند. قرآنی که محفوظ و دست نخورده است، قرآنی است که نزد ائمه قرار دارد. در عین حال احتمال دارد ﴿لَحَافِظُونَ﴾ به معنای «العالمون» (ما بدان علم داریم) باشد. و اینکه می‌گویند: قرآنی که در دست ماست، از هر کم و زیاد و تحریفی، محفوظ مانده، مصداق این آیه نیست؛ همان‌گونه که واضح است و بر هیچ کس پوشیده نیست.^۱

ملای شیعی ایرانی، «علی اصغر بروجردی» در کتابش که در عصر محمدشاه قاجار به درخواست عده‌ای از شیعیان تألیف کرد تا مهم‌ترین عقاید شیعه را بیان کند، همین سخن را اظهار داشته و می‌گوید: «واجب است که معتقد باشیم در قرآن اصلی، تحریف و تغییر و دست‌کاری روی نداده ولی تحریف و تغییر در قرآنی که بعضی از منافقان تألیف کردند، روی داده است، و قرآن اصلی و حقیقی نزد امام مهدی وجود دارد».^۲

دانشمند دیگر شیعه که اهل هند است، می‌گوید: معنای محفوظ بودن قرآن از تحریف و دست‌کاری در فرموده‌ی خداوند، فقط محفوظ بودن آن در لوح‌المحفوظ می‌باشد، همان‌گونه که خدا درباره‌ی کلامش می‌فرماید:

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ ﴿۱۱﴾ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ ﴿۱۲﴾﴾ [البروج: ۲۱-۲۲].

«این سخن سحر و دروغ نیست) بلکه این، قرآن بزرگوار و عالیقدر است. در لوح محفوظ جای دارد (و دست نااهلان و شیاطین و کاهنان هرگز به آن نمی‌رسد، و از هرگونه تغییر و تبدیل و زیاده و نقصانی برکنار و در امان است)».^۳

نصوص دیگری در همین موضوع وجود دارند.

۱- منبع الحیاة، نعمت الله جزائری، به نقل از «الإسعاف» اثر دانشمند شیعی، ابوالحسن علی نقی، چاپ دوازدهم، هند ۱۳۱۲ هجری، ص ۱۱۵.

۲- عقائد الشیعة، ایران، ص ۲۷.

۳- موعظة تحریف القرآن، آقای علی حائری لاهوری، به تنظیم سید محمد رضی قمی، لاهور، ۱۹۲۳ میلادی، ص ۴۸.

هر کس که کمترین شناختی از قرآن مجید داشته باشد، به زشتی و بطلان این تأویلات فاسد و جواب‌های بی‌اساس پی می‌برد.

اولاً؛ اگر قرآن محفوظ، همان قرآنی است که در نزد امام است، در این صورت حفظ و صیانت آن چه فایده‌ای دارد؛ چون عدم وجود امام قرآن را از تغییر و تحریف محفوظ نمی‌کند و چنین قرآنی هدایت‌کننده و ذکر برای مؤمنان نیست، پس در مسائل اعتقادی و عبادی و معاملات و احکام دیگر بدان تکیه نمی‌شود. به علاوه قرآن که اساس و زیربنای اسلام است، در این صورت اسلام بدون اساس و پایه می‌ماند و مردم به دلیل نبودن پیامی که آنان را به راه راست هدایت کند، در مقابل کردارشان بازخواست و پرسیده نمی‌شوند و در مقابل اعمالشان مسئول نیستند و شریعت اسلام مادام که قوانین و دستوراتش وجود نداشته باشد، تعطیل می‌ماند، و قرآن پس از بعثت پیامبر ﷺ هدایت و ذکر برای عالمیان نمی‌باشد بلکه تنها پس از ظهور مهدی موهوم که خروج و ظهورش نامعلوم است و مشخص نیست کجا و کی ظهور می‌کند، هدایت و ذکر می‌باشد.

ثانیاً؛ جواب فوق، جواب کسانی است که می‌گویند: قرآنی که محفوظ و دست نخورده است، قرآن موجود در لوح محفوظ می‌باشد.

به علاوه، در این صورت میان قرآن و دیگر کتاب‌های آسمانی چه فرقی وجود دارد؛ چون تورات و انجیل و دیگر کتاب‌های آسمانی در نزد خدا و در لوح محفوظ، محفوظ و دست نخورده هستند.

ثالثاً؛ آیه‌ی فوق به صراحت بیان می‌کند که حفظ و صیانت تنها پس از نزول قرآن می‌باشد؛ چون خدای عزّ و جلّ می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)». پُر واضح است که تحریف و تغییر تنها در کلامی است که از سوی خدا نازل شده و قبل از نزول، تغییر و تحریف بدان راه ندارد، این از بدیهیات است اما شیعه به خاطر کینه‌توزی‌شان نسبت به اسلام و ائمه‌ی اسلام و مسلمانان به ادله‌ی صریح و صحیح توجهی نمی‌کنند و به سخنانی روی می‌آورند که عقل از آن بدش می‌آید و فهم و درک از آن متنفر و بیزار است.

همان‌طور که ادله‌ی نقلی زیادی از قرآن و سنت وجود دارند که بر عدم هر گونه تغییر و تحریفی در قرآن دلالت دارند، به همان صورت ادله عقلی بیشماری وجود دارند که بر انسانِ دارای عقل سلیم و فهم درست فرض می‌گرداند که قائل به تحریف قرآن نباشد؛ چون قرآن نسل به نسل و سینه به سینه نقل کرده‌اند. در چنین زمانی که زمان فساد و الحاد و بی‌دینی است، میلیون‌ها نفر کل قرآن و قاریان را می‌بینی که برای مردم امامت نماز می‌کنند و قرآن را می‌خوانند بدون آنکه یک کلمه یا یک حرف یا یک نقطه و یا یک حرکت را به اشتباه بخوانند. اگر یکی‌شان اشتباه کرد، کسی دیگر وجود دارد که اشتباهش را تصحیح کند و قرائت درست را به وی بگوید. شاطبی می‌گوید: خدا برای قرآن کریم، حافظانی گمارده است به گونه‌ای که اگر یک حرف به آن اضافه شود، هزاران کودک خردسال، علاوه بر قاریان بزرگ آن یک حرف را از قرآن بیرون می‌کشند^۱.

شایان ذکر است که در بخش‌هایی از پنجاب پاکستان مثل «جرات» و «جهم» در برخی از روستاها و شهرهایش، هیچ فردی از مردان و زنان نیست مگر اینکه قرآن را حفظ دارند. این در این زمان است که فساد و انحراف و بی‌دینی به اوج رسیده است، حالا در آن زمانی که به خیر و صلاح آن گواهی شده، چگونه باید باشد؟

چرا شیعه تحریف قرآن را انکار می‌کند؟

آیا پس از این کسی می‌تواند بگوید: شیعه به تحریف و تغییر کلام روشنگر خدا معتقد نیست؟ آری، برخی از بزرگان و آقایان شیعه اظهار داشته‌اند که آنان بر این باورند که قرآن تحریف و تغییر و دست‌کاری در آن روی نداده و چیزی از آن حذف نشده است. از میان این افراد می‌توان به محمد بن علی بن بابویه قمی، ملقب به صدوق از نظر شیعیان، متوفای سال ۳۸۱ هجری، مؤلف کتاب «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» اشاره کرد. نامبرده در چهار قرن اولیه زیسته و نخستین فرد از شیعه بوده که قائل به عدم تحریف قرآن می‌باشد. در میان متقدمین شیعه تا قرن چهارم و حتی نیمه‌ی نخست قرن چهارم کسی نبوده که عدم تحریف قرآن را اظهار داشته باشد یا بدان اشاره‌ای کرده باشد. و بر عکس صدها نصوص واضح و صریح یافت می‌شوند که بیان می‌دارند حذف و کم و زیادی در قرآن روی داده است.

۱- الموافقات، شاطبی، مصر، ج ۲، ص ۵۹.

آیا در تمام دنیا یکی از دانشمندان و بزرگان شیعه می‌تواند این تحدی / چیلنج را بپذیرد و اثبات کند که حتی یک نفر از دانشمندان شیعه در چهار قرن نخست - بجز ابن بابویه - به عدم تحریف قرآن معتقد بوده و نامش را بگوید؟ خیر، کسی یافت نمی‌شود که این تحدی را بپذیرد^۱.

منظور این است که عقیده‌ی شیعه تنها بر پایه‌ی این دروغ و افترا استوار است؛ چون همان‌طور که گفته شد آنان جهت گسترش عقاید واهی و بی‌اساس‌شان ناچارند که به این قرآنی که مذهب باطل و گندشان را ویران می‌کند، معتقد نباشند و گرنه اعتقادات ساختگی‌شان در اسلام در مقابل وزش بادها، دوام نمی‌آورد.

ما، در این باره به تفصیل سخن می‌گوییم تا خواننده و پژوهشگر راز تغییر منهج شیعه پس از گذشت قرن سوم و نیمی از قرن چهارم را بدانند. با توجه به احادیث و روایات صحیح از نظر شیعیان و اقوال مفسرین و بزرگان شیعه و امامان‌شان، معلوم شد که آنان معتقدند، قرآنی که در دسترس مردم است از کم و زیادی و تحریف سالم نمانده و قرآن درست و محفوظ، فقط پیش مهدی موهوم‌شان است و در دسترس آنان نیست. اما در قرن چهارم هجری، محمد بن علی بن بابویه قمی سر بر می‌آورد و می‌بیند که مردم از شیعه بدشان می‌آید و از آنان بیزارند به خاطر اینکه شیعه قائل به عدم صیانت قرآن می‌باشند و عقیده و مذهب آنان را زشت و ناپسند می‌دانند؛ چون اگر به فرض سخن آنان را پذیرفت آن وقت عمل به دستورات اسلام و دعوت به آن چگونه ممکن است؟ به علاوه، تمسک جستن به مذهب شیعه چگونه ممکن است، چون می‌گویند: پیامبر ﷺ دستور داده به تقلین تمسک جسته شود و تقلین طبق پندار شیعه قرآن و اهل بیت می‌باشد^۲. و وقتی ثقل اکبر که قرآن است، ثابت نشده چگونه ثقل اصغر ثابت می‌شود و چگونه می‌توان به آن تمسک جست.

وقتی ابن بابویه قمی این را دید، ناچار شد بگوید: اعتقاد ما، شیعه این است که قرآنی که خدای متعال بر پیامبرش نازل فرموده، همین قرآن موجود است که در

۱- حتی آقای صافی در رساله‌ی خود، مع الخطیب تصریح نکرده که شیعه به این قرآن اعتقاد دارند جز با نقل عبارت ابن بابویه قمی. و برای اثبات مدعای خود و رد سخنان خطیب قول یک نفر از دانشمندان شیعه پیش از ابن بابویه قمی و حتی قول یکی از امامان معصوم‌شان نیافته که بدان استناد کند.

۲- معنای حدیث و جایگاه آن را در جایی دیگر به تفصیل بیان کردیم.

دسترس مردم قرار دارد و بیشتر از آن نیست - تا آنجا که می‌گوید: - و هر کس به ما نسبت دهد که ما بیشتر از این را می‌گوییم، او دروغ‌گوست^۱.

سید مرتضی ملقب به علم الهدی، متوفای سال ۴۳۶ هجری از وی پیروی کرده است. مفسر شیعی، ابوعلی طبرسی از او نقل می‌کند و می‌گوید: راجع به زیاد کردن مطالبی به قرآن، همه بر بطلان آن اتفاق نظر دارند. اما راجع به کم کردن آیات و سوره‌هایی از آن باید گفت که جماعتی از اصحاب ما و عده‌ای از حشویه روایت کرده‌اند که تغییر و کاستی در قرآن روی داده است، ولی قول صحیح از مذهب اصحاب ما خلاف این است، و این قولی است که مرتضی تأییدش کرده و قائل به آن است^۲.

سپس ابو جعفر طوسی متوفای سال ۴۶۰ هجری از این دو نفر دنباله‌روی کرده و در تفسیرش «البیان» می‌گوید: سخن درباره‌ی کم و زیادی قرآن چیزی است که نباید به آن اعتنا کرد - تا آنجا که گوید - و روایتی از پیامبر ﷺ وارد شده که کسی نمی‌تواند آن را رد کند، آنجا که می‌فرماید: «إني مخلف فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله وعترتي، أهل بيتي...»: «من در میان شما دو چیز سنگین و با ارزش را به جا می‌گذارم که مادام به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد. (آن دو چیز کتاب خدا و عترت من، یعنی اهل بیت من می‌باشند). و این نشان می‌دهد که قرآن در هر عصری موجود است؛ چون جایز نیست پیامبر ﷺ ما را به تمسک و چنگ زدن به چیزی امر کند که تمسک به آن مقدور نباشد^۳.

چهارمین نفرشان که قائل به عدم تحریف قرآن هستند، ابوعلی طبرسی مفسر شیعی، متوفای سال ۵۴۸ هجری می‌باشد. سخنانش در تفسیر «مجمع البیان» قبلاً ذکر شد.

این چهار نفر از قرن چهارم تا قرن ششم، کسانی‌اند که قائل به عدم تحریف در قرآن هستند، و دیگر نفر پنجمی ندارند.

هیچ دانشمندی از دانشمندان شیعه نمی‌تواند در این سه قرن (قرن چهارم و پنجم و ششم هجری) برای این چهار نفر، نفر پنجمی پیدا کند که همچون آنان معتقد به

۱- الاعتقادات، ابن بابویه قمی، باب «الاعتقادات في القرآن»، ایران، ۱۲۲۴ هجری.

۲- تفسیر مجمع البیان، ایران، ۱۲۸۴ هجری، ج ۱، ص ۵.

۳- التبیان، نجف، ج ۱، ص ۳ و تفسیر الصافی، ص ۱۵.

عدم تحریف قرآن باشد. بلکه در سه قرن نخست نیز کسی وجود ندارد که موافق آنان باشد همان‌طور که قبلاً گفتیم. بر این اساس دانشمند شیعی، میرزا حسین تقی نوری طبرسی، متوفای سال ۱۳۲۵ هجری می‌گوید:

«دوم - عدم وقوع تغییر و نقصان در قرآن، و اینکه تمام آنچه که بر رسول خدا ﷺ نازل شده، همان قرآن موجود در دسترس مردم می‌باشد. صدوق در عقائد خود و سید مرتضی و شیخ الطائفه، طوسی در کتاب التبیان چنین عقیده‌ای دارند و از قدمای شیعه کسی سراغ نداریم که موافق و هم عقیده‌ی آنان باشد - تا آنجا که می‌گوید - و تا طبقه‌ی ابوعلی طبرسی، جز این چهار نفر دانشمند، کس دیگری سراغ نداریم که به صراحت مخالف عقیده‌ی تحریف قرآن باشد»^۱.

این چهار نفر نیز تنها از ترس طعنه و ایراد طعنه‌زندگان و رهایی از ایرادات و اعتراضات معترضان، تحریف در قرآن را انکار کرده و اعتقاد به آن را اظهار داشته‌اند، همان‌گونه که قبلاً آن را بیان کردیم و این رویکرد تنها بر مبنای تقیه و نفاقی است که آن را اساس دین خودشان قرار داده‌اند.^۲ و اگر چنین نبود آنان عقیده‌ی تحریف قرآن را انکار نمی‌کردند و اگر این کار را می‌کردند، مذهب شیعه از بین می‌رفت و چون گردی پراکنده بر باد می‌رفت.

آنچه اثبات می‌کند که انکار تحریف قرآن توسط این چهار نفر از روی تقیه و نفاق و دروغ بوده، دلایل زیر می‌باشد:

اول - روایاتی که از تحریف و تغییر قرآن خبر می‌دهند، روایات متواتر در نزد شیعه هستند همان‌طور که محدث شیعی، نعمت‌الله جزائری در کتابش «الأنوار النعمانية» اظهار می‌دارد و سید تقی نوری از او نقل کرده و می‌گوید: سید محدث جزائری در کتاب «الأنوار» سخنانی می‌گوید که مفهومی این است: «اصحاب به صحت روایات و احادیث مستفیض و بلکه متواتر که به صراحت بر وقوع تحریف در قرآن دلالت دارند، اتفاق نظر دارند». (فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الأرباب، نوری طبرسی، ایران، ص ۳۰).

همچنین به نقل از وی می‌گوید: «احادیث دالّ بر این مطلب بیش از دو هزار حدیث می‌باشد و جماعتی از علما همچون مفید و محقق داماد و علامه مجلسی و دیگران

۱- فصل الخطاب، ایران، ص ۳۴.

۲- این موضوع، در جایی دیگر جداگانه از آن بحث شده است.

مدعی مستفیض بودن این احادیث شده‌اند. بلکه شیخ ابو جعفر طوسی نیز در کتاب «التبیان» به کثرت این روایات و احادیث تصریح کرده است. بلکه جماعتی از دانشمندان مدعی تواتر این احادیث شده‌اند... تا آنجا که می‌گویند: بدان که این احادیث از کتاب‌های معتبر که اصحاب ما، در اثبات احکام شرعی و آثار نبوی به آن تکیه کرده‌اند، نقل شده‌اند» (همان، ص ۲۲۷).

انکار این روایات، مستلزم انکار روایاتی است که مسأله‌ی امامت و خلافت بلا فصل علیس و فرزندانش پس از او از نظر شیعیان را اثبات می‌کنند؛ چون روایات وارده در قضیه‌ی امامت بیشتر از روایات وارده در قضیه‌ی تحریف قرآن نیستند. علامه‌ی شیعیان، ملا باقر مجلسی به این مطلب تصریح کرده و می‌گوید: «به نظر من احادیث وارده در این موضوع (موضوع تحریف قرآن) از لحاظ معنا متواتر هستند».

بدیهی است دور انداختن همه‌ی این روایات اساساً موجب سلب اعتماد از همه‌ی روایات و احادیث می‌شود. احادیث وارده در این باب کمتر از احادیث وارده در قضیه‌ی امامت نیست، پس چگونه شیعه، امامت را با حدیث و روایت اثبات می‌کنند؟». به نقل از کتاب «فصل الخطاب».

دوم - مذهب شیعه بر اقوال و آرای ائمه استوار است. آراء و اقوال ائمه را قبلاً آوردیم که بیان می‌دارند ائمه معتقد نبودند قرآنی که در دسترس مردم است، قرآن کامل می‌باشد و از تحریف و تغییر مصون و محفوظ مانده است به استثنای این چهار نفری که انکار تحریف قرآن را اظهار داشته و به قول هیچ یک از امامان معصوم - به زعم شیعیان - استناد نکرده و شاهی از گفته‌های آنان را نیاوردند، اما قائلان به تحریف قرآن، عقیده‌ی خویش را بر احادیث روایت شده از دوازده امام و احادیث صحیح و ثابت و معتبر بنا نهاده‌اند.

سوم - هیچ یک از این چهار نفری که قائل به عدم تحریف قرآن هستند، در زمان دوازده امام معصوم - به زعم شیعیان - نبوده بر خلاف متقدمین شان که قائل به تحریف قرآن بوده و بدان اعتقاد داشتند؛ چون آنان در زمان ائمه بوده، با ایشان همنشینی کرده به رفاقت آنان مشرف شدند و از همراهی و همنشینی آنان، استفاده کرده و پشت سرشان نماز می‌خواندند و مستقیماً و بدون واسطه از محضر آنان کسب علم نمودند و به طور شفاهی از آنان حدیث می‌شنیدند.

چهارم - کتاب‌هایی که روایات و احادیث وارده در زمینه‌ی تحریف قرآن، در آنها روایت شده‌اند، کتاب‌های معتبر و قابل اعتماد از نظر شیعه هستند و برخی از این کتاب‌ها بر امامان معصوم عرضه شد و رضایت آنان را به خود جلب کرد؛ مثل کتاب «الکافی» اثر کلینی، تفسیر قمی و مانند آنها.

پنجم - این چهار نفری که به انکار تحریف قرآن تظاهر نموده‌اند، در خود کتاب‌هایشان احادیث و روایاتی از ائمه و دیگران روایت می‌کنند که بر تحریف قرآن تصریح دارند و اینان به این احادیث و اسناد و راویان احادیث، متعرض نشده‌اند.

به عنوان مثال ابن بابویه قمی که می‌گوید هر کس عقیده‌ی تحریف قرآن را به ما نسبت دهد، دروغ‌گوست، همان کسی است که در کتابش «الخصال» حدیثی سنددار و متصل را روایت می‌کند که: محمد بن عمر حافظ بغدادی معروف به جسانی برای ما نقل کرده و می‌گوید: عبدالله بن بشیر برای ما نقل کرده و گفت: حسن بن زرقان مرادی برای ما نقل کرده و می‌گوید: ابوبکر بن عیاش اجلح از ابوزبیر از جابر برای ما نقل کرده که گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «در روز قیامت سه چیز می‌آیند و شکایت می‌کنند: مصحف، مسجد و عترت. مصحف می‌گوید: پروردگارا مرا سوزاندند و مرا پاره پاره کردند ... تا آخر حدیث»^۱.

ابوعلی طبرسی که تحریف قرآن را به شدت انکار می‌کند، همان کسی است که در تفسیرش احادیث معتبری را روایت می‌کند که نشان می‌دهند تحریف و تغییر در قرآن واقع شده است؛ به عنوان مثال در سوره‌ی نساء به روایتی استناد و تکیه می‌کند که در بردارنده‌ی حذف عبارت: «إلی أجل مسمى» از آیه‌ی نکاح می‌باشد، وی می‌گوید: از جماعتی از صحابه از جمله اُبی بن کعب و عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود روایت شده که آنان، این آیه را به این صورت قرائت می‌کردند: (فما استمتعتم به منهنّ إلی أجل مسمى فآتوهنّ أجورهنّ): «پس هر چه از زنان تا مدتی معین کام بر گرفتید، مهریه‌های آنان را به ایشان بدهید». و در این روایت تصریح به این مطلب است که منظور از آیه‌ی فوق، موقع نکاح متعه می‌باشد.^۲

۱- الخصال، ابن بابویه قمی، ایران، ۱۳۰۲ هجری، ص ۸۳.

۲- مجمع البیان طبرسی، تهران ۱۳۷۴ هجری، ج ۳، ص ۳۲.

نمونه‌های این مطلب نزد شیعیان زیادند. و اینها به طور واضح دلالت می‌کنند که برخی از دانشمندان شیعه تنها از روی نفاق و تقیه تحریف قرآن را انکار کرده‌اند تا بدین وسیله مسلمانان را فریب دهند، و در مذهب شیعه معروف است که آنان معتقدند تقیه - یعنی تظاهر به دروغ - اصلی از اصول دین است؛^۱ همان گونه که همین ابن بابویه قمی در رساله‌ی خود تحت عنوان «الاعتقادات» می‌گوید: تقیه واجب است، هر کس آن را ترک کرد مثل آن است که نماز را ترک کرده باشد. - تا آنجا که می‌گوید: - و تقیه واجب است و برداشتن تقیه تا هنگام ظهور قائم جایز نیست. هر کس پیش از ظهور مهدی تقیه را ترک کند، از دین خدا و دین امامیه خارج شده و با خدا و پیامبر ﷺ و ائمه مخالفت کرده است. «از امام جعفر صادق علیه السلام راجع به آیه‌ی:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْقَرَكُمُ﴾ [الحجرات: ۱۳].

سؤال شد، در جواب گفت: یعنی کسی که بیشتر به تقیه عمل می‌کند»^۲. پس انکار تحریف قرآن تنها از روی تقیه و دروغ بوده و گرنه با وجود روایات و احادیث متواتر - از نظر شیعیان - در خصوص تحریف قرآن، چگونه ممکن است آن را انکار کرد».

ششم - اگر سخن این چهار نفر پذیرفته شود، روایاتی که به صراحت بیان می‌دارند که فقط علی بن ابی طالب علیه السلام قرآن را جمع آوری کرد و آن را به صحابه عرضه کرد و صحابه این قرآن را به او برگرداندند و گفتند: «ما نیازی به این نداریم. علی علیه السلام گفت: پس از این دیگر این قرآن را نمی‌بینید تا این که شخص قائم از فرزندان من ظهور کند». روایت دیگری در کتاب «الکافی» از جابر از ابوجعفر علیه السلام وجود دارد که طی این روایت، ابوجعفر می‌گوید: «کسی نمی‌تواند ادعا کند که همه‌ی قرآن، ظاهر و باطنش نزدش هست جز اوصیاء و ائمه»^۳.

همچنین در این صورت دروغ‌هایی که می‌گویند: صحابه و به ویژه سه خلیفه‌ی راشد - رضوان الله علیهم اجمعین - مطالبی را به قرآن افزودند که جزو قرآن نیستند و مطالبی را از قرآن بیرون کشیده‌اند که جزو قرآن بوده است، و آن وقت به تلاش‌ها و

۱ - به فصل جداگانه تحت عنوان «شیعه و دروغ» مراجعه کنید.

۲ - الاعتقادات، صدوق، باب التقیه، ایران، ۱۲۷۴ هجری.

۳ - کتاب الحجة من الکافی، باب «أنه لم یجمع القرآن کله غیر امیر المؤمنین»، تهران، ج ۱، ص ۲۲۸.

زحمات صحابه و فضیلت‌شان که قرآن را جمع‌آوری نمودند و به توفیق و عنایت و رحمت و کرم خدا سبب حفظ و صیانت قرآن شدند، اعتراف می‌کنند.

همچنین این اعتقاد، باطل می‌شود که هیچ عقیده‌ای پذیرفته نمی‌شود و به چیزی تکیه نمی‌شود که از طریق دوازده امام به ما نرسیده باشد در حالی که آنچه ثابت شده، این است که قرآن موجود در دست مردم فقط از مصحف عثمان ذی النورین نقل شده و جمع‌آوری قرآن، آغازش از ابوبکر صدیق و پایانش از عثمان ذی النورین می‌باشد.

به همین خاطر دانشمندان متقدم و متأخر شیعه، عقیده‌ی عدم تحریف قرآن را از این چهار نفر نپذیرفته‌اند. این مفسر معروف شیعی، محسن کاشی است که در تفسیر الصافی خود پس از بیان ادله‌ی سید مرتضی می‌گوید: همان‌گونه که انگیزه‌ها و مقتضی جهت نقل قرآن و حراست و صیانت آن از طرف مؤمنان زیاد است، به همان صورت انگیزه و مقتضی جهت تغییر و تحریف قرآن از جانب منافقان و تغییردهندگان وصیت پیامبر ﷺ و غاصبان خلافت، زیاد است؛ چون قرآن حقیقی دربردارنده‌ی چیزهایی است که با رأی و تمایلات آنان سازگار نیست... - تا آنجا که می‌گوید: - اما اینکه گفته شود قرآن در زمان پیامبر ﷺ بر همین صورتی که هم اکنون است جمع‌آوری شده، این قول ثابت نشده است. چگونه در زمان پیامبر ﷺ جمع‌آوری شده در حالی که قرآن به تدریج نازل می‌شد و تنها با تمام شدن عمر آن حضرت ﷺ کامل و تمام می‌شود.^۱

یکی از بزرگان شیعه در هند در ردّ اظهارات سید مرتضی مبنی بر عدم تحریف قرآن می‌گوید: حق برای اتباع و پیروی، شایسته‌تر است و سید علم الهدی معصوم نیست تا اطاعت از وی واجب باشد. پس اگر ثابت شود که وی قائل به عدم نقصان و عدم تحریف قرآن به طور مطلق بوده، پیروی از وی بر ما لازم نیست و هیچ خیری در پیروی از وی وجود ندارد.^۲

کاشی در ردّ اظهارات طوسی مبنی بر عدم تحریف قرآن پس از آنکه سخنان وی را نقل کرده، می‌گوید: می‌گوییم: برای وجود قرآن در هر عصری، وجود همه‌ی آن به آن صورتی که خدا نازل کرده و نزد اهل خود محفوظ است، و وجود مطالبی که ما بدان

۱- تفسیر الصافی، مقدمه‌ی کتاب، ج ۱، ص ۱۴.

۲- ضریة حیدریة، هند، ج ۲، ص ۸۱.

نیاز پیدا می‌کنیم و نزد ما هست هر چند بر بقیه‌ی مطالب دسترسی نداشته باشیم و تنها امام به همه‌ی قرآن دسترسی دارد، کفایت می‌کند.^۱

هفتم- قبلاً بیان کردیم که اعتقاد همه شیعیان درباره‌ی قرآن، این است که قرآن تحریف شده و مورد تغییر و دست‌کاری قرار گرفته است. فقط این چهار نفر تحریف قرآن را انکار کرده‌اند که آن هم به خاطر اهدافی بوده است.

از جمله‌ی این اهداف، بستن دروازه‌ی طعنه و عیب گرفتن است؛ چون آنان دیدند که جوابی برای دشمنان اسلام ندارند، آن وقت که دشمنان اسلام به مسلمانان اعتراض کنند که: «به سوی چه چیزی دعوت می‌کنید در حالی که چیزی ندارید که به سوی آن دعوت کنید؟».

اهل سنت این ایراد و اعتراض را به شیعه وارد می‌کنند که: وقتی شما قائل به تحریف قرآن هستید، پس در صورت نبودن ثقل اکبر که قرآن است، حدیث ثقلین کجا رفت؟ و پس از انکار شریعت اسلام، چگونه ادعای اسلام می‌کنید؟

از این رو آنان راه نجاتی نیافتند جز اینکه در ظاهر از عقیده‌ای که مورد اتفاق تمام شیعه امامیه است، برگردند و در ظاهر به عدم تحریف قرآن معتقد باشند؛ چون آنان ذات عقیده‌ی تحریف قرآن را در دل دارند و گرنه برای شیعیان مجالی جهت ماندن بر این مذهب مضحک و خنده‌آور که مذهب شیعه نام دارد، باقی نمی‌ماند. همچنین به وسیله‌ی تحریف در معنای قرآن از این تنگنا رهایی یافته‌اند؛ چون قرآن را با تأویلی که عقل نمی‌پذیرد و نقل تأییدش نمی‌کند، تأویل می‌کنند. آقای جزائری به این مطلب اعتراف کرده، آنجا که پس از بیان اتفاق شیعه بر تحریف قرآن می‌گوید: آری، مرتضی و صدوق و شیخ طبرسی با این موضوع مخالفت کرده و اظهار داشته‌اند که آنچه در میان مصحف موجود هست، همان قرآن نازل شده است و لا غیر، و تحریف و دست‌کاری در آن راه پیدا نکرده است... ظاهراً این قول فقط به خاطر مصلحت‌ها و اهداف زیادی از آنان سر زده است. یکی از این اهداف، بستن دروازه‌ی طعنه و ایراد مردم در این زمینه است. سپس جزائری روشن می‌کند که عقیده‌ی عدم تحریف قرآن فقط به خاطر این مصلحت‌ها بوده و می‌گوید:

«چگونه است در حالی که بزرگان شیعه در تألیفاتشان روایات و احادیث زیادی روایت کرده‌اند که در بردارنده‌ی وقوع تحریف و تغییر در قرآن می‌باشند و اینکه فلان آیه چنین نازل شده و سپس به این آیه تغییر یافت»^۱.

در عین اینکه این افرادی که در ظاهر راجع به قرآن موافق اهل سنت هستند، در عین حال خود این افراد روایاتی در کتاب‌هایشان آورده‌اند که به صراحت بر تحریف و تغییر در قرآن دلالت دارند. ما پیش از این ذکر کردیم که ابن بابویه قمی، ملقب به صدوق یکی از چهار نفر مذکور، تحریف قرآن را در کتاب «الاعتقادات» انکار کرده و در جایی دیگر آن را تأیید نموده است. همچنین ابوعلی طبرسی به ظاهر معتقد به عدم تحریف قرآن است ولی در تفسیرش به احادیث و روایاتی استناد می‌کند که بر تحریف قرآن دلالت دارند.

اما شیخ طوسی ملقب به شیخ الطائفة، خود شیعه درباره‌ی تفسیرش گفته‌اند: سپس بر کسی که در کتاب «التبیان» تأمل کند، پوشیده نمی‌ماند که طریقه‌اش بر اساس نهایت مدارا و سازش با مخالفان استوار است ... و از جمله چیزهایی که تأکید دارد این کتاب بر اساس تقیه وضع شده، مطلبی است که سید جلیل علی بن طاوس در کتابش «سعد السعود» اظهار داشته است^۲.

هشتم - چهار نفر مذکور، در گفته‌شان به دانشمندان متقدم یا امامان معصوم از نظر خودشان استناد نموده‌اند و همچنین دانشمندان متأخرین نظرشان را نپذیرفته‌اند. پس این بزرگان و رهبران و دانشمندان شیعه گفته‌ی کسانی که معتقدند قرآن، تحریف نشده، به شدت انکار می‌کنند. ملا خلیل قزوینی شارح کتاب «الصحيح الكافي» متوفای سال ۱۰۸۹ هجری زیر حدیث «قرآن هفده هزار آیه است» می‌گوید: احادیث صحیح دلالت می‌کنند بر اینکه بسیاری از آیات و سوره‌های قرآن حذف شده که تعدادش به حدی است که نمی‌توان انکار کرد. ساده نیست که پس از احادیثی که آورده شد، ادعا کرد که قرآن موجود همان قرآن نازل شده بر پیامبر ﷺ می‌باشد و

۱- الأتوار النعمانية، نعمت الله جزائری.

۲- فصل الخطاب في إثبات تحریف کتاب رب الأرباب، نوری طبرسی، ص ۳۴.

استدلال به اهتمام و عنایت صحابه و مسلمانان به ضبط و حفظ و نگهداری قرآن، پس از اطلاع بر کارهای ابوبکر و عمر و عثمان، استدلال خیلی ضعیفی است.^۱

مفسر شیعی، کاشی در مقدمه‌ی تفسیرش می‌گوید: آنچه از مجموع این احادیث و دیگر روایات وارده از طریق اهل بیت بر می‌آید، این است که قرآنی که پیش روی ماست، تمام قرآنی نیست که بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده، بلکه برخی از مطالب آن خلاف چیزی است که خدا نازل کرده و بعضی از آن، تغییر یافته و تحریف شده و مطالب زیادی از آن حذف شده است؛ از جمله نام حضرت علی علیه السلام در بسیاری از جاها، واژه‌ی «آل محمد» در چندین جا، نام‌های منافقین در جاهای مربوط به خود و دیگر مطالب. و نیز این قرآن به آن ترتیب مورد نظر و مورد پسند خدا نیست. ابراهیم نیز این رأی را اظهار داشته است.^۲

آقای کاشی افزود: اما اعتقاد بزرگان ما راجع به قرآن، روشن است. محمد بن یعقوب کلینی به تحریف و نقص در قرآن معتقد بود؛ چون او روایات متعددی در این زمینه در کتابش «کافی» روایت کرده و به این روایات، نقص و ایرادی وارد نکرده است. در عین حال در آغاز اظهار داشته که او نسبت به روایاتی که در این کتاب آورده، اطمینان دارد. همچنین استادش، علی بن ابراهیم قمی به همین صورت است؛ چون تفسیرش پُر از روایات وارده در زمینه‌ی تحریف قرآن است و در این باره زیاده‌روی کرده است. همچنین است شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی که در کتابش «الاحتجاج» طریقه‌ی آن دو را در پیش گرفته است.^۳

مقدس اردبیلی، دانشمند بزرگ شیعی اظهاراتی در این زمینه داشته که مفهومی چنین است: عثمان (خلیفه‌ی راشد رضی الله عنه) عبدالله بن مسعود را پس از آنکه او را بر ترک مصحفی که نزدش بود، مجبور کرد و او را بر قرائت آن مصحفی که زید بن ثابت به دستور عثمان گردآوری و تنظیم کرده بود، مجبور کرد، به قتل رساند. بعضی می‌گویند: عثمان مروان بن حکم و زیاد بن سمره دو تا نویسنده را امر کرد که از

۱- الصافی شرح الکافی فی الأصول، کتاب «فضل القرآن»، نولکشور هند، به زبان فارسی، ج ۸، ص ۷۵.

۲- مقدمه‌ی تفسیر صافی، ص ۱۴.

۳- همان.

مصحف عبدالله بن مسعود آنچه که مورد پسندشان است نقل کنند و آنچه که مورد پسندشان نیست، حذف کرده یا بقیه را پاک کنند.^۱

خاتم مجتهدان شیعه، ملا باقر مجلسی در کتابش می‌گوید: همانا خداوند سوره‌ی «نورین» را نازل کرده^۲ و نص سوره این است:

«بسم الله الرحمن الرحيم، يا أيها الذين آمنوا بالنورين أنزلناهما عليكم آياتي ويحذرانكم عذاب يوم عظيم، نوران بعضهما من بعض وأنا السميع العليم، الذين يوفون بعهد الله ورسوله في آيات لهم جنات النعيم، والذين من بعدما آمنوا بنقضهم ميثاقهم وما عاهدهم الرسول عليه يقذفون في الجحيم، ظلموا أنفسهم وعصوا وصي الرسول أولئك يسقون من حميم...».

«به نام خدای بخشاینده‌ی مهربان. ای کسانی که به دو نور ایمان آورده‌اید! این سوره را به عنوان آیات خودم بر شما نازل کردم و این سوره شما را از عذاب روز عظیم می‌ترساند. دو نوری که از همدیگرند و من شنوای دانا هستم. کسانی که به عهد خدا و پیامبرش راجع به آیات و نشانه‌های خدا وفا می‌کنند، باغ‌های پر از نعمت برایشان هست، و کسانی که پس از ایمان آوردنشان، پیمان محکم خود را و آنچه که پیامبر ﷺ برسر آن با آنان پیمان بسته، نقض کرده‌اند، به دوزخ می‌افتند. اینان به خودشان ظلم کرده‌اند و از وصی پیامبر ﷺ نافرمانی کرده‌اند. آنان از آب بسیار داغ دوزخ نوشانده می‌شوند...» - تا آنجا که تعدادی آیات را ذکر کرده و سپس گوید: «این فاجران، عبارات آیات قرآن را ساقط کردند و به میل و خواست خود قرآن را قرائت کردند»^۳.

۱- حدیقة الشیعة، اردبیلی، ایران، به زبان فارسی، صص ۱۱۸ و ۱۱۹.

۲- بدین صورت ثابت می‌شود که سوره‌ی «نورین» که خطیب به نقل از کتاب شیعه به نام «دبستان مذاهب» آورده، تنها ملا محسن در کتابش نیاورده است. پس آقای لطف الله صافی که نسبت این کتاب به شیعه را انکار کرده، چه می‌گوید: «تذکره الأئمة کتاب شیعی است یا سنی؟» و آیا مجلسی از بزرگان شیعه است یا خیر؟ چرا تا این حد تعصب به خرج می‌دهد؟ این سوره در هند چندین بار به چاپ رسیده و علمای شیعه در کشورهای هند و پاکستان همچون علی حائری و دیگران آن را تأیید کرده‌اند.

۳- تذکره الأئمة، مجلسی به نقل از «تحفة الشیعة» اثر پروفیسور توکلی، لاهور، ج ۱، ص ۳۱۸.

میرزا باقر موسوی می‌نویسد: «عثمان، عبدالله بن مسعود را زد تا مصحفش را از وی بگیرد تا تغییرش دهد و همچون مصحفی که برای خودش جمع‌آوری کرده بود، تغییر دهد تا اینکه در نهایت قرآن حفظ شده و قرآن درست و حقیقی باقی نماند»^۱.

حاج کریم خان کرمانی ملقب به «مرشد الأنام» در کتابش می‌گوید: «امام مهدی پس از ظهورش قرآن را تلاوت می‌کند و می‌گوید: ای مسلمانان! به خدا قسم، این همان قرآن حقیقی است که خدا بر حضرت محمد ﷺ نازل کرده است»^۲.

مجتهد شیعی هندی، سید دلدار علی ملقب به «آیة الله فی العالمین» می‌گوید: «مقتضی آن احادیث و روایات این است که تحریف به طور کلی در این قرآنی که در دست ماست از لحاظ کم و زیاد کردن حروف و بلکه از لحاظ کم و زیاد بودن الفاظ و عبارات و از لحاظ ترتیب در بعضی جاها، روی داده است به گونه‌ای که با وجود قبول این احادیث، این مسأله جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست»^۳.

دانشمند دیگر شیعی تصریح می‌کند که: «این قرآن، از تنظیم و گردآوری خلیفه‌ی سوم است و به همین خاطر شیعه به آن استدلال و استناد نمی‌کند»^۴.

دانشمند شیعی، میرزا نوری طبرسی در زمینه‌ی تحریف قرآن، کتابی مستقل و بزرگ به نام «فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الأرباب» تألیف کرده و قبلاً عباراتی را از آن آوردیم. وی در جایی دیگر می‌گوید: «برای کم کردن سوره از قرآن که روی داده، می‌توان به سوره‌های حقد و خلع^۵ و ولایت اشاره کرد»^۱.

۱- بحر الجواهر، موسوی، ایران، ص ۳۴۷.

۲- ارشاد العوام، ایران، به زبان فارسی، ج ۳، ص ۱۲۱.

۳- استقصاء الأفحام، ایران، ج ۱، ص ۱۱.

۴- ضربة حیدریة، چاپخانه‌ی فشان مرتضوی هند، به زبان فارسی، ج ۲، ص ۷۵.

۵- سید خطیب در کتاب «الخطوط العریضة» اظهار داشته که شیعه به سوره‌ی ولایت در قرآن معتقدند و بر این باورند که این سوره از قرآن حذف شده است. آقای صافی در کتابش «مع الخطیب...» به شدت و با جرأت تمام آن را رد می‌کند و می‌گوید: به این سخنش بنگر که دروغ و آشکار و افترای روشن است. در کتاب فصل الخطاب نه در صفحه‌ی ۱۸۰ و نه در صفحات دیگر از اول تا آخر کتاب، نامی از این سوره که به خدا دروغ بسته شده نیست. در جوابش با سبک خودش می‌گوییم: ای صافی! آیا از خدا شرم نمی‌کنی؟ و فکر نمی‌کنی که در میان مردم کسانی هستند که دروغت را آشکار می‌کنند؟ ای صافی! از خدا بترس. علم با مرگ خطیب نمرده است و

پیش از این اقوال دانشمندان متقدم و متأخر شیعه را بیان کردیم، دیگر نیازی به تکرارشان نیست.

خلاصه، علمای متقدم و متأخر شیعه جز عده‌ی کمی از آنان، اتفاق نظر دارند که با توجه به روایات امامان معصوم - طبق زعم خودشان - قرآن تحریف شده و مورد تغییر و دستکاری قرار گرفته و عبارات و سوره‌ها و آیاتی از آن حذف شده است. این محدث شیعی است که وقتی از قرائت‌های متعدد سخن به میان می‌آورد، می‌گوید: «سوّم اینکه قبول متواتر بودن قرآن از طرف وحی الهی و اینکه همه‌ی این قرآن را جبرئیل نازل کرده است، منجر به دور انداختن احادیث مستفیض و بلکه متواتری می‌شود که صراحتاً بر وقوع تحریف در قرآن از لحاظ کلام و الفاظ و اعراب دلالت دارند با وجودی که اصحاب ما بر صحت این احادیث و تصدیق آنها اتفاق نظر دارند^۲.

آیا پس از این کسی می‌تواند بگوید: شیعه به این قرآن اعتقاد دارند و می‌گویند: قرآن از آنچه که در مصحف و در دست ماست، کم و زیاد ندارد؟ سپس هیچ کس از شیعیان عذرش پذیرفته نمی‌شود که بگوید: روایات وارده راجع به تحریف قرآن، ضعیف و اندک‌اند و چنین روایات ضعیفی نزد اهل سنت هم وجود دارند.

آیا اینجا قضیه‌ی کم بودن روایات است یا قضیه‌ی اعتقاد و ایمان؟ اگر قضیه‌ی کم بودن روایات است، پس چرا امامان و بزرگان شیعه به وقوع تحریف و نقص در قرآن تصریح کرده‌اند؟ و چرا سخن کسانی را که قائل به عدم تحریف قرآن است، هر چند از روی نفاق و تقیه و فریب مسلمانان می‌باشد، رد کرده‌اند؟! به علاوه، این روایت‌ها، روایت‌هایی کم یا ضعیف از نظر شیعه نیستند، بلکه روایت‌هایی هستند که از نظر شیعه به حد تواتر رسیده و بر اساس قولی بیشتر از دو هزار روایت می‌باشد و اکثر این روایت‌ها در چهار کتاب صحیح حدیثی شیعه آمده‌اند.

همانا در میان اهل سنت کسانی هستند که می‌توانند دروغ و افترای شما را فاش کنند. این همان طبرسی است که برای کم کردن و نقص در قرآن، سوره‌ی ولایت را مثال می‌زند.

۱- فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الأرباب، ایران، ص ۳۳.

۲- الأنوار النعمانية فی بیان معرفة النشأة الإنسانية، اثر آقای نعمت جزائری.

عقیده‌ی اهل سنت راجع به قرآن

اما این گفته که چنین روایاتی از نظر اهل سنت نیز وجود دارد، دروغ و افترابی بیش نیست. حقیقتاً در کتاب‌های معتبر اهل سنت حتی یک روایت صحیح هم وجود ندارد که دلالت کند بر اینکه قرآنی که رسول خدا ﷺ هنگام وفاتش به جا گذاشته، از آن کم شده یا به آن اضافه شده است، بلکه دانشمندان مسلمان تصریح داشته‌اند که هر کس چنین عقیده‌ای داشته باشد، از امت اسلام خارج شده است. همچنین دانشمندان مسلمان اظهار داشته‌اند که شیعه قائل به این عقیده‌ی ناپاک و زشت هستند.

این امام ابن حزم ظاهری است که در کتاب بزرگش تحت عنوان «الفصل فی الملل والنحل» می‌گوید: «از جمله اعتقاد همه‌ی امامیه از گذشته تا حال این است که قرآن تحریف شده و مطالبی به آن اضافه شده که جزو قرآن نیست و عبارات زیادی از آن کم شده و مطالب بسیاری از آن تغییر داده شده و تحریف شده است»^۱.

همچنین ابن حزم در ردّ بر اعتقاد شیعه که معتقدند قرآن تحریف شده و مورد تغییر و دست‌کاری قرار گرفته می‌گوید: «بدانید اگر امروز کسی بخواهد در شعر نابغه یا شعر زهیر کلمه‌ای اضافه کند یا کلمه‌ای از آن کم کند، نمی‌تواند این کار را بکند؛ چون در همان وقت رسوا می‌شود و نسخه‌هایی که اشعار آنان را آورده‌اند با این کارش مخالفت می‌کنند، پس چگونه است قرآنی که در مصحف‌ها نوشته شده و این مصحف‌ها در همه جا از آخر اندلس و سرزمین‌های بربر و سرزمین‌های سودان تا آخر سند و کابل و خراسان و ترک و صقابه و شهرهای هند و مناطق بین آنها در دسترس مردم قرار دارند؟- این چنین حماقت و نادانی شیعه روشن می‌شود- ابن حزم چند سطر قبل از این گفت: اگر هنگام وفات عمر فاروق رضی الله عنه نزد مسلمانان هزار مصحف از مصر تا عراق و شام و یمن و مناطق بین آنها وجود نداشته، کمتر از آن وجود نداشته است. سپس عثمان ذی‌النورین رضی الله عنه به خلافت رسید و فتوحات اسلامی گسترش پیدا کرد. پس آن وقت اگر کسی می‌خواست مصحف‌های مسلمانان را بشمارد، نمی‌توانست این کار را بکند»^۲.

۱- الفصل فی الملل والنحل، امام ابن حزم ظاهری، ج ۴، ص ۱۸۲.

۲- همان، ج ۲، ص ۸۰.

ابن حزم در کتابش «الإحکام فی أصول الأحکام» می‌گوید: «با براهین و معجزات روشن شده که قرآن همان کتابی است که خدا به ما سفارش کرده و ما را ملزم کرده که به آن اقرار کنیم و به آن عمل کنیم، و بنا به نقل همه‌ی کسانی که درباره‌شان نمی‌توان شک کرد، به صحت رسیده که قرآن همان است که در مصحف‌ها نوشته شده و در تمام نقاط زمین مشهور گشته و گردن نهادن به آنچه در این قرآن هست، واجب می‌باشد. پس قرآن تنها اصلی است که بدان مراجعه می‌شود؛ چون ما، در قرآن می‌بینیم که این آیه آمده است: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸] «در این کتاب از چیزی فروگذار نکرده‌ایم»^۱.

اصول دان مشهور شافعی مذهب می‌گوید: «فصل اول درباره‌ی این کتاب؛ یعنی قرآن، که همان است که از طریق تواتر برای ما نقل شده و در میان جلد مصحف‌ها وجود دارد»^۲.

شارح آن می‌گوید: «نگارنده به ذکر نقل قرآن از طریق تواتر در مصحف‌ها اکتفا کرده، تا بدین وسیله از تمامی کتاب‌های آسمانی جز قرآن احتراز شود؛ چون سایر کتاب‌های آسمانی و احادیث الهی و نبوی و آیاتی که تلاوت‌شان نسخ شده است، چیزی از آنها نقل نشده که در میان جلد مصحف‌ها باشد؛ چون قرآن اسمی برای این کتاب مشهور و معلوم نزد همه‌ی مردم حتی کودکان می‌باشد»^۳.

اصول دان حنفی مذهب می‌گوید: «اما کتاب، قرآن نازل شده بر پیامبر ﷺ، نوشته شده در مصحف‌ها، نقل شده از پیامبر ﷺ به صورت متواتر که شک و شبهه‌ای در آن نیست، می‌باشد»^۴.

آمدی می‌گوید: «اما حقیقت کتاب، آن است که به صورت متواتر برای ما نقل شده و میان جلد مصحف‌ها موجود است»^۵.

سیوطی پس از ذکر اقوالی مبنی بر اینکه جمع‌آوری و تنظیم قرآن توقیفی و از جانب خداست، می‌گوید: «قاضی ابوبکر در کتاب «الانتصار» گوید: عقیده‌ی ما بر آن

۱ - الإحکام فی أصول الأحکام، حافظ ابن حزم اندلسی ظاهری، مصر، باب دهم، ج ۱، ص ۹۵.

۲ - التوضیح فی الأصول، مصر، ج ۱، ص ۲۶.

۳ - التلویح، مصر، ج ۱، ص ۲۷.

۴ - المنار فی الأصول، هند، ص ۹.

۵ - الإحکام فی أصول الأحکام، آمدی، مصر، ج ۱، ص ۲۲۸.

است که تمامی قرآنی که خدا نازلش فرموده و به آوردن رسم الخط آن امر کرده و پس از نزول قرآن، نسخ‌اش نکرده و تلاوتش را بر نداشته، همان قرآنی است که در میان جلد مصحف‌ها موجود است و مصحف عثمان همه‌ی این قرآن را در برگرفته است، چیزی از آن کم و زیاد نشده است».

بغوی در شرح السنة می‌گوید: «صحابه رضی الله عنهم قرآنی را که خداوند بر پیامبرش نازل کرده، در مصاحف جمع‌آوری کردند بدون آنکه چیزی را به آن بیفزایند و چیزی را از آن کم کنند»^۱.

خازن در مقدمه‌ی تفسیرش می‌گوید: «با دلیل صحیح ثابت شده که صحابه قرآن را میان مصاحف آن‌گونه که خدای عزّ وجل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده بود، جمع‌آوری کردند بدون آنکه چیزی را به آن بیفزایند و یا چیزی را از آن کم کنند ... پس قرآن را همان طور که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بودند، نوشتند؛ البته مطالبی را پس و پیش می‌انداختند یا ترتیبی را برای قرآن وضع کردند که از رسول خدا نگرفته بودند ... پس همانا قرآنی که در لوح محفوظ نوشته شده به همان صورتی است که اکنون در مصحف‌های ما موجود است»^۲.

قاضی عیاض در کتاب «الشفا» می‌گوید: بدان که هر کس چیزی از قرآن یا مصحف را کوچک بداند یا قرآن و یا جزئی و یا چیزی از قرآن را تکذیب و انکار کند، یا حکمی یا خبری از قرآن را تکذیب کند که تصریح شده آن حکم و خبر جزو قرآن است، یا چیزی را جزو قرآن بداند که در واقع جزو قرآن نیست و یا چیزی را از قرآن نفی کند که ثابت شده جزو قرآن است و این کار را از روی علم و آگاهی انجام دهد، یا در چیزی از قرآن شک کند، چنین فردی از نظر اهل علم بنا به اجماع همه، کافر است؛ خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿۴۱﴾ [فصلت: ۴۱] «قرآن کتاب ارزشمند و بی‌ظنیری است».

و ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿۴۲﴾ [فصلت: ۴۲].

۱- الإیتقان، سیوطی، چاپخانه‌ی حجازی در قاهره، سال ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۶۳.

۲- تفسیر خازن، مقدمه، چاپخانه‌ی استقامت، قاهره، سال ۱۹۵۵ میلادی، ج ۱، صص ۷ و ۸.

«هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است»^۱.

امام بخاری در صحیح خود بابی تحت عنوان: «باب مَنْ قَالَ لَمْ يتركِ النَّبِيَّ ﷺ إِلَّا مَا بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ» آورده سپس زیر آن حدیثی را ذکر کرده که: ابن عباس در جواب کسی که پرسید: آیا پیامبر ﷺ چیزی را ترک کرد، گفت: «چیزی را ترک نکرد مگر اینکه میان دو جلد مصاحف موجود است». محمد بن علی بن ابی طالب معروف به ابن حنفیه نیز چنین گفته است.^۲

این حدیثی است که بخاری ما روایتش کرده و آن حدیثی است که بخاری شیعه، کلینی روایتش کرده است، و این سخنانی است که ائمه‌ی اهل سنت اظهار داشته‌اند و آن سخنانی است که ائمه‌ی شیعه اظهار داشته‌اند.

نصوص دیگری در این باره وجود دارند. امام زرکشی در کتابش، «البرهان» پس از ذکر گفته‌ی قاضی در کتاب «الانتصار» می‌گوید: «و آن دلیلی است بر صحت نقل قرآن و حفظ و صیانت آن از تحریف و تغییر و نقض طعنه‌ها و ایرادات رافضی‌ها راجع به قرآن مبنی بر ادعای کم و زیاد بودن در قرآن. آخر چگونه این ممکن است در حالی که خدا خودش فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)». در جای دیگری می‌فرماید:

﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ [القیامة: ۱۷] «چرا که گردآوردن قرآن (در سینه تو) و توانائی بخشیدن به زبان تو، برای خواندن آن، کار ما است. (پس از ناحیه حفظ قرآن در میان دل و جان خود، و روان خواندن و درست تلاوت کردن آن با زبان خویش، نگران مباش)». امت اسلام اتفاق نظر دارند بر اینکه منظور از آن، حفظ قرآن بر

۱- الشفا، اثر قاضی عیاض.

۲- صحیح البخاری، مبحث «فضائل القرآن».

مکلفان جهت عمل به آن و حراست و پاسداری آن از اشتباه و خطا و درآمیختگی می‌باشد و این موجب قطع و یقین به صحت و سالم بودن مصحف می‌گردد.^۱
مفسران اهل سنت زیر آیه‌ی:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

اظهار داشته‌اند که قرآن از هر گونه تغییر و تحریف، محفوظ می‌باشد. به عنوان مثال خازن در تفسیر آیه‌ی فوق می‌گوید: «همانا ما ذکر را که بر محمد نازل کرده‌ایم، محافظت می‌کنیم. یعنی از کم و زیادی در قرآن و تغییر و تحریف آن، قرآن را محافظت می‌کنیم. پس قرآن عظیم از تمام اینها محفوظ است، احدی از تمام مخلوقات جنیان و آدمیان نمی‌تواند یک حرف یا یک کلمه را به قرآن بیفزاید و یا یک حرف و یک کلمه را از قرآن کم کند. این امر تنها به قرآن کریم اختصاص دارد و سایر کتاب‌های آسمانی چنین نیستند و مورد تحریف و تغییر و دست‌کاری قرار گرفته‌اند و مطالبی به آن اضافه شده و مطالبی از آن کم شده است. و از آنجا که خدای عزّ و جل، محافظت و نگهداری این کتاب را از تحریف و دست‌کاری عهده‌دار شده است، از این رو تا ابد از کم و زیادی در آن و تحریف، مصون و محفوظ مانده است».^۲

نسفی در تفسیر خودش زیر آیه‌ی: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ می‌گوید: «پس خدا تأکید کرده که قرآن موجود به طور قطع همان کلامی است که از طرف پروردگار نازل شده و این خداست که قرآن را نازل کرده و از شیاطین، حفظش نموده است. و خدا در هر زمان و حالی، حافظ و نگهدارنده‌ی قرآن از کم و زیادی و تحریف و تغییر و دست‌کاری می‌باشد به خلاف کتب آسمانی پیشین، چون خداوند عهده‌دار حفظ این کتاب‌ها از تحریف نشده است و این کتاب‌ها تنها در اختیار دانشمندان یهودی و مسیحی و سران مردم بوده و آنان نیز از روی ظلم و سرکشی به میل خود این کتاب‌ها را تحریف می‌کردند و چیزهایی را از آن کم و چیزهایی را به آن می‌افزودند، اما خداوند حفظ و نگهداری قرآن را به کسی دیگر واگذار نکرده و خودش عهده‌دار حفظ آن می‌باشد».^۳

۱- البرهان فی علوم القرآن، چاپ اول، سال ۱۹۷۵ میلادی، ج ۲، ص ۱۲۷.

۲- تفسیر خازن، ج ۳، ص ۸۹.

۳- تفسیر مدارک، نسفی، ص ۱۸۹، بر حاشیه‌ی تفسیر خازن، ج ۳.

امام ابن کثیر می‌گوید: «سپس خدای متعال بیان داشته که اوست که ذکر که همان قرآن است را بر حضرت محمد ﷺ نازل کرده و او حافظ و نگه‌دارنده‌ی قرآن از هر گونه تغییر و تحریف و دست‌کاری می‌باشد»^۱.

فخرالدین رازی در تفسیر آیه‌ی: ﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۹ می‌گوید: «و ما آن ذکر یعنی قرآن را از تحریف و کم و زیادی حفظ می‌کنیم. نمونه‌ی آن این آیات درباره‌ی صفت قرآن می‌باشد:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطُلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ [فصلت: ۴۲].

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲].

«و بدانند که این کتاب به سبب ائتلاف معانی و احکامی که در بر دارد و این که بخشی از آن مؤید بخش دیگری است، از سوی خدا نازل شده است؟) و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند». پس اگر گفته شود: اگر چنین است پس چرا صحابه مشغول جمع‌آوری قرآن در مصحف شدند در حالی که خدای متعال وعده‌ی حفظ قرآن را داده است و چیزی که خدا حفظش کند دیگر ترسی درباره‌اش وجود ندارد؟ در جواب باید گفت: اینکه صحابه قرآن را جمع‌آوری کرده‌اند، همین جمع‌آوری قرآن در مصحف از اسباب حفظ قرآن توسط خدای متعال می‌باشد - تا آنجا که گوید: - اگر کسی تلاش می‌کرد که حرف یا نقطه‌ای از قرآن را تغییر دهد، قطعاً اهل این دنیا به او می‌گفتند: این دروغ است و تغییر و تحریف کلام خداست. حتی استادی باهیب اگر می‌خواست لهجه‌ی حرفی از کتاب خدا را تغییر دهد، قطعاً کودکان به او می‌گفتند: اشتباه می‌کنی ای استاد! درستش چنین و چنان است. این همان مراد آیه‌ی: ﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۹ می‌باشد. و بدان که برای هیچ یک از کتاب‌های آسمانی مانند قرآن، این چنین حفظ و نگهداری حاصل نشده؛ چون غیر از قرآن هیچ کتاب آسمانی نیست مگر اینکه تحریف و تغییر و دست‌کاری در بخش‌های زیاد یا کمی از آن، صورت گرفته است، و مصون و محفوظ ماندن این کتاب از تمامی صورت‌های تحریف با وجودی که انگیزه‌ها و خواست‌های

۱- تفسیر ابن کثیر، قاهره، ج ۲، ص ۵۴۷.

ملحدان و یهودیان و مسیحیان بر تحریف و باطل گردانیدن و تباه کردن آن، متحقق بوده از بزرگترین معجزات می باشد»^۱.

کتاب‌های شیعه برای اثبات تحریف قرآن

دانشمندان شیعه راجع به تحریف و تغییر قرآن تنها به آوردن روایات و احادیث روایت شده از امامان معصوم شان اکتفا نکرده‌اند بلکه در این زمینه در هر عصری کتاب‌های جداگانه‌ای تحت عنوان: «تغییر و تحریف در قرآن» جهت اظهار این عقیده‌ی خبیث و ناپاک تصنیف کرده‌اند و با ادله و براهین طبق پندار خودشان، آن را اثبات نموده‌اند.

شیخ شیعه و ثقه و مورد اطمینان از نظر شیعیان، احمد بن خالد برقی، در این زمینه کتاب تحریف تصنیف کرده همان‌طور که رجال شناس مشهور شیعی، آقای طوسی در کتابش، «الفهرست» و نجاشی در کتابهایش این مسأله را اظهار داشته است.

پدرش، محمد بن خالد برقی نیز کتاب «التنزیل والتغییر» تصنیف کرده آن‌گونه که نجاشی گفته است.

شیخ و ثقه‌ای که - طبق گفته‌ی شیعه - در حدیث اشتباه و خطایی نداشته، یعنی علی بن حسن بن فضال در این زمینه کتاب «التنزیل من القرآن التحریف» را تألیف کرده است.

محمد بن حسن صیرفی در این موضوع، کتاب «التحریف والتبذیل» را تصنیف کرده همان‌گونه که طوسی در کتاب «الفهرست» اظهار داشته است.

احمد بن محمد یسار، کتاب «القرءات» دارد. نامبرده استاد مفسر شیعی معروف به ابن ماهیار است همان‌گونه که در کتاب «الفهرست» طوسی و کتاب «الرجال» نجاشی آمده است.

حسن بن سلیمان حلی نیز کتاب «التنزیل و التحریف» تألیف کرده است. مفسر شیعی، محمد بن علی بن مروان ماهیار معروف به ابن حجام، کتاب «قراءة أمير المؤمنين وقراءة أهل البيت» دارد.

ابوطاهر عبدالواحد بن عمر قمی، کتاب «قراءة أمير المؤمنين» دارد. ابن شهر آشوب در کتاب «معالم العلماء» این مطلب را اظهار داشته است.

علی بن طاوس، شیخ بزرگوار شیعیان در کتابش «سعد السعود» کتاب‌های دیگری در زمینه‌ی تحریف قرآن از نظر شیعه را آورده است که از آن جمله می‌توان به کتاب‌های «تفسیر القرآن وتأویله و تنزیله»، «قراءة الرسول وأهل البيت»، «الرد علی أهل التبديل» همان‌گونه که ابن شهر آشوب در مناقب خودش گفته است، و کتاب «السیاری» اشاره کرد.^۱

همان‌طور که متقدمین در این موضوع کتاب‌هایی تألیف کرده‌اند، به همان صورت متأخرین نیز کتاب‌هایی تألیف کرده‌اند، که از آن جمله می‌توان به کتاب معروف و مشهور «فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الأرباب» اثر میرزا حسین بن محمد تقی طبرسی متوفای سال ۱۳۲۰ هجری اشاره کرد. این کتاب، کتابی جامع و مفصل است که این محدث شیعی راجع به اثبات تحریف در قرآن، بحثی کامل و جامع ارائه نموده و رأی کسانی از شیعیان را که تحریف قرآن را انکار نموده و آن را ناپسند دانسته‌اند، ردّ نموده و آنان را مورد سرزنش قرار داده است. سپس به دنبال آن کتابی دیگر جهت رد و پاسخگویی به برخی از شبهات وارده به کتاب «فصل الخطاب» تألیف کرده است.^۲

۱- به نقل از کتاب: «فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الأرباب»، ص ۲۹.

۲- آیا پس از این بیان، کسی می‌تواند بگوید نوری طبرسی در این کتاب قائل به تحریف قرآن نبوده بلکه بر عکس او در این کتاب، اثبات نموده که تحریف و تغییر در قرآن وجود ندارد. آقای صافی می‌خواهد چه کسی را با این سخن فریب دهد؟ آیا وی گمان می‌کند که کتاب «فصل الخطاب» نزد کسی دیگر غیر از او وجود ندارد یا می‌خواهد با گستاخی هر چه بیشتر دروغ گوید تا اینکه شنوندگان گمان کنند که او راست می‌گوید. نه ای آقای صافی! امکان ندارد که آنچه می‌خواهی تحقق پیدا کند؛ چون در میان مردم کسانی هستند که دروغ و افترای شما را تبیین کنند مادامی که دروغ می‌گویید. پس بشنوید و آگاه باشید که هرگز و هرگز امکان ندارد حقایق را وارونه کنید تا به وسیله‌ی آن، افراد سلیم القلب فریب بخورند. همانا کتاب نوری طبرسی جز وثیقه‌ای مهم که در بردارنده‌ی عقیده‌ی شیعه از اول تا آخرشان می‌باشد، چیزی نیست. این کتاب بیان می‌کند که شیعیان به این قرآنی که در جلد مصحف‌های امروزی نوشته شده ایمان ندارند. ما، در این مبحث‌مان کتاب مذکور را آوردیم و بقیه‌ی عبارات را رها کردیم که این عبارات در زمینه‌ی اعتقاد شیعه به تحریف قرآن، بیشتر و ننگین‌تر از عباراتی است که ذکر کردیم.

در شبه قاره‌ی هند نیز شیعه کتاب‌های متعددی پیرامون اثبات و آشکار کردن این عقیده‌ی باطل و زشت، تألیف کرده‌اند. یکی از دانشمندان شیعه کتابی به نام «تصحیف کاتبین و نقص آیات کتاب مبین» تألیف کرده است. نام این دانشمند، میرزا سلطان احمد دهلوی می‌باشد.

کتاب «ضربة حیدریة» اثر سید محمد مجتهد لکنوی و دیگر کتاب‌های زیادی که به زبان‌های فرسی و عربی و اردو تألیف شده، نمونه‌ی دیگری از کتاب‌های تألیف شده راجع به تحریف قرآن از نظر شیعیان می‌باشد.

بسیاری از دانشمندان شیعه هستند که برای بیان عقیده‌ی تحریف قرآن که مورد اتفاق شیعه است، ابوابی جداگانه در کتاب‌هایشان آورده‌اند. از جمله‌ی اینان می‌توان به استاد کلینی، علی بن ابراهیم قمی، شیخ بزرگ شیعه در حدیث؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ سید محمد کاظمی در شرح الوافیة که آن را «باب أنه لم یجمع القرآن کله إلا الأئمة» نام نهاده؛ شیخ صفار در کتابش «البصائر» که بابی تحت عنوان «باب فی الأئمة أن عندهم جمیع القرآن الذی أنزل علی رسول الله» آورده است؛ و سعد بن عبدالله در کتابش «ناسخ القرآن ومنسوخه» بابی تحت عنوان «باب التحریف فی الآیات» آورده و همین‌طور تا آخر اشاره کرد.

هیچ کتابی از کتاب‌های شیعه در زمینه‌ی حدیث و تفسیر و عقاید و فقه و اصول، از عیب و ایراد و نقص در قرآن عظیم خالی نیست.

ما کسانی از شیعیان که عقیده‌ی تحریف قرآن از نظر شیعه را انکار می‌کنند، فرا می‌خوانیم و از آنان می‌پرسیم: مادامی که شما ادعا می‌کنید که قرآن تحریف نشده و چیزی به قرآن موجود اضافه نشده و چیزی از آن کم نشده، پس درباره‌ی کسانی که قائل به تحریف قرآن هستند، چه می‌گویید؟ آیا آنان را تکفیر می‌کنید به این خاطر که آنها مستحق تکفیر هستند؟ و آیا فتوا می‌دهید که آنان از امت اسلام خارج شده‌اند؟ همان‌گونه که پیشوایان و دانشمندان اهل سنت به این رأی فتوا داده‌اند. پس ببینیم اینان تا چه حدی تقیه را به کار می‌گیرند و می‌خواهند مسلمانان را فریب دهند.

این مطلب از مواردی است که بدون شک و تردید - همان‌گونه که در بحث طولانی‌مان اثبات کردیم - همه‌ی شیعیان در هر عصری از عصرهای اسلام به تحریف قرآن اعتقاد داشته و اکنون هم چنین اعتقادی دارند، و انکار تحریف قرآن از جانب

آنان، از روی صداقت و حقیقت نیست، بلکه این انکار به خاطر گریز و فرار از ایرادات و اعتراضات مسلمانان و طعنه و سرزنش طعنه زندگان می‌باشد یا به این خاطر است که آنان درک کرده‌اند که راز پوشیده‌ی شیعه کشف شده و قضیه‌ی پنهان آنان، رسوا شده است.^۱

والله ولي التوفيق والحمد لله رب العالمين

۱- و گرنه چرا میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی از جانب سید لطف الله صافی مورد مدح و ستایش قرار می‌گیرد؟ کسی که با گستاخی می‌خواهد به زور این اتهام را از شیعه رفع کند، به اینکه شیعه به تحریف و تغییر در قرآن اعتقاد ندارند. چنین گفته‌هایی با هم منافات و تعارض دارند، چون آقای صافی باری اعتراض وارده به شیعیان مبنی بر تحریف قرآن را دفع می‌کند و آن را رد می‌کند، سپس در همان مبحث مردی را تمجید و ستایش می‌کند که به این عقیده‌ی زشت معتقد است، تازه او تنها به تحریف قرآن معتقد نیست و بس، بلکه این عقیده را با ادله‌ی صحیح و واضح و روشن از نظر شیعه اثبات می‌کند و در این زمینه کتابی قطور و جامع و کامل و مفصل که تمامی زوایا و جهات این مبحث را در بر می‌گیرد، تألیف کرده است. آخر تمجید و ستایش دانشمندان بزرگ متقدم از نظر شیعه با وجودی که به وقوع تحریف در قرآن تصریح نموده‌اند برای چیست؟ چرا اینان مورد تمجید و احترام قرار می‌گیرند؟ در حالی که معروف است هر کس یکی از ارکان و پایه‌های دین را انکار کند، مورد احترام و بزرگداشت قرار نمی‌گیرد؛ چون کسی که یکی از ضروریات و بدیهات دین را انکار نماید، بنا به اجماع مسلمانان، مورد اهانت و تحقیر قرار می‌گیرد و خوار می‌شود، و عکس این اصلاً وجود ندارد.

فصل سوم:

شیعه و دروغ

هر جا سخن از دروغ به میان آید، نام شیعه می‌درخشد. انگار این دو لفظ مترادف هستند و هیچ فرقی با هم ندارند. لذا اولین روزی که این مذهب تأسیس و تدوین شد، شیعه و دروغ، لازم و ملزوم هم شدند. اولش از دروغ شروع شد و بعد با دروغ همراه بود.

از آنجا که شیعه، زاده‌ی دروغ بود، به آن رنگ تقدس زدند و با کلمه‌ای به غیر از اسم خودش از آن تعبیر کردند و واژه‌ی «تقیه» را برایش به کار بردند. منظورشان از تقیه اظهار چیزی خلاف باطن است. در تمسک به تقیه چنان راه افراط را پیموده‌اند که آن را اساس دین خود و اصلی از اصول آن شمردند تا کار به جایی رسید که به یکی از ائمه‌ی خود نسبت دادند و محمد بن یعقوب کلینی آن را روایت می‌کند که: «تقیه جزو دین من و دین آباء و اجداد من است و کسی که تقیه ندارد ایمان هم ندارد». این حدیث را ابوجعفر، امام پنجم شیعیان گفته است.^۱

کلینی باز هم روایت کرده که ابوعمر اعجمی گفت: ابوعبدالله علیه السلام به من گفت: «ای ابوعمر، نه دهم دین، در تقیه است و کسی که تقیه نداشته باشد بی دین است»^۲. کلینی در صحیح خود از ابوبصیر روایت کرده که ابوعبدالله علیه السلام گفته است: تقیه جزو دین خدا است. گفتم: جزو دین خدا است؟ گفت: بله، به خدا قسم جزو دین خدا است»^۳.

این دین و عقیده‌ای است که دارند و تقیه چیزی جز کتمان حق و اظهار باطل نیست. آنان در این زمینه حدیثی وضع کرده‌اند که سلیمان بن خالد می‌گوید:

۱- الکافی فی الأصول (باب تقیه)، ایران، ج ۲، ص ۲۱۹. همان، هند، ج ۱، ص ۴۸۴.

۲- همان، ایران، ج ۲، ص ۲۱۷. همان، هند، ج ۱، ص ۴۸۲.

۳- همان، ایران، ج ۲، ص ۲۱۷. همان، هند، ج ۱، ص ۴۸۳.

ابوعبدالله علیه السلام گفت: «ای سلیمان، شما بر دینی هستید، هر کس آن را کتمان کند خداوند به او عزت می دهد و هر کس آن را اظهار کند خداوند او را زبون می کند»^۱.
پس تکلیف این اعتقاد، با آیه ی:

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾
[المائدة: ۶۷].

چه می شود؟! معنای آیه چنین است: «ای فرستاده، آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است تبلیغ کن و اگر چنین نکنی پیام خدا را به مقصد نرسانیده ای». در جای دیگری می فرماید:

﴿فَأُصَدِّعُ بِمَا تُوْمَرُ وَأَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الحجر: ۹۴].

«آنچه را که به تو دستور داده می شود آشکار کن و از مشرکان روی بگردان». پیامبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع در حالی که دین خود را اعلان و کلمه اش را اظهار می کرد فرمود: «ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم، قال: اللَّهُمَّ فَاشْهَدْ، فليبلغ الشاهد الغائب، فرب مبلغ أوعى من سامع»^۲: «آیا پیام را رساندم؟ آیا تبلیغ انجام شد؟ همه گفتند: بله، فرمود: خدایا، گواه باش. پس حاضران پیام را به غائبین برسانند. چه بسا کسانی که بعداً پیام مرا دریافت می کنند، آن را از حاضران بهتر بفهمند».

در جایی دیگر فرمودند: «نَصَّرَ اللَّهُ امراً سمع منا شيئاً فبلغه كما سمعه، فرب مبلغ أوعى له من سامع»^۳: «خداوند کسی را شاداب گرداند که از ما چیزی شنید و به دیگران چنان که شنیده بود رساند. چه بسا کسانی که بعداً پیام مرا می شنوند از کسانی که پیام مرا می رسانند آگاه تر باشند و بهتر بفهمند».

همچنین فرمودند: «بلغوا عني ولو آية»^۴: «از من به دیگران برسانید حتی اگر یک آیه هم بوده باشد».

خداوند پیامبران خود را با این فرموده ی خود:

۱- همان، ایران، ج ۲، ص ۲۲۲. همان، هند، ج ۱، ص ۴۸۵.

۲- متفق علیه.

۳- بخاری آن را روایت کرده است.

۴- بخاری آن را روایت کرده است.

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ [الأحزاب: ۳۹].
 ستوده است. یعنی «کسانی که پیام‌های خداوند را می‌رسانند و از او بیم دارند و از احدی جز خدا کمترین هراسی ندارند».

همچنان که یاران پیامبر ﷺ را با این فرموده‌ی خود:

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾ [۳۳] لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ [الأحزاب: ۲۳-۲۴].

«در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند. هدف این است که خداوند صادقان را بخاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هرگاه اراده کند عذاب نماید یا (اگر توبه کنند) توبه آنها را بپذیرد؛ چرا که خداوند آمرزنده و رحیم است.»

ستوده است.

در جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَلَا يَخَافُونَ يَوْمًا لَا بَأْسَ﴾ [المائدة: ۵۴] «و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌هراسند».

همچنین منافقان را به دلیل دروغگویی، نکوهش کرده است و فرموده:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾ [المنافقون: ۱].

«وقتی منافقان به پیش تو می‌آیند می‌گویند ما شهادت می‌دهیم که تو فرستاده‌ی خداوند هستی و خدا می‌داند که تو فرستاده‌ی او هستی و خدا شهادت می‌دهد که منافقان دروغگو هستند».

اوصاف منافقان را چنین بیان فرموده:

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَٰئِطِنِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَءُونَ﴾ [البقرة: ۱۴].

«وقتی منافقان به مؤمنان برسند، می‌گویند ایمان آورده‌ایم و وقتی با شیاطین (و سران) خود خلوت کنند، گویند ما با شما هستیم. جز این نیست که ما تنها مسخره‌کننده [مؤمنان] هستیم».

سپس سزای منافقان را بیان فرموده است:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۴۵].

«منافقان در پایین‌ترین قسمت آتش قرار دارند و هرگز برایشان کمکی نخواهی یافت».

پیامبر خدا نیز، از دروغ نهی کرده و آن را نکوهش کرده است و همواره دستور به راستگویی داده و آن را ستوده است. بخاری و مسلم این حدیث را روایت می‌کنند که حضرت فرموده است: «علیکم بالصدق فإن الصدق یهدی إلى البر، وإن البر یهدی إلى الجنة، وما یزال الرجل یصدق ویتحری الصدق حتی یکتب عند الله صدیقاً، وإیاکم والکذب فإن الکذب یهدی إلى الفجور، وإن الفجور یهدی إلى النار، وما زال الرجل یکذب ویتحری الکذب حتی یکتب عند الله کذاباً» «ملتزم به راستگویی باشید؛ زیرا راستگویی آدمی را به نیکویی هدایت می‌کند و نیکویی و نیکوکاری آدمی را به بهشت می‌رساند و اگر شخصی همواره راست‌گفتار باشد و راستگویی را پیشه کند نزد خداوند اسم او صدیق (بسیار راستگو) نوشته می‌شود و از دروغ پرهیزید؛ زیرا دروغ انسان را به گناه و نافرمانی هدایت می‌کند و گناه و نافرمانی آدمی را به دوزخ می‌کشاند، و اگر شخصی همواره دروغگو باشد و دروغگویی را پیشه کند، نزد خدا اسم او کذاب (بسیار دروغگو) نوشته می‌شود». (بخاری و مسلم روایتش کرده اند).

سفیان پسر عبدالله ثقفی گفته است که از پیامبر شنیدم می‌فرمود: «کبرت خیانة أن تحدث أخاک حديثاً هو لك به مصدق وأنت به کاذب» «اینکه تو با برادرت صحبت کنی و او تو را تصدیق کند و تو به او دروغ بگویی، خیانت بسیار بزرگی است»^۱.

تقیه، دین و شریعت شیعیان است

آنچه که گذشت عقیده‌ی مسلمانان بود که به دستور خداوند و سفارش پیامبر خدا ﷺ، آن را باور دارند، اما شیعه دروغ را در اعتقادات خود گنجانده‌اند و حتی جزو اعتقادات اساسی خود می‌شمارند. شیخ صدوق و شیخ محدثان شیعه، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، در رساله‌ی معروف خود «اعتقادات» می‌گوید:

تقیه واجب است و هر کس آن را ترک کند چنان است که نماز را ترک کند. تقیه تا زمان ظهور مهدی واجب است و از میان برداشتن آن جائز نیست هر کس قبل از ظهور مهدی، تقیه را ترک کند، بی‌گمان از دین خدا خارج شده و از امامیه به شمار نمی‌آید و از دین آنان خارج است و با ترک تقیه، با خدا و رسول خدا ﷺ و ائمه مخالفت کرده است. از امام صادق سؤال شد که معنی آیه‌ی: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳] چیست؟ گفت: «یعنی گرامی‌ترین شما نزد خدا کسی است که بیشتر تقیه کند»^۱.

آخر چگونه جزو اعتقاداتشان به شمار نرود؟ آنان در این باب نیز، دروغ را به پیامبر خدا ﷺ نسبت داده‌اند که گویا فرموده است: «مثال مؤمنی که تقیه نکند، همچون جسدی است که سر نداشته باشد»^۲.

از نخستین امام معصوم شان - به زعم خودشان - علی ابن ابی طالب، نقل کرده اند: «تقیه از برترین اعمال مؤمن است، که با آن خود و برادرانش را از فاجران مصون می‌دارد»^۳.

از امام سوم، حسین بن علی، نقل کرده‌اند که: «اگر تقیه نبود دوست و دشمن از هم شناخته نمی‌شدند». انگار دروغ ملاک شناختن شیعه است^۴.

از امام چهارم، علی بن حسین، نقل کرده‌اند که: «خداوند هر گناهی را بر مؤمن می‌بخشد جز دو گناه: یکی ترک تقیه - وای بر این گناه! - دوم حقوق برادران»^۵.

۱- اعتقادات (فصل تقیه)، ایران، ۱۲۷۴هـ.

۲- تفسیر عسکری، هند، جعفری، ص ۱۶۲.

۳- همان، ص ۱۶۲.

۴- همان، ص ۱۶۲.

۵- همان، ص ۱۶۴.

از امام پنجم شان، باقر، نقل کرده‌اند که: «راستی، چه چیزی به اندازه‌ی تقیه، مایه‌ی روشنی چشم من است. بی‌گمان تقیه بهشت مؤمن است»^۱.
در جای دیگری گفته است: «به ظاهر با آنها همنشینی کنید و در باطن مخالف باشید»^۲.

از امام ششم، جعفر بن باقر ملقب به صادق با کنیه‌ی ابوعبدالله، نقل کرده‌اند که خطاب به حبیب (نام راوی) گفته است: «ای حبیب، در دنیا هیچ چیز نزد من به اندازه‌ی تقیه محبوب نیست. ای حبیب! هرکس تقیه داشته باشد خداوند درجه‌اش را بلند خواهد کرد و هر کس تقیه نکند خداوند او را پایین نگه می‌دارد»^۳.

۱- الکافی فی الأصول (باب تقیه)، ایران، ج ۲، ص ۲۲۰.

۲- نمی‌دانیم چرا لطف الله صافی به آقای محب‌الدین خطیب به خاطر آنچه که صادقانه در این باره در رساله‌ی خویش نوشته است، اعتراض می‌کند؟ عین عبارت خطیب چنین است: «اولین چیزی که مانع وحدت و نزدیکی میان ما و شیعیان است، چیزی است به نام تقیه؛ چون شیعه دینی است که برایشان جایز می‌داند که آنان برخلاف آنچه که در باطن دارند، برای ما آشکار کنند در نتیجه انسان ساده دل از ما گول حرف هایشان را بخورد که آنان به وحدت و نزدیکی تمایل دارند، حال آنکه اصلاً این را نخواسته و آن را نمی‌پسندند و بدان عمل نمی‌کنند. (الخطوط العریضة) (ص: ۸ و ۹ ط ۶). آیا در این روایت که در صحیح شان «اصول کافی» از امام خود روایت کرده اند، چیزی غیر از سخنان خطیب وجود دارد؟
پس منظور آقای صافی از این سخن چیست: «آیا مورد مسخره‌ی مردم قرار نمی‌گیرد کسی که می‌گوید: شیعه چون قائل به تقیه هستند، هیچ اقرار و اعترافی در عقایدشان از آنان پذیرفته نمی‌شود؛ چون آنان خلاف باطن خود چیزی را اظهار می‌کنند؟» (مع الخطیب، اثر صافی، ص: ۲۶ ط ۱).

چه کسی مورد مسخره‌ی مردم قرار می‌گیرد پس از آنکه اقوال ائمه‌ی شیعه را شناخت؟ آیا آقای صافی گمان می‌کند که در دنیا کسی جز خودشان از اهداف و نیات و اسرارشان علم و اطلاع ندارد تا در نتیجه بتوانند کسانی را فریب دهند؟ یا آقای صافی گمان می‌کند که همه‌ی مردم بی‌خبرند؛ مثل فلان شیخ مصری، که شیعه توانست فریبش دهد و آقای صافی درباره‌اش می‌گوید که او از خطیب آگاه تر و با بصیرت تر است؟ در حالی که ای آقای صافی! لازم نیست هر کس به مناصب و درجاتی برسد، لزوماً عالم و آگاه و ماهر باشد؛ چون چه بسا عالمی بوده‌اند که به خاطر سخن حق و دوری از باطل، به دنیا و تعلقات آن نرسیدند.

۳- الکافی فی الأصول، ایران، ج ۲، ص ۲۲۰.

۴- همان، ص ۲۱۷.

اینکه آقای صافی اظهار داشته که تقیه از نظر سنی‌ها نیز جایز است، این جز افترای باطل و تهمت بزرگ چیز دیگری نیست؛ چون اهل سنت تقیه‌ی شیعه‌ها را برای احدی از مسلمانان نه خودشان و نه دیگران جایز نمی‌دانند. حاشا لله اگر ظاهر آنان خلاف باطن شان و گفتارشان خلاف اعتقادشان باشد. چون آنان از دیرباز به صداقت و راستگویی و امانت و وفاداری معروف بوده‌اند، ولی شیعیان دیانت شان آنان را از این خصلت‌های والای انسانی منع می‌کند. این چیزی است که امامان شان بدان اعتراف کرده و در کتاب‌هایشان روایت شده است؛ کلینی از عبدالله بن یعفور روایت کرده که گوید: به ابوعبدالله گفتیم: «من با مردم رفت و آمد می‌کنم، بسیار در شگفتم از افرادی که شما را دوست می‌دارند و فلانی و فلانی را دوست می‌دارند و آنان صداقت و امانت و وفاداری دارند، ولی افراد دیگری هستند که شما را دوست می‌دارند و آن امانت و صداقت و وفاداری را ندارند. راوی گوید: ابوعبدالله نشست، پس همچون انسان خشمگین رو به من کرد و سپس گفت: کسی که به ولایت امامی که از جانب خدا نیست، از خدا اطاعت کند، دین ندارد».

(الکافی فی الأصول (ص: ۱۲۳۷ ج ۱ ط الهند).

بنگر ای آقای صافی! این چیزی است که در گذشته گفته‌اند. این فضیلتی است که دشمنان بدان گواهی داده‌اند.

اهل سنت کسانی‌اند که احمد بن حنبل؛ منادی حق، و مالک بن انس؛ آشکار کننده‌ی صدق و راستی، و ابوحنیفه؛ اعلان کننده‌ی آنچه که باور داشت، و ابن تیمیه، شمشیر بران کشیده شده، و ابن حزم، در هم کوبنده‌ی باطل و مردانی که تاریخ را از قربانی و فداکاری و جرأت و شهامت شان پُر کرده‌اند، پرورده‌اند در حالی که امامان شیعه همان طور که از آنان روایت می‌کنند و به آنان نسبت می‌دهند- در غارها پنهان بودند و خودشان را با روپند می‌پوشاندند و خود را زیر نقاب پنهان می‌کردند و به دروغ پناه می‌بردند. اینان کجا و آنان کجا؟ آنان، کسانی بودند که جریر درباره شان می‌گوید:

أولئك آبائي فجئني بمثلهم إذا جمعنا يا جرير المجمع

«آنان پدران من هستند، ای جریر! مانند آنان را برایم بیاور هر گاه تمام انسان‌های آزاده و دلیر را جمع کردی».

پس ای آقای صافی! با فریب و نیرنگ تو مسلمانان فریب نمی‌خورند و مسلمانان نمی‌توانند گول چنین فریبی بخورند.

وحدت و یکپارچگی با صداقت و اخلاص یک طرف و دروغ و نیرنگ طرف دیگر ممکن نیست، بلکه باید اخلاص و صداقت از هر دو طرف باشد. و این جز با برائت و بی‌زاری جستن از مسلک تقیه تحقق نمی‌یابد. معلوم است که در صورت تمسک جستن به تقیه و تعصب برای آن و دفاع از آن، امکان تحقق وحدت وجود ندارد.

از امام هفتم، موسی بن جعفر نقل است که گویا به یکی از مریدانش، علی بن سوید، نوشته است: «آنچه را که از ما به تو می‌رسد یا به ما نسبت داده می‌شود، مگو که باطل است، حتی اگر خلاف بود و می‌دانستی؛ زیرا تو نمی‌دانی من فلان قضیه را چرا چنین و چنان گفته‌ام یا در چه وضعی قرار داشته‌ام به آنچه به تو خبر می‌دهم یا خواهیم داد، ایمان بیاور و هر چیزی را از تو خواستیم که پنهان کنی، فاش مکن»^۱.

از امام هشتم، علی بن موسی رضا نقل کرده‌اند که: «کسی که تقیه ندارد، ورع ندارد و بی‌دین است و کسی که تقیه را رعایت نکند، ایمان ندارد و ارجمندترین شما نزد خدا کسی است که بیشتر تقیه کند. گفتند: ای فرزند پیامبر، تا کی باید تقیه کند؟ گفت: تا آن وقت معین که ظهور مهدی است. هر کس قبل از ظهور مهدی تقیه را ترک کند از ما نیست»^۲.

این عقیده‌ی شیعه است درباره‌ی دروغ که آن را این چنین مقدس می‌شمارند و در آن غلو می‌کنند.

آیا پس از این، کسی می‌تواند به آنان اعتماد کند و حرفشان را باور کند یا با آنها همراه شود و متحد گردد؟! چه راست گفته عالم شیعه مذهب هندی «امداد امام» که گفت: «مذهب امامی و مذهب اهل سنت دو چشمه هستند و دو مسیر متفاوت دارند و تا قیامت هم چنین خواهند بود. دور از هم جریان دارند و اجتماعشان ممکن نیست»^۳.

خطیب رحمته در عنوان رساله‌اش چه درست گفته است: «خطوط پهن برای پایه‌هایی که دین شیعه‌ی امامی اثناعشری بر آنها بنا شده است، و محال بودن نزدیکی میان آن و میان اصول اسلام و تمام مذاهب و فرق آن».

آخر چگونه ممکن است راست و دروغ و راستگو و دروغگو کنار هم قرار گیرند، آن هم نه یک دروغگوی عادی بلکه دروغگویی که دروغ را یک ضرورت می‌پندارد و معتقد است که هر کجا خواست با کمترین توجیه می‌تواند دروغ بگوید؛ افزون بر این باور دارد که دروغ، از بزرگترین طاعات است.

۱- کشی، رجال، کربلای عراق، ص ۳۵۶، ضمن شرح حال علی بن سوید.

۲- اردبیلی، کشف الغمة، ص ۳۴۱.

۳- مصباح الظلم (به زبان اردو)، هند، صص ۴۱ و ۴۲.

تقیه چیزی جز دروغ محض نیست

بعضی از شیعه، اظهار داشته‌اند که منظورشان از تقیه دروغ نیست، بلکه مراد از آن، پنهان کردن موضوع یا امری است که جان در گرو پنهان کردن آن است. اما حقیقت چیز دیگری است و باز در این سخن هم، دروغ گفته‌اند؛ زیرا در تقیه قصد دارند که دروغ بگویند و تنها منظورشان دروغ و نیرنگ و تظاهر به چیزی است که باور ندارند. این هم شواهد و دلایل آن:

محمد بن یعقوب کلینی در صحیح خود «الکافی فی الفروع» از ابو عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که: «مردی از منافقان مرد. حسین بن علی در تشییع جنازه‌ی او شرکت کرد. شخصی از طرفدارانش به حسین رسید. حسین به او گفت: فلانی، کجا می‌روی؟ گفت: از جنازه‌ی این منافق فرار می‌کنم تا بر جنازه‌اش نماز نگرارم. حسین به او گفت: تو در طرف راست من بایست و هر چه گفتم تو هم تکرار کن. وقتی امام بر او تکبیر گفت، حسین گفت: الله اکبر، خدایا، بر این مرده، هزار نفرین تباه‌کننده بفرست. خدایا، بندهات را در میان بندگان و سرزمین هایت سزا ده و او را به حرارت آتش برسان و شدیدترین عذابت را به او بچشان؛ زیرا او از دشمنانت پشتیبانی می‌کرد و با دوستانت دشمنی می‌کرد و با خانواده‌ی پیامبرت کینه داشت»^۱.

شبهه این دروغ را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم نسبت داده‌اند. گفته‌اند که ابو عبدالله علیه السلام گفت: «وقتی عبدالله بن ابی بن سلول مُرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر سر جنازه‌ی او حاضر شد. عمر بن خطاب به پیامبر گفت: مگر خداوند تو را از ایستادن بر قبر او نهی نکرده است؟! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سکوت کرد؛ دوباره عمر گفت: ای رسول خدا، مگر خداوند تو را از ایستادن بر سر قبر او نهی نکرده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عمر گفت: وای بر تو! تو نمی‌دانی که چه چیزی گفتم؟! من گفتم: خداوندا، درونش را از آتش پر کن. قبرش را هم از آتش پر کن و به آتش جهنمش بفرست. ابو عبدالله علیه السلام گفت: عمر با اصرار خود پیامبر را ناچار به اظهار چیزی کرد که مایل نبود آن را اظهار کند»^۲.

این عقیده‌ی شیعه است درباره‌ی تقیه. گویا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عوام فریبی می‌کند و به ظاهر برای منافقی استغفار می‌کند که خداوند منع کرده است. همچنین مخالفت با

۱- الکافی فی الفروع (جناز، باب الصلاة علی الناصب) ایران ج ۳، ص ۱۸۹. همان، هند، ج ۱، ص ۹۹.

۲- همان، ص ۱۸۸.

اوامر و نواهی خداوند را اظهار می‌کند؛ زیرا در آنجا کاری را انجام می‌دهد که با آنچه اصحاب او می‌کردند و از پیامبر ﷺ می‌دیدند، متفاوت بود و نمی‌دانستند که پیامبر آن شخص منافق را نفرین می‌کند یا برایش دعای خیر می‌کند. پیامبر ﷺ شخصی را نفرین می‌کرد که یارانش برای او از خدا طلب رحمت می‌کردند. و این بدین معناست که نهان و آشکار پیامبر ﷺ یکی نیست و ظاهرش با باطنش فرق دارد. صدها بار پناه بر خدا! می‌توانی سؤال کنی: چه چیزی تا این اندازه پیامبر را می‌ترساند که از روی اجبار برای منافقی نماز میت بگزارد؟ با آن که در آن زمان اسلام قوی بود و عبدالله بن ابی تنها از ترس شوکت اسلام بود که نفاق می‌کرد، آن هم برای بهره‌مند شدن از منافع و فوائد اسلام. در واقع شیعه این افترا را تنها برای اثبات عقیده‌ی پلید خود ساخته و پرداخته‌اند تا نشان دهند که حتی پیامبر ﷺ هم مثل امامان شیعه به قانون تقیه (دروغ) عمل می‌کرده است.

این است تقیه‌ای که ادعا می‌کنند مایه‌ی حفظ جان و مایه‌ی آرامش است. پس آیا جای شک هست که این تقیه عین نفاق و دروغ است؟

روایت دیگری هست که تصریح می‌کند به این که تقیه نفاق محض است. کلینی در کتاب «الروضة من الکافی» به نقل از محمد بن مسلم روایت می‌کند که می‌گوید: «نزد ابوعبدالله رفتم. ابوحنیفه هم پیش او بود. به او گفتم: فدایت شوم، خواب عجیبی دیدم. ابوعبدالله به من گفت: ای پسر مسلم! خوابت را بازگو کن، عالم تعبیر خواب نشسته است و با دست خود به ابوحنیفه اشاره کرد. گفتم: در خواب دیدم که وارد خانام شدم. ناگهان همسرم خارج شد و به استقبال آمد و گردوی بسیار بر من نثار کرد. من از این خواب بسیار تعجب کردم. ابوحنیفه گفت: تو مردی هستی که در موضوع ارث همسرت با عده‌ای آدم فرومایه طرف هستی و پس از زحمات شدید و تلاش‌های زیاد به حقات می‌رسی. ابوعبدالله گفت: ای ابوحنیفه! به خدا قسم تعبیر درست کردی. محمد بن مسلم گفت: ابوحنیفه از نزد ابوعبدالله بیرون رفت. به او گفتم: فدایت شوم، من از تعبیر این دشمن خوشم نیامد. گفت: ابن مسلم، خدا به تو بدی ندهد. تعبیر ما با تعبیر آنان یکی نیست. تعبیر او درست نبود. محمد بن مسلم گفت: به او گفتم: فدایت شوم! پس تکلیف فرمایش تو که گفتمی درست گفتمی و سوگند

هم خوردی چه می‌شود؟ در جواب گفت: من برای نادرستی تعبیرش سوگند خوردم»^۱.

معلوم است که امام ابوحنیفه صاحب قدرت و شوکتی نبود تا ابو عبدالله جعفر از او ترسی داشته باشد، بلکه درباریان و صاحبان حکم از وی نفرت داشتند. گذشته از این ابوحنیفه از ابو عبدالله نخواست که او را ستایش کند و جواب سؤال کننده را به او واگذار کند، بلکه ابو عبدالله، خودش او را ستایش کرد و محمد بن مسلم را به سوی ابوحنیفه راهنمایی کرد و وقتی ابوحنیفه رحمته خواب محمد بن مسلم را تعبیر کرد، ابو عبدالله آن را تأیید کرد و سوگند هم خورد، اما پس از بیرون رفتن ابوحنیفه، ابو عبدالله او را در تعبیر خواب تخطئه و خود را از او تبرئه کرد. آیا این کار، غیر از نفاق نام دیگری دارد؟.

مانند این رفتار درباره‌ی آیه‌ای از کتاب خدا نیز، آمده است. موسی بن اشیم گوید: «در خدمت ابو عبدالله بودم. یک نفر از او درباره‌ی آیه‌ای سؤال کرد، او جوابش را داد و مرد دیگری درباره‌ی همان آیه از ابو عبدالله پرسید و برخلاف پاسخ اول، جوابش را داد. در این وقت، آنچه خدا می‌خواست به قلبم راه پیدا کرد، تا حدی که انگار قلبم را با کارد می‌شکافند. پیش خود گفتم: ابوقتاده را در شام ترک کردم در حالی که در یک «واو» هم اشتباه نمی‌کرد و آدمم نزد این شخص که چنین خطای فاحشی می‌کند. من در این افکار بودم که یکی دیگر وارد شد و باز هم از همان آیه از ابو عبدالله سؤال کرد و برخلاف دو پاسخ قبلی جواب داد^۲. من دیگر آرام گرفتم و متوجه شدم که امام تقیه می‌کند»^۱.

۱- الکافی، ایران، ج ۸، ص ۲۹۲.

۲- پس منظور آقای صافی از این سخن چیست: «آیا مورد مسخره‌ی مردم قرار نمی‌گیرد کسی که می‌گوید: شیعه چون قائل به تقیه هستند، هیچ اقرار و اعترافی در عقایدشان از آنان پذیرفته نمی‌شود؛ چون آنان خلاف باطن خود چیزی را اظهار می‌کنند؟» (مع الخطیب، فی خطوطه العریضة، اثر صافی، ص: ۲۶).

آقای صافی! چه کسی مورد مسخره‌ی مردم است: شیعه یا کسانی که از شیعه انتقاد می‌کنند؟ حق با خطیب است که می‌گوید: اولین مانع وحدت و نزدیکی صادقانه میان ما و شیعیان، چیزی است به نام تقیه ... آیا خطیب در این گفتار راستگو نیست؟ شیعه درباره‌ی این روایت از امام معصوم شان، ابو عبدالله، جعفر که در کتاب صحیح شان «کافی» آمده است، چه می‌گویند، به

کاش می‌دانستم صاحبان انصاف درباره‌ی آن کار چه می‌گویند؟ و این چه نوع تقیه است که امام می‌کند؟ و با این ضد و نقیض گویی چه شری را دفع کرده و از کدام مصیبت نجات یافته است و بر چنین کسی که چنین اعتقادی دارد، چگونه می‌توان در مسائل دینی و دنیوی اعتماد کرد؟ و اساساً چنین کسی را می‌توان بر کتاب یا سنت امین دانست؟ و چه کسی می‌داند که او چه وقت تقیه می‌کند و چه وقت تقیه نمی‌کند؟

آیا این عمل، فساد ایجاد کردن در دین و ویران کردن اساس و پایه‌ی اسلام و بازی به آیات کتاب خدا نیست؟! افزون بر این، - به گفته‌ی شیعه - ائمه‌ی آنان از روی تقیه، حلال را حرام و حرام را حلال می‌کردند. ابان پسر تغلب یکی از راویان کافی روایت می‌کند و می‌گوید: «از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که گفت: پدرم در زمان بنی‌امیه فتوی می‌داد که هر باز و شاهینی که شکار شود حلال است و این فتوی از روی تقیه بود و من از بنی‌امیه تقیه نمی‌کنم و آن دو حرام اند»^۲.

درباره‌ی این سخن چه چیزی ممکن است گفته شود؟ به عبارت دیگر چه حکمی دارد؟ آیا جز آن است که درباره‌ی یک سوال، امامی! فتوی به حرام بودن و دیگری فتوی به حلال بودن داده است؟ ای بندگان خدا، آیا این دین و شریعت است؟ آیا درست است برای یک فرد عوام که به حلال بودن یک حرام فتوی دهد، در حالی که در معتقدات خود آن را حرام بشمارد؟

یعنی برای یک عامی که کمترین اعتقادات را دارد، این جایز نیست چه رسد به امام معصوم که جایز باشد چنین فتوایی بدهد. این فرموده‌ی خداوند متعال است که می‌فرماید:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ [الأعراف: ۳۲].

گونه‌ای که امام در یک آیه به خاطر تقیه جوابهای مختلفی می‌دهد آن گونه که تصریح می‌کنند...

۱- الکافی فی الأصول، هند، ج ۱، ص ۱۶۳.

۲- الفروع من الکافی، باب «صيد البزاة والصقور وغير ذلك»، چاپ ایران، ج ۶، ص ۲۰۸. همان، چاپ هند، ج ۲، ص ۸۰.

«بگو زینتی را که خداوند از اشیای پاکیزه به عنوان روزی برای بندگان خود برآورده، چه کسی حرام کرده است؟!»!

خداوند در نکوهش یهود و نصاری فرموده است:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱].

«علما و راهبان خود را به جای خدا ارباب قرار دادند». پیامبر صادق و امین ع و امین ع

این آیه را این گونه تفسیر کرده است: «کأنوا إذا أحلوا لهم شيئاً استحلوه، وإذا حرموا عليهم شيئاً حرموه»^۱ «چنان بودند که هر گاه علما و راهبان چیزی را برایشان حلال می کردند، آنان هم آن چیز را حلال می شمردند و هر گاه چیزی را بر آنان حرام می کردند، آنان نیز آن را حرام می دانستند».

خداوند سبحان بیان فرموده که حلال کردن و حرام کردن چیزی مخصوص خداست و حتی پیامبر اکرم ع نمی تواند این کار را بکند؛ آنجا که می فرماید:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحْرَمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ [التحریم: ۱] «ای پیامبر، چرا چیزی را که

خداوند بر تو حلال کرده بر خود حرام می کنی؟!».

آخر باقر چگونه می تواند حلال را حرام و حرام را حلال کند؟ تازه شیعه این حق خدایی را تنها به باقر نداده اند، بلکه همه ی امامان معصوم شیعه می توانند حلال را حرام و حرام را حلال کنند.

محدث بزرگ شیعه ابوعمرو کشی در کتاب خود از حمدویه نقل می کند که گفته است: محمد بن حسین از حکم بن مسکین ثقفی برای ما نقل کرد و گفت که ابوحمزه معقل عجلی از عبدالله بن ابی یعفور برایم نقل کرد و گفت که به ابو عبدالله جعفر گفتم: «به خدا قسم، اگر اناری دو نصف کنی نصفی حلال و نصف دیگر را حرام کنی، آن که گفته ای حرام، حرام است و آن که گفته ای حلال، حلال است. (آیا ابو عبدالله این گفتار را بر او انکار کرد و کارش را رد کرد؟ هرگز! بلکه گفت:) خداوند تو را رحمت کند! رحمت کند!» حقی را که خداوند درباره ی ما فرض کرده است، کسی جز عبدالله بن یعفور ادا نکرده است»^۲. یعنی تنها او حق ما را ادا کرده است.

۱- ترمذی و احمد و بیهقی در سنن خود آن را روایت کرده اند.

۲- رجال الکشی به روایت ابو محمد الشامی، ص ۲۱۵.

این چنین به مردم امر می‌کردند که آنها را خدای قرار دهند تا آنان را بپرستند تا هر چه را بخواهند حلال و حرام کنند.

امام نهم شیعیان به این موضوع تصریح کرده آن‌گاه که از او درباره‌ی علت اختلاف شیعه سؤال شد، گفت: «امامان آنان هر چه را بخواهند حلال و هر چه را بخواهند حرام می‌کنند». آیا برای کسی که چنین اعتقادی دارد بعید به نظر می‌آید که در دیگر امور دروغ بگوید؟ کسی که در حلال و حرام مورد اعتماد نیست، چگونه در امور مباح می‌توان به او اعتماد کرد؟ گذشته از این چه چیز باقر را مجبور کرده بود که چنین فتوایی صادر کند؟ آیا از سخنان جعفر چنین بر نمی‌آید که فتوای پدرش به خاطر جلب رضایت سلاطین اموی بوده است؟! زیرا او می‌گوید: پدرم در زمان بنی‌امیه فتوا می‌داد. اگر چنین بوده شیعه درباره‌ی او چه می‌گویند که نزد آنان ثابت شده که جابر می‌گوید که پیامبر ﷺ فرموده است: «من أرضی سلطاناً بسخط الله خرج من دین الله»^۱ «هر کس سلطانی را با خشم خدا راضی کند از دین خدا خارج می‌گردد». آیا شیعه حلال کردن حرام را از موجبات خشم خدا نمی‌شمارد؟ پس علی بن ابی طالب در خطبه‌هایش -طبق پندار شیعه- چه می‌گوید که گفته است: «ایمان آن است که راستگویی را، اگرچه برایت زیان داشته باشد، بر دروغ ترجیح دهی، حتی اگر دروغ به نفع تو باشد»^۲. آیا در اینکه تقیه دروغ محض است، کسی تردید دارد؟

چند مثال برای اثبات اینکه تقیه دروغ محض است

برای این مطلب مثالهای زیادی وجود دارد؛ از جمله: سلمه پسر محرز گفت که به ابوعبدالله گفتم: «یک مرد ارمنی مُرده و برای من وصیت کرده است. ابوعبدالله گفت: ارمنی چیست؟ گفتم: یک «نبطی» از نبطی‌های کوه‌نشین مُرده و تَرک‌هی خود را برای من وصیت کرده و یک دختر هم به جا گذاشته است. در جواب به من گفت: نصف کل میراث را به دختر بده. سلمه گوید: این قضیه را به زراره خیر دادم. زراره به من گفت: از تو تقیه کرده است. مال از آن دختر است. سلمه گوید: باری دیگر نزد ابوعبدالله رفتم و گفتم: خداوند اصلاح کند! یاران ما گمان کرده‌اند که تو از من تقیه کرده‌ای.

۱- الکافی فی الأصول، باب «من أطاع المخلوق فی معصية الخالق»، چاپ ایران، ج ۳، ص ۳۷۳.

۲- نهج البلاغه، چاپ بیروت، ج ۲، ص ۱۲۹.

گفت: به خدا قسم از تو تقیه نکرده‌ام، ولی من بر سر تو تقیه کردم. آیا کسی به قضیه پی برده است؟ گفتم: خیر. گفت: بقیه را هم به دختر بده»^۱.

در این فتوی ابو عبدالله نصف مال را به سلمه پسر محرز داده و او را از نصف دیگر محروم کرده است. به ناچار یکی از دو حالت وجود دارد: یا حق دارد نصف را بگیرد یا حق ندارد. اگر حق نداشت چگونه اول نصف را به او داده بود و اگر حق داشت چرا بار دوم پشیمان شد و فتوایش را پس گرفت؟ گذشته از این، چه چیزی بود که امام تا آن حد از آن می‌ترسید، در حالی که رفیق و مقلدش زراره ترسی کمتر از او داشت؟ آیا این درست است که یکی بی‌بهبانه، تقیه کند یا بهتر بگوئیم دروغ بگوید یا در دین خدا برخلاف قول خدا و رسول خدا فتوی دهد؟ پرواضح است که مسائل میراث ربطی به اجتهاد ندارند، بلکه با نصوص ثابت می‌شوند. آیا کسی که نصوص را تغییر می‌دهد و تحریف می‌کند و برخلاف آنها فتوا می‌دهد، در مسائل دیگر می‌تواند مورد اعتماد باشد؟ روایت دیگری هم شبیه به این روایت هست که کلینی در (ص ۱۱۴) آن را در فروع روایت کرده است:

از عبدالله پسر محرز نقل است که گوید: «از ابو عبدالله درباره‌ی مردی پرسیدم که برای من وصیت کرده و یک دختر هم به جای گذاشته بود. در جواب گفت: به دختر نصف ترکه را بده و نصف دیگر را میان موالی تقسیم کن. برگشتم. سپس اصحاب ما گفتند: نه به خدا، به موالی چیزی نمی‌رسد. بعداً برای دومین بار نزدش رفتم و گفتم: اصحاب ما گفتند که چیزی به موالی نمی‌رسد، ابو عبدالله از تو تقیه کرده است. گفت: نه به خدا، از تو تقیه نکرده‌ام و لکن من بر تو ترسیدم که به نصف ترکه مؤاخذه شوی. اگر ترس نداری نصف دیگر را هم به دختر بده. خداوند در آینده به جای تو آن را ادا می‌کند»^۲.

از این دو روایت چنین برمی‌آید که شیعه دروغ را تنها به خاطر حفظ خود تجویز نمی‌کنند بلکه بدون هیچ ضابطه‌ای به دروغ عادت کرده‌اند. سؤال‌کنندگان، یعنی عبدالله بن محرز و سلمه، از خالص‌ترین شیعه‌ها و یاران امام معصوم بودند! و جعفر تصریح کرده و گفته است که از روی ترس فتوا نداده، بلکه از روی مصلحت و دروغ بوده است.

۱- الفروع فی الکافی، باب «میراث الولد»، چاپ ایران، ج ۷، ص ۸۶ و ۸۷. همان، ج ۳، ص ۴۸.

۲- الفروع فی الکافی، چاپ ایران، ج ۷، صص ۸۷ و ۸۸. همان، ج ۳، ص ۴۸.

ائمه‌ی شیعه تصریح کرده‌اند که تقیه چیزی جز دروغ صریح و محض نیست. ابوبصیر از ابوعبدالله (جعفر) روایت کرده که گفته است: «تقیه جزو دین خداست. گفتم: جزو دین خدا؟ گفت: آری، به خدا قسم جزو دین خداست. در قرآن آمده است که یوسف گفت: ای کاروان، به درستی شما دزد هستید» اما به خدا قسم چیزی ندزیده بودند.^۱

صریح‌تر از آن، حدیثی است که محدث شیعه کشی آن را روایت کرده که حسین بن معاذ بن مسلم نحوی از ابوعبدالله علیه السلام نقل کرده است که: «ابوعبدالله بن من گفت: به من خبر رسیده که تو در مسجد جامع می‌نشینی و برای مردم فتوی می‌دهی؟ وی گوید: گفتم: بله و خواستم در این زمینه قبل از رفتن به مسجد جامع از تو بپرسم. گاهی من در مسجد جامع می‌نشینم و یک نفر می‌آید و درباره‌ی چیزی از من می‌پرسد. وقتی بدانم اهل اختلاف است، به آنچه که خود آنها می‌گویند، فتوی می‌دهم. معاذ بن مسلم گفت: ابوعبدالله گفت: چنان کن، من هم چنان می‌کنم»^۲.

این امام شیعیان است - همان طور که چنین می‌گویند - که به مردم دستور می‌دهد که بر مردم دروغ نسبت دهند و آنان را بر این کار تشویق و ترغیب می‌کند. این کجا و این فرموده‌ی خداوند کجا که می‌فرماید:

﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹]؟

«از خدا بترسید و همراه صادقان و راستگویان باشید».

در جای دیگری می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ [الأحزاب: ۷۰].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید و سخن راست و محکم بگویید».

۱- الکافی فی الأصول، چاپ ایران، ج ۴، ص ۲۱۷.

۲- کشی، رجال، ص ۲۱۸. چگونه لطف الله صافی نظر شیعه در خصوص جایز بودن تقیه در زمانی که حاکمان ستمگر و سران ظالم بر سرزمین‌های اسلامی تسلط یافته اند، ادعا می‌کند؟ ... آیا آن موقع ستم و ظلمی در کار بوده تا اینکه ابوعبدالله به تقیه پناه ببرد؟ خیر بلکه به سوی دروغ صریح و سخن باطل پناه برده‌اند. به علاوه چه اجباری بوده اگر ابوعبدالله آنچه را که اول گفت، نمی‌گفت یا آنچه را که بعداً گفت، از همان اول می‌گفت؟ گذشته از این، وقتی ابوعبدالله با یاران و رفیقان و شاگردان و پیروان و مقلدانش این چنین رفتاری داشته باشد، با دیگران چگونه خواهد بود؟

ولی واقعیت امر این است که این جماعت تنها دروغ نمی گویند و بس، بلکه به دروغ گفتن دستور می دهند و آن را از برترین طاعات و وسیله‌ی نزدیکی به خدا به شمار می آورند و مذهب خود را بر اساس آن بنیان می گذارند. کتاب هایشان در زمینه‌ی حدیث و تفسیر، پُر از این دروغ‌ها و باطل گویی هاست.

به عنوان مثال کشی بیان می کند که ابوالحسن، موسی کاظم به یکی از پیروانش که در زندان بود، نامه ای نوشت که: «به خاطر ما به سوی راه پروردگارت دعوت کن کسانی را که امید اجابت این دعوت از آنان می رود و تنها به روش ما بسنده مکن، و با آل حضرت محمد ﷺ دوستی کن، و درباره‌ی آنچه که از ما به تو رسیده یا به ما نسبت داده شده، مگو که این باطل است، هر چند خلاف آن را بدانی؛^۱ چون تو نمی دانی که چرا آن را گفته‌ایم و به چه صورتی آن را تعریف کرده ایم»^۲.

بلکه این امامان، مردم را به تقیه و دروغ تشویق کرده اند؛ همان طور که از ابوعبدالله روایت شده که گوید: «هیچ یک از شما نماز فرض را سر وقتش نمی خواند و سپس همراه آنان نماز تحیه‌ی مسجد می خواند مگر اینکه خدا به خاطر آن بیست و پنج برابر پاداشش می دهد، پس به این کار رغبت داشته باشید»^۳.

آیا معقول است که آدمی سخنی مخالف نص قرآن و سنت بشنود و سپس درباره‌اش سکوت کند و بر او حکم بطلان ندهد، تنها به این دلیل که از این ائمه روایت شده است؟ زیرا برای حق بودن یک نظر کافی نیست که تنها کلام امام باشد و آن گاه مورد قبول قرار گیرد، بلکه هنگامی سخن پذیرفته می شود که با قرآن و سنت موافق باشد. اصل شریعت تنها و تنها کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ است. آیا ممکن است عاقلی کلامی متناقض بشنود و ببیند، سپس بگوید همه‌ی آن درست و حق است؟ با اینکه معلوم است حق هیچ وقت متعدد نخواهد بود و یکی از علامات دروغ، تناقض اقوال شخص و اختلاف آراء و نظرات اوست.

۱- رجال کشی، چاپ کربلای عراق، ص ۲۶۸، زیر شرح حال علی بن سويد السائی.

۲- پس آیا مرحوم خطیب حق نداشته که گفته است: تقیه مانع وحدت و نزدیکی میان ما و شیعه است؛ چون نمی دانیم آیا آنان راست می گویند یا دروغ؟ آیا اخلاص و صداقت دارند یا اینکه قصد خیانت و فریب را دارند؟.

۳- من لا یحضره الفقیه، باب «الجماعة»، ص ۱.

پس، هیچ قولی نزد شیعه وجود ندارد، مگر اینکه قول دیگری مخالف آن وجود دارد. حتی یک راوی ندارند که درباره‌اش دو قول وجود نداشته باشد. یکی می‌گوید فلان راوی موثق است و دیگری او را ضعیف می‌داند و نه تنها او را ضعیف می‌داند، بلکه او را به اسفل‌السافلین می‌برد و ملعون‌ترین ملعون‌ها به شمار می‌آورد.

راویان شیعه

بهترین مثال برای این بحث، محدث بزرگ شیعه و راوی بلند آوازه‌ی آنان، زراره بن اعین یار و یاور ائمه‌ی سه‌گانه: موسی، جعفر و باقر است. شرح حال نویسان شیعه او را در کتابهایشان ذکر می‌کنند و او را در صفحه‌ای تمجید و در صفحه‌ی دیگر نکوهش می‌کنند. یک بار او را جزو مخلص‌ترین مخلصها می‌شمارند و بار دیگر بدترین مردم می‌شمارند. مثلاً کشی در شرح حال زراره می‌گوید که ابوعبدالله گفت: «ای زراره، اسم تو در ردیف اسامی اهل بهشت است»^۱.

ابوعبدالله در جای دیگری می‌گوید: «محبوب‌ترین مردم نزد من چه زنده و چه مرده چهار تن هستند: یزید بن معاویه، زراره، محمد بن مسلم و احول. این چهار نفر در بین مردگان و زندگان برایم محبوب‌ترین اند»^۲.

ابوعبدالله (جعفر) گفت: «خداوند زراره را رحمت کند. اگر او و امثال او نبودند احادیث پدرم از بین می‌رفت»^۳. در جای دیگری می‌گوید: «کسی جز زراره نمی‌شناسم که نام ما و احادیث پدرم را زنده کرده باشد و اگر اینان نبودند احدی نبود که این را استنباط کند. اینان حافظان دین و امنای پدرم بر حلال و حرام خدا هستند و در دنیا و آخرت به سوی ما می‌شتابند»^۴.

سپس این همین زراره بن اعین است که خود همین جعفر از ابوحمزه از ابوعبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند که گوید: «گفتم:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا ءِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ [الأنعام: ۸۲].

«کسانی که ایمان آورده و ایمانشان را با ظلم نیامیخته‌اند». ابوعبدالله گفت:

۱- رجال کشی، چاپ کربلای عراق، ص ۱۲۲.

۲- رجال، کشی، ص ۱۲۳.

۳- رجال، کشی، ص ۱۲۴.

۴- رجال، کشی، ص ۱۲۵.

خداوند ما و تو را از این ستم به خود پناه دهد! گفتم: چه ظلمی؟ گفت: به خدا قسم این ستم آن است که زراره و ابوحنیفه و این قبیل اشخاص ایجاد کرده‌اند. گفتم: یعنی این ابوحمزه اهل زنا است؟! گفت: زنا تنها یک گناه است»^۱.

از زیاد بن ابی‌الحلال نقل است که گفته است: ابوعبدالله (جعفر) گفت: «لعنت خدا بر زراره باد! لعنت خدا بر زراره باد!»^۲.

لیث مرادی می‌گوید که از ابوعبدالله شنیدم که می‌گفت: «زراره جز بر گمراهی نمی‌میرد»^۳.

از علی قصیر روایت است که گفت: زراره بن اعین و ابوالجارود اجازه خواستند که خدمت ابوعبدالله بروند. ابوعبدالله گفت: «ای غلام! داخل بیارشان. این دو نفر زندگی و مرگ را از دست داده‌اند»^۴.

ابوعبدالله راجع به همان مردی که قبلاً درباره‌اش گفته بود: «اگر زراره نبود، احادیث پدرم از بین می‌رفت» و در جای دیگری گفت: «ای زراره! نام تو در میان اسامی اهل بهشت است»، این امامش چنین درباره‌اش می‌گوید، اما پشت سرش می‌گوید: این‌ها مسائل آل اعین (زراره) هستند و ربطی به دین من و دین پدرم ندارد»^۵.

همین زراره ابوالحسن موسی بن جعفر امام هفتم درباره‌اش می‌گوید: «به خدا قسم، زراره مهاجر به سوی خدا بود»^۶.

باز از ابومنصور واسطی نقل است که گفت: از ابوالحسن علیه السلام شنیدم که می‌گفت: «زراره در امامت من شک کرده بود و از خدا خواستم که او را هلاک گردانم»^۷.

جد ابوالحسن، ابوجعفر، باقر درباره‌ی زراره موقعی که از ابوجعفر درباره‌ی «هدایای حکام» پرسید و ابوعبدالله گفت: «اشکالی ندارد. سپس گفت: منظور زراره این است

۱- رجال کشی، صص ۱۳۱ و ۱۳۲، ضمن شرح حال زراره.

۲- رجال کشی، ص ۱۲۳، ضمن شرح حال زراره.

۳- رجال کشی، ص ۱۳۴.

۴- رجال کشی، ص ۱۳۵.

۵- رجال کشی، ص ۱۳۷.

۶- رجال کشی، ص ۱۳۹، ضمن شرح حال زراره بن اعین.

۷- رجال کشی، ص ۱۳۸.

که به هشام - خلیفه - خبر دهد که من هدایای سلطان را تحریم می‌کنم^۱. یعنی زراره خائن و از جاسوسان خلفای بنی‌امیه است. اما پسرش ابوعبدالله جعفر پس از وفات پدرش او را می‌ستاید. سپس او را نکوهش می‌کند. پس از آن پسر جعفر یعنی ابوالحسن موسی مدحش می‌کند با وجودی که پدرش، ابوعبدالله وقتی یکی از پیروانش پرسید: از چه وقت زراره را شناخته‌ای؟ گفت: به زراره اهمیت مده و اگر مریض شد به عیادتش مرو و اگر مُرد در تشییع جنازه‌اش شرکت مکن. راوی می‌گوید: با تعجب گفتم: زراره؟! ابوعبدالله گفت: زراره از یهود و نصاری و کسانی که می‌گویند خدایان سه نفر هستند، از همه بدتر است^۲.

این است حال قطبی از اقطاب شیعه که با سه نفر از ائمه بوده است و رأی هر سه نفر که از نظر شیعه جز با وحی الهام از طرف خدا سخن نمی‌گویند، درباره‌اش متفاوت است. چه راست فرموده است خداوند که:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ﴾

[الأنعام: ۹۳] «کیست ستمگرتر از کسی که بر خدا دروغ بندد یا بگوید به من وحی شده و در حقیقت به او وحی نشده باشد». در جای دیگری می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲] «اگر این

۱- رجال کشی، ص ۱۴۰، ضمن شرح حال زراره.

۲- نگا: رجال کشی، ص ۱۴۲، ضمن شرح حال زراره. نمی‌دانم چگونه حاشیه نویس کتاب «رجال کشی»، آقای احمد حسینی جرأت می‌کند که می‌گوید: «روایت‌هایی که مؤلف این کتاب درباره‌ی زراره می‌آورد، به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای درباره‌ی مدح و تمجید او و اشاره به جایگاه والا و منزلت عظیمش نزد امام جعفر صادق و پدرش و برتری او بر دوستانش در علم و دانش و نگهداری احادیث اهل بیت از نابودی و از بین رفتن می‌باشد، و دسته‌ی دیگر برعکس این می‌باشد و اینکه او انسانی دروغگو و ریاکار و وضع‌کننده‌ی احادیث است. چگونه جرأت می‌کند که می‌گوید: همانا نکوهش و تکذیب و تکفیر او تنها به خاطر دفاع از خود و حفظ جان و تقیه صادر شده، و اینکه این روایت‌ها از روی تقیه گفته شده است؟ (حاشیه‌ی رجال کشی، صص ۱۴۳ و ۱۴۴). آیا این تقیه است یا دروغ و نیرنگ؟ به مردی که در حضورش است چیزی می‌گوید و پشت سرش چیزی دیگر. به علاوه، چه چیزی ائمه را از زراره می‌ترساند؟ آیا او پادشاهی از پادشاهان بنی‌امیه است یا بنی‌عباس؟ او کسی جز یک شیعه‌ی ابوجعفر و ابوعبدالله و ابوالحسن نبود. پس چه چیزی ائمه را به تکفیر این مرد مجبور کرد؟ گذشته از این، زراره تا امروز مدار و قطب احادیث شیعه است.

قرآن از جانب کسی جز خدا بود، اختلاف زیادی در آن می‌یافتند». همچنین می‌فرماید:

﴿يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ [البقرة: ۹]

[۹].

«با خدا و مؤمنان نیرنگ می‌کنند، در حالی که فقط خودشان را فریب می‌دهند، و نمی‌فهمند». و فرمود:

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا

نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ﴾ [البقرة: ۱۴] «و وقتی به ایمان داران برسند گویند: ایمان آوردیم و وقتی پیش شیاطین خود برگردند می‌گویند: ما با شما هستیم و به مؤمنان استهزاء می‌کنیم».

مانند این تناقض زیاد است و حتی، عادت و رفتار شیعه با همه همین است. راویانی مانند محمد بن مسلم و ابوبصیر و حمران بن اعین و دیگر بزرگان شیعه و امامان روایت، از یک سو به آنان مژده‌ی بهشت می‌دهند و از جمله مخلص‌ترین مخلصان‌شان می‌شمارند و از سوی دیگر آنان را نکوهش و تکفیر می‌کنند و به آتش می‌ترسانند.

چرا شیعه تقیه را باور داشتند؟

شیعه خود علل اختیار تقیه را بیان کرده‌اند. ولی در تقیه هم مانند تمام مسائل دیگر، اختلاف کرده‌اند. دسته‌ای گفته‌اند: تقیه برای حفظ جان و ناموس مال واجب است.^۱ طوسی در تفسیر خود، «التبیان» می‌گوید: «تقیه به هنگام ترس از جان واجب است». و روایتی را در جواز اظهار حق نقل کرده ... سپس گفته که: از نقل معلوم می‌گردد که تقیه رخصت است و اظهار کردن حق هم فضیلت است»^۲.

شیخ صدوق گفته است: «تقیه واجب است و رفع و ترک آن تا ظهور امام مهدی درست نیست. هر کس قبل از ظهور مهدی تقیه را ترک کند، از دین امامیه خارج گردیده و با خدا و رسول خدا و ائمه مخالفت کرده است. «از امام صادق راجع به

۱- کتاب‌های شیعه.

۲- تبیان، طوسی، ضمن تفسیر آیه: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكٰفِرِينَ اَوْلِيَاءَ﴾.

معنای آیهی ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى﴾ [الحجرات: ۱۳] سؤال شد، جواب داد: یعنی هر کس بیشتر به تقیه عمل کند، نزد خدا گرامی تر است.^۱ از علی ابن ابی طالب نقل کرده‌اند که گفته است: «تقیه از بزرگ‌ترین اعمال مؤمن است که با آن خود و برادرانش را از فاجران حفظ می‌کند»^۲. گروهی از شیعه گفته‌اند که تقیه برای حفظ جان باشد یا برای غیر آن، واجب است. کلینی از زراره روایت می‌کند که می‌گوید: ابوجعفر گفت: «تقیه در مواقع ضروری پیش می‌آید و فرد خود بهتر می‌داند چه وقت و چگونه باید تقیه کند»^۳.

صدوق از جابر روایت کرده است که گوید: «گفتم: ای رسول خدا، مردم می‌گویند ابوطالب در حالت کفر مرده است! پیامبر فرمود: ای جابر، خداوند از غیب آگاه است. هنگامی که مرا به آسمان بردند، به عرش رسیدم و چهار نور مشاهده کردم. به من گفته شد: این عبدالمطلب است. این عمویت ابوطالب است. این پدرت عبدالله است و این یکی هم پسر عموی تو جعفر ابن ابی طالب است. گفتم: خداوندا چرا و چگونه به این درجه رسیدند؟ خداوند فرمود: «با کتمان ایمان و اظهار کفر تا هنگام مرگ»^۴.

دسته‌ای دیگر می‌گویند: تقیه برای دفاع جان جایز است. طبرسی، مفسر شیعه، گفته است: این آیه دلالت بر این دارد که تقیه هنگام ترس از خود جائز است.^۵ طوسی پس از روایت حسن در داستان مسیلمه گفته است: «بنابراین تقیه رخصت، و آشکارکردن حق فضیلت است»^۶.

لطف الله صافی در کتاب مع‌الخطیب می‌گوید: شیعه اعتقاد دارند که تقیه جایز است و هنگامی که حکام ستمگر مانند معاویه، یزید، ولید و منصور بر سرزمین‌های اسلامی غالب بوده‌اند به آن عمل کرده‌اند.^۷ یک عالم شیعه مذهب به نام

۱- الاعتقادات، صدوق.

۲- تفسیر عسکری، ص ۱۶۳.

۳- الکافی فی الأصول، باب «تقیه».

۴- جامع الأخبار به نقل از تنقیح المسائل، ص ۱۴۰.

۵- مجمع البیان تفسیر آیهی: ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتَهُ﴾.

۶- تبیان، طوسی.

۷- مع الخطیب فی خطوطه العریضة، ص ۳۹.

سید علی امام که در هند زندگی کرده است می‌گوید: «شیعه، اساس تقیه را برای حفظ جان و مال جائز می‌دانند»^۱.

کلینی از زراره روایت می‌کند که می‌گوید: ابوجعفر گفت: «سه چیز است که در آنها از هیچ کس تقیه نمی‌کنم: ^۲ خوردن شراب، مسح خفین و حج تمتع»^۳. ابن بابویه نیز مثل این روایت را در کتاب خود ذکر می‌کند و می‌گوید: علی علیه السلام گفت: «در سه چیز از احدی تقیه نمی‌کنم: خوردن شراب، مسح خفین و حج تمتع»^۴.

حقیقت این است که شیعه تقیه را در جمیع امور، خواه برای حفظ جان باشد یا نه، واجب می‌دانند بلکه این سخن درست است که شیعه به دروغ عادت کرده و آن را عملی کرده‌اند و با اسمی جز اسمی که دارد از آن تعبیر کرده‌اند و سپس درباره‌ی فضیلت دروغ، حدیث‌هایی وضع کرده‌اند. وقتی که از امامان اقوال گوناگون و آرای مختلف دیدند و شنیدند، آن وقت به تقیه نیازمند شدند و به آن پناه بردند و وقتی به آنها اعتراض می‌شد که چرا از امامانشان، که گمان می‌برند معصوم هستند، در یک امر آرای مختلف سر می‌زند و در مورد بسیاری از مسائل یک رأی و یک حکم واحد ندارند؟ گاهی تقیه را حرام و گاهی آن را جایز می‌شمارند؟ در زمانی چیزی می‌گویند و در زمانی دیگر ضد آن را؟ جوابی نداشتند جز اینکه بگویند که این گفته‌های امامان از روی تقیه بوده است و صاحبان انصاف در میان شیعه به این چالش اعتراف کرده‌اند.

چند مثال

نجفی که از علمای برجسته‌ی شیعه در قرن سوم است از عمر بن رباح نقل می‌کند که گویا سؤالی داشته و از ابوجعفر پرسیده و ابوجعفر هم به او، جواب سؤال را داده است. سال بعد همان سؤال را از همان امام می‌پرسد و او برعکس سال گذشته، جواب آن سؤال را به نحوی دیگر می‌دهد. سؤال‌کننده به ابوجعفر می‌گوید: این جواب، خلاف جوابی است که پارسال در همین مسئله به من دادی. ابوجعفر در جواب می‌گوید: «جواب ما گاهی از روی تقیه می‌باشد». از آن به بعد عمر بن رباح در امامت

۱- مصباح الظلم، چاپ هند، به زبان اردو، ص ۷۱.

۲- ولی پسرش در خوردن شراب هم تقیه می‌کرد.

۳- الکافی فی الفروع، باب «مسح الخف والاستبصار»، چاپ لکنهو هند، ج ۱، ص ۳۹.

۴- من لا یحضره الفقیه، چاپ هند، ج ۱، ص ۱۶.

او شک می‌کند. پس به یکی از یاران ابوجعفر به نام محمد بن قیس می‌رسد و به او می‌گوید: من درباره‌ی مسئله‌ای از ابوجعفر سؤال کردم و او به من جواب داد. یک سال بعد جواب همان سؤال را از او پرسیدم و برعکس سال قبل به من جواب داد. از امام پرسیدم که چرا این کار را کردی؟ گفت: از روی تقیه! خدا آگاه است که من از آن سؤال قصد بدی نداشتم. من در عمل به فتوای او عزم جدی داشتم. پس دلیلی ندارد که با این حال از من تقیه کند. محمد بن قیس به عمر بن رباح گفت: شاید بیگانه‌ای حضور داشته است؟ عمر بن رباح گفت: جز من و امام جعفر، کسی حضور نداشت ولی حقیقت این است که هر دو جواب از روی ناآگاهی و اشتباه بوده و جواب سال گذشته را به یاد نیاورده و حفظ نداشته تا همان جواب را بدهد. به دنبال این ماجرا، عمر بن رباح از امامت جعفر برگشت. کسی که به هر صورتی و در هر حالی به باطل فتوی دهد امام نیست. کسی که از روی تقیه به چیزی فتوی دهد که واجب نکرده، امام نیست و کسی که پرده‌هایش را پایین می‌کشد و درش را قفل می‌کند، امام نیست. امام واقعی راهی جز خارج شدن از منزل و امر به معروف و نهی از منکر در پیش خود نمی‌بیند و ندارد.^۱

کلینی از زراره بن اعین روایت می‌کند که گفت: «از ابوجعفر (باقر) سؤالی پرسیدم، به من جواب داد. سپس کسی دیگر نزد او آمد و همان سؤال را از او پرسید، خلاف جواب من، به او جواب داد. سپس مردی دیگر نزد او آمد و همان سؤال را از او پرسید، جواب او را به خلاف جوابی که به من و به نفر دوم داده بود، داد. وقتی آن دو نفر بیرون رفتند گفتم: ای فرزند پیامبر، دو نفر از اهل عراق از شیعیان خودتان آمده‌اند و سؤال کردند. هر دوی آنان یک سؤال پرسیدند و تو دو جواب مختلف به آنان دادی! ابوجعفر گفت: ای زراره، این روش برای ما و شما بهتر است! زراره گوید: پس من گفتم: پدرم فدایت، شیعیان تان چنان مخلص شما هستند که اگر دستور دهید خود را به آب و آتش می‌زنند ولی در همان حال از پیش شما با اختلاف خارج می‌شوند».^۲

کشی مانند همین روایت را از پسر باقر یعنی جعفر، امام ششم روایت کرده و می‌گوید: ابوعبدالله از ... برایم نقل کرد و گفت که محمد بن عمر گفت: پیش ابوعبدالله علیه السلام رفتم و او گفت: «زراره را چگونه ترک کردی؟ گفتم: او را در حالی ترک

۱- فرق الشیعة، نوبختی، چاپخانه‌ی حیدریه در نجف عراق به سال ۱۳۷۹ هجری، فحات ۸۰، ۸۱، ۸۲.

۲- الکافی فی الأصول، چاپ هند، ص ۳۷.

کردم که نماز عصر را تا غروب خورشید ادا نمی‌کرد. پس گفت: تو فرستاده‌ی من به سوی او هستی. به او بگو: در وقت نمازگزاردن یاران من نماز بخواند. وی گوید: پیغام را به او رساندم و زراره هم گفت: به خدا قسم، من می‌دانم که بر او دروغ نمی‌بندی، ولی او دستور چیزی را به من داده است که بدم می‌آید آن را رها کنم»^۱.

به همین دلیل زراره یک بار که از جعفر بن محمد باقر در یک مسئله‌ی واحد تناقض‌گویی مشاهده کرد، و این مسئله در باب تفسیر استطاعت بود، گفت: ابوعبدالله، جعفر «استطاعت» را از جانبی که نمی‌داند، به من داده است. و این دوست شما شناختی به کلام رجال ندارد^۲. مانند این مطلب از پسر جعفر، امام هفتم شیعیان ابوالحسن موسی نقل شده است. کشی با سند خود از شعیب بن یعقوب روایت می‌کند که گفت: «از ابوالحسن درباره‌ی مردی سؤال کردم که زنی را عقد می‌کند و زن شوهر دارد و او نمی‌داند. ابوالحسن گفت: زن سنگ‌سار می‌شود و مرد در صورت عدم علم به شوهردار بودن زن، گناهی ندارد. این مطلب را برای ابوبصیر مرادی بازگو کردم. ابوبصیر گفت: به خدا قسم، ابوجعفر به من گفته است که زن سنگ‌سار می‌شود و به مرد هم شلاق زده می‌شود. پس از آن با دست‌اش به سینه‌ی خود زد و آن را مالید و گفت: فکر می‌کنم علم این صاحب ما (امام) هنوز کامل نشده است»^۳. این ابوبصیر همان است که جعفر بن باقر درباره‌اش گفته است: «به برید بن معاویه و ابوبصیر و زراره و محمد بن مسلم مزده‌ی بهشت بده. این چهار نفر نجیب و امین بر حلال و حرام خدا هستند. اگر اینان نبودند آثار نبوی منقطع می‌شد و از بین می‌رفت»^۴.

پیش از آن هم بسیاری از شیعه به سبب همین تضاد و تناقض‌گویی، که گویا از حسن و حسین علیهما السلام سر زده است، شکایت و آه و ناله کرده‌اند. نوبختی می‌گوید: هنگامی که حضرت حسین کشته شد جماعتی از یارانش آمدند و گفتند: میان موضع حضرت حسین و حضرت حسن نمی‌دانیم کدام یک به جا و درست است، زیرا اگر آنچه حضرت حسن انجام داد، حق و واجب و صواب باشد، پس کار حضرت حسین واجب و به جا نبود. حضرت حسن از معاویه بر سر اجرای حق و عدالت پیمان گرفت و خلافت

۱- رجال کشی، ص ۱۲۸.

۲- رجال کشی، ص ۱۲۳.

۳- رجال کشی، ص ۱۵۴.

۴- رجال کشی، شرح حال ابوبصیر مرادی، ص ۱۵۲.

را به او واگذار کرد و علی‌رغم اینکه یاران فراوانی داشت و نیرومند بود با معاویه نجنگید، ولی حضرت حسین با یزید پسر معاویه جنگید با اینکه یاران کم داشت و یزید یاران زیادی داشت تا اینکه خود او و یارانش کشته شدند. تازه حضرت حسین می‌توانست در جنگیدن با یزید پسر معاویه و صلح خواهی و آشتی‌جویی از حضرت حسن عذر موجه‌تری داشته باشد. اگر آنچه که حضرت حسین انجام داد حق و واجب و صواب بوده باشد که با یزید بن معاویه جنگید، تا حدی که خود او و فرزندان و یارانش کشته شدند، پس باید کار حضرت حسن که نشست و با معاویه نجنگید و یاران و ساز و برگ جنگی زیادی داشت، باطل باشد. به همین دلیل در امامت شان شک کردند و پشیمان شدند و گرفتار قیل و قال عوام گشتند^۱ و^۲.

یک عالم هندی شیعه مذهب به نقل از ائمه‌ی خود در کتابی به نام «أساس الأصول» می‌گوید: احادیث نقل شده از ائمه خلیلی مختلف هستند، به حدی که هیچ حدیثی نیست، مگر اینکه در مقابل، ضد آن وجود دارد و هیچ خبری اتفاق نمی‌افتد مگر اینکه به ازای آن چیزی هست که با آن منافات دارد، به طوری که این حالت سبب شده تا عده‌ای سست عقیده از اعتقاد حق بازگردند. شیخ الطائفة (طوسی) در اوائل کتاب خود «التهدیب» و «الاستبصار» به این موضوع تصریح کرده است^۳.

سبب دیگر تقیه این است که امامان شیعه، شیعیان خود را با آرزوهای دروغین سرگرم می‌کردند تا بتوانند آنان را بر تشیع تثبیت کنند؛ مثلاً کلینی از علی بن یقطین روایت می‌کند که گفت: ابوالحسن علیه السلام به من گفت: «از دویست سال پیش تا حالا شیعه با آرزوهای دروغین تربیت می‌شوند». یقطین به پسر خود، علی بن یقطین گفت: چه شده که آنچه به ما گفته شده، تحقق یافته ولی آنچه به شما گفته شده، تحقق نیافته است؟ علی به او گفت: همه‌ی آنچه که به شما گفته شده از یک مخرج بوده است پس چنان شد که آنچه به شما گفته شد، تحقق یافت و کار ما با آرزوهای دروغین سامان گرفت. گفتم: اگر به ما گفته می‌شد این کار تا دویست یا سیصد سال دیگر

۱- فرق الشیعة، نوبختی، چاپ نجف، صص ۴۶ و ۴۷.

۲- شیعه خود را خواص و اهل سنت و کسانی که با بدعت و روش‌شان مخالفت می‌کنند، عوام می‌نامند درست همان طور که یهود خود را پسران و دوستان خدا و دیگران را درس ناخواندگان و بیسوادان می‌نامند. دقت کنید شیعه و یهود در اصطلاحات هم چه قدر به هم شبیه‌اند؟!.

۳- أساس الأصول، چاپ هند، ص ۱۵.

درست نمی‌شود، دلها ناامید و خسته می‌شدند و عامه‌ی مردم از اسلام پشیمان می‌شدند، ولی ائمه چیزی که مردم پسندیده‌اند، گفته‌اند و چیزی که برای به دست آوردن دلها بیشتر مؤثر بوده و آنان را بیشتر به هم نزدیک کرده، گفته‌اند^۱.

صریح‌تر از همه‌ی این‌ها مطلبی است که نوبختی به نقل از سلیمان بن جریر آورده است که سلیمان به یارانش گفت: امامان روافض برای پیروان خود دو اصل وضع کرده‌اند که با آنها از ائمه‌ی خود هرگز دروغ نخواهند یافت. آن دو اصل عبارتند از: «بداء» و «جواز تقیه». درباره‌ی بداء بایستی گفت از آنجا که امامان شیعه میان خود و شیعیان خود همان حالتی را درست کرده‌اند که پیامبران با پیروان خود دارند و خود را به جایگاه انبیاء برده و حتی ادعا کرده‌اند که علم گذشته و آینده را دارند و از آنچه که فردا به وقوع می‌پیوندد خبر می‌دهند و به پیروان خود گفته‌اند که فردا و روزهای آینده چنین و چنان می‌شود، در این صورت اگر پیشگویی درست از آب بیرون آمد، گویند: مگر نگفتیم که این خواهد شد. ما از جانب خدا چیزهایی می‌دانیم که انبیا می‌دانسته‌اند. میان ما و خدا راه‌هایی است که انبیاء به وسیله‌ی آنها از جانب خدا مسایل لازم را می‌دانسته‌اند، و اگر پیشگویی آنان دروغ از آب در آمد، گویند خداوند در آن امر متوجه شده که درست نیست به وقوع بپیوندد (بداء). اما در مورد تقیه، وقتی سؤالات شیعه درباره‌ی حلال و حرام و غیره بر امامانشان فزونی گرفت، جواب مسائل را می‌دادند و شیعیان آن مسائل و جوابهایی را که ائمه داده‌اند حفظ کرده و نوشته و تدوین می‌کرده‌اند، ولی خود ائمه جوابها را حفظ نمی‌کرده‌اند؛ زیرا سؤالات شان نه در یک روز و یک ماه، بلکه در سالها و ماهها و وقتهای زیادی شکل گرفته‌اند. بنابراین بسیار اتفاق افتاده که در یک مسئله چندین جواب متفاوت و متضاد و یا در چندین مسئله‌ی مختلف، چندین جواب یکسان داده‌اند. وقتی پیروان ائمه به این اختلاف و تناقض گویی پی برده‌اند، اختلاف را پیش آنان برده و از جوابهای مختلف به آنان خبر داده و از ائمه پرسیده‌اند و آنان جواب را انکار کرده‌اند. پیروان گفته‌اند: پس این اختلاف از کجا سرچشمه گرفته و چطور چنان چیزی درست است؟ امامانشان به آنان گفته‌اند: ما از روی تقیه چنان جوابهایی داده‌ایم. ما حق داریم هر طور که خواستیم

۱- الکافی فی الأصول، باب «کراهیة التوقیت»، ص ۳۶۹.

جواب دهیم؛ چون این کار تنها به ما مربوط می‌شود. ما بهتر می‌دانیم مصلحت شما و بقای شما در چیست و بهتر می‌دانیم که دشمنان خود و شما را چگونه دفع کنیم. پس چگونه به دروغ اینان پی برده می‌شود؟ و چگونه حق و باطلشان از هم شناخته شود؛ جمعی از یاران ابوجعفر به سبب این اقوال، از اعتقاد به امامت او پشیمان گشته‌اند.^۱

ضرورت دیگری برای قایل شدن به تقیه وجود دارد و آن اینکه از جانب ائمه‌ی شیعه، اصحاب پیامبر مدح شده‌اند و به فضل و سابقه‌ی آنان در خیرات طبق شهادت قرآن، اعتراف شده و به خلافت و امامت آنان نیز اقرار شده است. علی و سایر اهل بیت پیامبر با آنان بیعت کرده‌اند، دخترانشان را به عقد آنان درآورده‌اند، علاقه و رابطه‌ی پاک و محکمی با آنان داشته‌اند و خود را از شیعه تبرئه کرده و آنان را نکوهش کرده‌اند و فسادشان را فاش کرده‌اند. به این سبب، شیعه سرگردان گشته‌اند؛ زیرا دینشان تنها بر پایه‌ی اعلام برائت و بیزاری از اصحاب پیامبر علیهم‌السلام و دشمنی شدید با آنان و دوستداران شان و با ادعای دوستی با اهل بیت پیامبر و اظهار اخلاص نسبت به آنان استوار است. بنابراین وقتی که در این تنگنا خود را دیده‌اند، راه نجاتی جز این نیافته که بگویند: ائمه این را جز از روی تقیه نگفته‌اند و با این کار خلاف اظهارات خود را پنهان می‌کرده‌اند.

مدح و تمجید امامان از صحابه

۱- این علی ابن ابی طالب علیه‌السلام، امیرمؤمنان و چهارمین خلیفه‌ی راشد مسلمانان و امام اول شیعیان است که یاران پیامبر را ستوده و گفته است: «من یاران پیامبر را دیدم، میان شما کسی نمی‌بینم که به آنان شبیه باشد. بامدادان ژولیده و گردآلود بودند و شب را با سجده و قیام به سر می‌کردند. از شدت ترس معاد انگار بر روی اخگر می‌زیستند و به علت طولانی بودن سجده میان چشمانشان پینه‌ای مثل غضروف بزغاله وجود داشت. وقتی نام خدا به میان می‌آمد چنان اشک می‌ریختند که سینه‌هایشان خیس می‌شد و مانند درخت

هنگام باد شدید این طرف و آن طرف خم می‌شدند و این هم از ترس عذاب و امید به پاداش خدا بود»^۱.

علی رضی الله عنه درباره‌ی شیخین؛ ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما گفته است: «به نظر من بزرگ‌ترین صحابه و ناصح‌ترین آنان برای خدا و پیامبر خدا، خلیفه، ابوبکر صدیق رضی الله عنه و سپس خلیفه، عمر فاروق رضی الله عنه بود. به جانم قسم، جایگاه این دو نفر در اسلام بس عظیم است. با از دست‌رفتن آن دو زخمی بزرگ در اسلام پدید آمد. خداوند آنان را مورد رحمت و واسع‌ی خویش گرداند و به بهترین شیوه پاداششان دهد»^۲.

از امام ششم شیعیان، ابوعبدالله روایت شده که به دوستی و محبت با ابوبکر صدیق و عمر فاروق دستور می‌داد. کلینی از ابوبصیر روایت می‌کند که گوید: «نزد ابوعبدالله نشسته بودم. ناگهان مادر خالد اجازه‌ی ورود طلبید، ابوعبدالله گفت: دوست داری کلامش را بشنوی؟ گفتم: بله. پس به او اجازه داد و وارد خانه شد. ابوعبدالله مرا با خود روی یک گلیم نشانید. راوی گوید: سپس داخل اتاق ما آمد و شروع به سخن گفتن کرد. دیدم زن بلیغی است. از ابوعبدالله درباره‌ی حضرت ابوبکر و حضرت عمر سؤال کرد. ابوعبدالله گفت: آنان را دوست بدار. مادر خالد گفت: پس روز قیامت به خداوند خویش خواهم گفت که تو به من دستور دادی که حضرت ابوبکر و حضرت عمر را دوست بدارم. ابوعبدالله گفت: بله دستور می‌دهم»^۳.

مدح صدیق اکبر از طرف پدر جعفر، باقر، هم وارد شده، چنان که علی بن عیسی اردبیلی شیعی مشهور در کتاب خود «کشف الغمة فی معرفة الأئمة» آن را نقل کرده که: «از امام ابوجعفر سؤال شد که آیا می‌توان شمشیر را تزئین کرد؟ ابوجعفر جواب داد: بله، می‌توانی این کار را بکنی. ابوبکر صدیق شمشیر خود را با نقره تزئین کرده بود. سائل گفت: تعجب می‌کنم، این را می‌گویی؟ امام با ناراحتی از جای خود برخاست و گفت: بله صدیق، بله صدیق، هر کس به او صدیق نگوید خداوند سخن او را در دنیا و قیامت تصدیق نکند»^۴.

۱- نهج البلاغة، خطبه‌ی علی رضی الله عنه، ص ۱۴۳، بیروت، دارالکتاب، ۱۳۸۷ هجری.

۲- شرح نهج البلاغة، میثم، چاپ تهران، ج ۱، ص ۳۱.

۳- کتاب الروضة، کلینی، چاپ هند، ص ۲۹.

۴- کشف الغمة فی معرفة الأئمة، اربیلی، به نقل از تحفة إثنی عشریة، اثر شیخ شاه عبدالعزیز دهلوی،

چاپ دوم، مصر، ۱۳۷۸ هجری.

معلوم است که جایگاه صدیق بعد از نبوت است. قرآن و آیات بسیاری بر این مطلب گواهی می‌دهند؛ از جمله می‌فرماید:

﴿فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ [النساء: ۶۹] «آنان با کسانی هستند که خدا به آنان انعام کرده، که عبارتند از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان و چه خوش است رفیق بودن با آنان».

اعتراف علی علیه السلام به خلافت سه خلیفه‌ی راشد

۲- علی علیه السلام و اولادش به خلافت ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی‌النورین - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - اعتراف کرده و خلافت آنان را تأیید کرده‌اند. علی همواره وزیر و مشاور آنان بود و ستایش او و فرزندان او برای این بزرگان ثابت شده است. علی س گفت: «خدایا، دوره‌ی خلافت فلان کس^۱ (ابوبکر) چه نیکو بود؛ او کجی را راست کرد. بیماری را درمان و سنت را برپا کرد. فتنه را پشت سر گذاشت و خاموش کرد. با پیراهن بدون لکه و بی‌عیب رفت. به خیر خلافت رسید و شرش را پشت سر گذاشت. طاعت خدا را ادا کرد و تقوا را چنان که حق خدا بود رعایت کرد»^۲.

وقتی عمر فاروق رضی الله عنه درباره‌ی رفتن به جنگ روم با علی مرتضی رضی الله عنه مشورت کرد، علی گفت: «به راستی اگر تو شخصاً به جنگ این دشمن بروی و برخورد بکنی و شکست بخوری، پس از تو مسلمانان پناهگاهی نخواهند داشت. از اقصی نقاط مملکت خود پس از تو مرجعی نخواهند داشت تا به او مراجعه کنند. یک مرد جنگجو به جنگ رومیان بفرست و سربازانی سخت‌کوش و گوش به فرمان همراه او بفرست، پس اگر خداوند پیروزی را آشکار کرد، همان است که تو دوست داری و اگر دیگری بود و آنان

۱- بیشتر شارحان نهج البلاغه اتفاق نظر دارند که منظور از فلانی، ابوبکر صدیق است و عده‌ای معتقدند که منظور، عمر فاروق است. به هر حال از این دو نفر خارج نیست و مقصود ما حاصل شده است.

۲- نهج البلاغه، ص ۳۵۰.

شهید شدند تو خود می‌مانی و به امور مردم می‌رسی و مورد مراجعه‌ی مسلمانان خواهی ماند»^۱.

صریح‌تر از آن سخنی است که درباره‌ی عمر فاروق گفته است؛ وقتی که عمر با علی درباره‌ی حضور شخصی خود در جنگ ایران مشورت کرد، علی گفت: «پیروزی و شکست این کار به کمی و یا کثرت نفرات نیست؛ زیرا این دین خداوند است که خدا آن را پیروز کرده و لشکر خود اوست که آن را آماده و یاری کرده و تا این جا رسیده و طلوع کرده است. از جانب خدا وعده‌ای داریم و خداوند وعده‌ی خود را محقق خواهد ساخت و لشکر خود را نصرت خواهد بخشید. جایگاه سرپرست هر کار مهمی (منظورش خلیفه است) مانند جایگاه بند تسبیح است نسبت به دانه‌ی تسبیح که آنها را در خود می‌کند و کنار هم قرار می‌دهد. اگر بند پاره شود، دانه‌های تسبیح پراکنده می‌شوند و هر دانه به جایی پرت می‌شود و سپس قابل جمع کردن نیست. عرب‌ها اگرچه امروز از نظر تعداد کم هستند، ولی به خاطر مسلمان بودن زیادند و به دلیل اجتماع و اتحاد و یکپارچگی، شکست‌ناپذیر هستند. پس تو قطب باش و آسیاب را با عرب‌ها بگردان و آنها را جلوتر از خود با آتش جنگ متصل کن. اگر تو شخصاً به جنگ بروی و در این سرزمین نباشی، عرب‌ها برای بی‌نظمی، از اطراف و اقطار این سرزمین علیه تو می‌شورند تا جایی که عورت‌هایی را که با رفتن به جنگ ایران پشت سرت به جا می‌گذاری برایت مهم‌تر باشد از آنچه که در پیش داری. اگر عجم‌ها به تو نگاه کنند، می‌گویند: این اصل و پایه‌ی عرب‌ها است، اگر آن را قطع کنید آسوده خواهید شد. این کار حالت روحیه‌ی عجم‌ها را تقویت می‌کند و در زندگی آنان را شدت می‌بخشد اما آنچه که درباره‌ی زیاد بودن نفرات دشمن گفتید، ما، در گذشته با داشتن نفرات زیاد جنگ نمی‌کردیم، بلکه تنها با یاری و کمک خدا می‌جنگیدیم»^۲.

وقتی مردم دور علی س جمع شدند و از عملکرد عثمان رضی الله عنه انتقاد کردند، نزد عثمان ذی‌النورین رضی الله عنه رفت و گفت: «مردم پشت سر من اند و من را بین خود و تو سفیر کرده‌اند. به خدا قسم نمی‌دانم به تو چه بگویم. چیزی را که تو نمی‌دانی من نیز نمی‌دانم و نمی‌توانم تو را به کاری راهنمایی کنم که آن را نمی‌دانی. به راستی هر چه

۱- نهج البلاغه، چاپ بیروت، ص ۱۹۳.

۲- نهج البلاغه، چاپ بیروت، صص ۲۰۳ و ۲۰۴.

ما می‌دانیم تو نیز می‌دانی. در دانستن هیچ چیز از تو پیشی نگرفته‌ایم تا آن را به تو یاد دهیم و یا چیزی را در تنهایی حل و فصل نکرده‌ایم تا آن را به تو تبلیغ کنیم. هر چه ما دیدیم تو نیز دیدی و هر چه ما شنیدیم تو نیز شنیدی و مانند ما با پیامبر ﷺ هم‌صحبت شدی و پسر ابوقحانه و پسر خطاب برای عمل به حق اولویت بیشتری از تو ندارند و تو به پیامبر ﷺ نزدیک‌تری و نسبت به ابوبکر و عمر رابطه‌ی خویشاوندی بیشتری با پیامبر ﷺ داری و در داماد بودن پیامبر ﷺ به حدی رسیده‌ای که آن دو نرسیدند»^۱.

در ستایش خلافت خلفای سه‌گانه می‌گوید: «کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند، با من بیعت کرده‌اند. فرد حاضر، حق اختیار نداشت و فرد غائب هم حق رد نداشت، بلکه تنها شورای مهاجران و انصار بود که اگر بر کسی اتفاق می‌کردند و او را برای خلافت تعیین می‌کردند، همان شخص مورد رضایت خدا هم بود. پس اگر کسی از اجماع شوری خارج می‌شد، به دلیل ایرادگرفتن یا بدعت‌گذاری، او را به آنچه که از آن خارج می‌شد ارجاع می‌دادند و اگر ممانعت می‌کرد به دلیل پیروی از راه غیرمسلمانان با او می‌جنگیدند و خدا او را به همان سویی که رو کرده، برمی‌گرداند»^۲.

قمی، مفسر شیعه و بزرگ آنها با صراحت تمام و بدون هیچ ابهامی در تفسیر و توضیح آیه‌ی: ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ مُحَرَّمٌ مَّا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ [التحریم: ۱] می‌گوید: «روزی پیامبر ﷺ به حفصه گفت: من چیزی را نهانی به تو می‌گویم. حفصه گفت: بله. آن چیست؟! پیامبر ﷺ فرمود: پس از من ابوبکر خلافت می‌کند و پس از او پدرت، عمر. حفصه گفت: چه کسی به تو خبر داد؟ پیامبر ﷺ فرمود: خداوند به من خبر داد»^۳.

از علی رضی الله عنه نقل شده که هنگامی پس از شهادت ذی‌النورین رضی الله عنه مردم خواستند با او بیعت کنند، گفت: «مرا ترک کنید و به دنبال یکی دیگر بروید و پیدا کنید ... تا اینکه گفت: اگر مرا ترک کنید و دست از سرم بردارید، من هم یکی از شما هستم و شاید

۱- نهج البلاغه، ص ۲۳۴.

۲- نهج البلاغه، ص ۳۶۶ و ۳۶۷.

۳- تفسیر قمی، سوره‌ی تحریم، ج ۲، ص ۳۷۶، چاپخانه‌ی نجف، ۱۳۸۷ هجری.

شنا و فرمانبردارترین شما در مقابل متولی امورتان باشم و اگر من برایتان وزیر باشم بهتر از آن است که امیر و فرمانده باشم»^۱.

ازدواج ام کلثوم دختر علی با عمر فاروق

۳- یکی از دلائل علاقه‌ی محکم میان خلفای سه‌گانه و علی علیه السلام این است که علی دختر خود ام کلثوم را که از فاطمه علیها السلام بود، به عقد امیرمؤمنان، عمر فاروق؛ خلیفه‌ی رسول امین، درآورد.

محدثان و مفسران و ائمه‌ی معصوم شیعه به این ازدواج اعتراف کرده‌اند. کلینی از معاویه پسر عمار و او از ابوعبدالله روایت می‌کند که گفت: «از ابوعبدالله علیه السلام درباره‌ی زنی پرسیدم که شوهرش فوت کرده، که آیا در خانه‌ی خود عده را می‌گذرانند یا در هر جایی که خواست؟ گفت: هر جا که خواست؛ زیرا علی وقتی عمر فوت کرد، نزد ام کلثوم آمد و او را به خانه‌ی خود برد»^۲.

مانند این روایت را، ابوجعفر طوسی در کتاب خود «تهذیب الأحکام فی باب عده النساء» و در کتاب «الاستبصار» صفحه‌ی ۱۸۵ جلد ۲ آورده است. باز هم طوسی از جعفر و او از پدر خود روایت می‌کند که گفت: «ام کلثوم دختر حضرت علی و پسرش (یعنی پسر ام کلثوم) که از حضرت عمر بود (زید بن عمر بن الخطاب) در یک زمان فوت کردند و معلوم نیست کدام یک قبل از دیگری فوت کرده و هیچ یک از دیگری ارث نبرد و برای هر دو با هم نماز میت گزارد»^۳.

کلینی بابی جداگانه به نام «باب تزویج ام کلثوم» باز کرده و زیر این باب عنوان حدیثی از زراره از ابوعبدالله درباره‌ی تزویج ام کلثوم روایت کرده است که گفت: «آن، فرجی بود که از ما غصب شد»^۴.

محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی می‌گوید: از فاطمه، حسن و حسین و محسن و زینب کبری و ام کلثوم کبری به دنیا آمدند که عمر با ام کلثوم کبری ازدواج کرد^۱.

۱- نهج البلاغة، چاپ بیروت، ص ۱۳۶.

۲- الکافی فی الفروع، باب «المتوفی عنها زوجها المدخول بها این تعمد»، چاپ هند، ج ۲، ص ۲۱۱.

۳- تهذیب الأحکام، طوسی، مبحث «المیراث»، چاپ تهران، ج ۲، ص ۳۸۰.

۴- الکافی فی الفروع، چاپ هند، ج ۲، ص ۱۴۱.

شهید ثانی شیعه، زین‌الدین عاملی می‌گوید: پیامبر دختر خود را به عقد عثمان درآورد، زینب را هم به عقد ابوالعاص درآورد و عثمان و ابوالعاص از بنی‌هاشم نیستند. هم‌چنین علی دختر خود، ام کلثوم را به عقد عمر درآورد و عبدالله بن عمرو بن عثمان با فاطمه دختر حسین ازدواج کرد و مصعب بن زبیر با سکینه خواهر فاطمه، دختران حسین، ازدواج کرد. آنان همه از غیر بنی‌هاشم بودند.^۲

نکوهش شیعه و بیان عیب‌ها و نقایص آنها

۴- روش حضرت علی و اولادش، ائمه‌ی معصوم شیعه با اصحاب رسول خدا و خلفای ایشان چنین بود. آنان شیعیان منسوب به خود را که ادعای حب و اتباع علی و ائمه را داشتند، در ملأ عام نکوهش می‌کردند. این علی، امام اول شیعیان است که شیعه و رفقای خود را نکوهش و آنها را نفرین می‌کند. می‌گوید: «به خدا قسم، من به تأکید گمان می‌برم که این قوم از شما سبقت می‌گیرند به دلیل اینکه بر باطل خود اتفاق دارند و شما با اینکه برحق هستید متفرق و پراکنده‌اید و از امام خود در حق سرکشی می‌کنید ولی آنان از امام خود در باطل فرمانبرداری می‌کنند. امانت را به صاحب آن ادا می‌کنند ولی شما در امانت خیانت می‌کنید. آنان در شهرهای خود نیک هستند ولی شما فساد می‌کنید. خیانت شما به گونه‌ای است که اگر به یکی از شما کاسه‌ای به امانت داده شود، بیم آن می‌رود که بندها و دسته‌های آن را ببرد و بدزدد. خداوندا، من از دست شیعیانم خسته شده‌ام و آنان هم از دست من خسته شده‌اند و من و شیعیان مدعی پیروی از من، همدیگر را ناامید کرده‌ایم. خداوندا، سربازانی بهتر از آنان به من ده و شخصی بدتر از من به آنان ده. خداوندا، دل‌هایشان را ذوب کن چنان که نمک در آب ذوب می‌شود».^۳

علی علیه السلام نفرین را نثار آنان می‌کند و می‌گوید: «ای مرد نمایان نامرد! ای آرزوها و خوابهای کودکانه و عقلهای پرده‌نشینان (زنان)! ای کاش نمی‌دیدم تان و نمی‌شناختم تان. به خدا قسم، این شناختن پشیمانی آورد و غم و هم و پشیمانی به دنبال داشت.

۱- مناقب آل ابی طالب، چاپ بومبیء هند، ج ۳، ص ۱۶۲.

۲- مسالک الأفهام، مبحث النکاح، ج ۱، چاپ ایران، ۱۲۸۲ هجری.

۳- نهج البلاغه، چاپ بیروت، ص ۶۷.

به راستی قلب مرا از چرک لبریز کردید و سینه‌ام را پر از خشم کردید و غم‌ها را جرعه‌جرعه به من نوشانیدید و با نافرمانی و خواری، رأی من را تباه کردید، تا کار به جایی کشید که قریش گفت: پسر ابوطالب مرد شجاعی است، منتها تکنیک‌های جنگ را نمی‌داند. خدا پدرشان را بیامرزد! آیا کسی میان آنها هست که بیشتر از من جنگ کرده باشد و در جنگ از من جلوتر بوده باشد؟ قبل از بیست سالگی شروع به جنگ کردم و اکنون دارم از شصت سالگی می‌گذرم، ولی کسی که از او اطاعت نشود، رأی و نظر او هم بهایی ندارد»^۱.

باز می‌گوید: «ای مردمی که از نظر فیزیکی گرد هم آمده ولی آرزوها و تمایلات تان متفاوت است، سخن تان اشیای کر و محکم را سست می‌کند و کردارتان به گونه‌ای است که دشمنان در شما طمع می‌کنند. در مجالس سخن‌ها می‌گویید و وقتی جنگ پیش آید عذرهای می‌تراشید. هر کس شما را دعوت کند، دعوتش ارج و عزت نمی‌یابد. و قلب کسی که با شما همراه باشد، آسودگی نمی‌یابد. عذرهای باطل پیش می‌کنید و بدهی را بدون عذر به تأخیر می‌اندازید. زبون نمی‌تواند از ستم جلوگیری کند. حق تنها با تلاش و زحمت، به دست می‌آید. از چه خانه‌ای بعد از خانه‌ی خود دفاع می‌کنید؟ پس از من با چه امامی به جنگ می‌روید؟ به خدا قسم مغرور کسی است که شما او را غره کرده‌اید و هر کس شما را داشته باشد، سهم پوچی دارد و هر کس با شما تیر بیندازد، تیرش شکسته است (و به هدف نمی‌خورد). اینک به خدا قسم، دیگر حرفتان را باور ندارم و به پیروزی تان امید ندارم و با شما دشمن را نمی‌ترسانم. شما را چه شده؟ درمان تان چیست؟ چه طیبی می‌تواند شما را درمان کند؟ دسته‌ی معاویه هم مردانی مثل شما هستند. قولهای بدون آگاهی، غفلت بدون ورع و طمع در غیر حق از خصلت‌های شما و آنان است»^۲.

علی رضی الله عنه یاران معاویه رضی الله عنه را می‌ستاید و شیعیان خود را نکوهش می‌کند و می‌گوید: «قسم به کسی که جانم در دست اوست، دسته‌ی معاویه بر شما پیروز خواهند شد، نه به دلیل اینکه بر حق هستند، بلکه به دلیل اینکه به گفته‌های معاویه سریع عمل می‌کنند ولی شما در حق من سستی می‌کنید. ملت‌ها همیشه از ستم زمامداران و احکام می‌ترسیده‌اند، ولی من از ستم زیر دستانم می‌ترسم! شما را به جنگ دعوت

۱- نهج البلاغه، چاپ بیروت، صص ۷۰ و ۷۱.

۲- نهج البلاغه، صص ۷۲ و ۷۳.

کردم، حاضر نشدید. فریاد کشیدم که بشنوید، اما نشنیدید. آشکار و پنهان دعوت تان کردم، استجابت نکردید. نصیحت تان کردم، نپذیرفتید. شاهدان چون غایب و بردگان ارباب‌نما هستید. حکم را بر شما تلاوت می‌کنم، اما از آن فرار می‌کنید و می‌رمید. به شیوه‌های بلیغ و رسا پندتان می‌دهم اما پراکنده می‌شوید. به جهاد تشویق تان می‌کنم و می‌گویم با اهل بغی جهاد کنید، هنوز سخنانم به پایان نرسیده که می‌بینم با دست تان خداحافظی می‌کنید. به مجلس تان باز می‌گردید و نسبت به مواعظ و پندهایتان خود را فریب می‌دهید. بامداد راست تان می‌کنم و آخر وقت به حال خودتان باز می‌گردید و مانند کمان خمیده می‌شوید. راست‌کننده، خسته، و راست شده، دشوار شده است.

ای مردمانی که جسم تان حاضر است و عقل تان غایب، و دارای آرزوها و تمایلات گوناگون هستید و زمامداران به دست تان گرفتار شده‌اند! زمامدار شما از خدا فرمان می‌برد ولی شما از فرمان او سرپیچی می‌کنید. مردم شام از معاویه فرمان می‌برند. به خدا قسم دوست دارم معاویه شما را مانند درهم به دینار صرافی کند و ده نفر از شما را به یک نفر از یارانش معاوضه کند.

ای اهل کوفه! به دو سه دسته از شما گرفتار شده‌ام: کران صاحب گوش، لالان صاحب کلام، کوران صاحب چشم. هنگام دیدار با دشمن از آزادمردان صادق نیستید. هنگام گرفتاری و بلا مورد اعتماد نیستید. دست تان بشکند! ای شتر صفتانی که چوپانان شان پیش آنها نباشد و چنان بی‌عنان گردند که از هر طرفی جمع شوند، از طرف دیگر پراکنده گردند! به خدا قسم، چنان که من درباره تان گمان می‌کنم اگر تنور جنگ گرم شود و زد و خورد شدت یابد، همچون گشوده شدن فرج، از پسر ابوطالب جدا می‌شوید. (یعنی مثل زن هستی وقتی که بچه می‌زاید و پاهایش را باز می‌کند و بی‌اراده و دستپاچه می‌شود^۱).

وی می‌افزاید: «به خدا قسم، اگر هنگام برخورد با دشمن امید شهادت نداشتیم وسیله‌ی سواری‌ام را نزدیک می‌آوردیم و آماده می‌کردیم، سپس از شما جدا می‌شدیم و می‌رفتیم و شما را نمی‌خواستیم و به هر طرفی که ممکن بود، جنوب یا شمال، بدون

توجه به سرزنش و عیب جویی و بد و بیراه گفتن دیگران، می‌رفتم؛ زیرا اگر متحد نباشید، فراوانی تعدادتان هیچ نیازی را رفع نخواهد کرد»^۱.

باز می‌گوید: «شما مورد اعتماد نیستید تا نسبت به شما امید بسته شود. دستاویز محکمی نیستید تا برای دست‌آویختن جای دلخوشی باشید. یاران عزت نیستید و جای افتخار نیستید که مایه‌ی اتحاد و همبستگی پنداشته شوید. بدترین نخاله‌های آتش جنگ شما هستید. وای از دست شما! از دست شما به چه شری گرفتار شدم! روزی ندایتان می‌کنم و روز دیگر با شما پیچ می‌کنم. هنگام ندا، آزادمردان صادق نیستید و وقت پیچ کردن نیز مورد اعتماد نیستید»^۲.

در وصف مدعیان پیروی از خود می‌گوید: «خدا را بر هر چه که تقدیر کرد ستایش می‌کنم. خدا را به خاطر گرفتار کردنم به شما، ستایش می‌گویم. ای فرقه‌ای که وقتی شما را امر کردم اطاعت نکردید و وقتی دعوت تان کردم جواب ندادید و اجابت نکردید! اگر به حال خودتان واگذار شوید، یا مهلت داده شوید، در زندگی مادی فرو می‌روید و اگر با شما جنگ شد، می‌ترسید. اگر افرادی دور امامی جمع شوند طعنه می‌زنید و اگر دچار مشقت شوید سرازیر می‌شوید و باز می‌گردید. ای بی‌پدران! با پیروزی و جهاد در راه حق خود، چه انتظاری دارید: مرگ یا ذلت؟ (یعنی هر کدام باشد درست نیست، بلکه شهادت) به خدا قسم، اگر روز مرگم آمد (و قطعاً می‌آید) میان من و شما جدایی انداخته می‌شود و من از هم نشینی با شما بدم می‌آید و جمعیتم با شما اندک است و احساس بی‌مایگی می‌کنم. ای خدا، شما چگونه آدم‌هایی هستید! آیا دینی شما را گرد هم نمی‌آورد، آیا غیرتی شما را تحریک نمی‌کند؟ آیا جای تعجب نیست که معاویه، آدم‌های سنگ‌دل را دعوت می‌کند و بدون آنکه معاویه به آنان کمک و بخششی کند، از او اطاعت می‌کنند؟ و من شما را با کمک و بخشش دعوت می‌کنم - در حالی که شما بازمانده‌ی مردم هستید - ولی از من پراکنده می‌شوید و درباره‌ی من اختلاف ایجاد می‌کنید! هیچ کار رضایت بخشی از من صادر نشد که شما به آن راضی باشید و هیچ کار ناراحت کننده‌ای از من صادر نشد که شما بر آن اجتماع کنید. دوست‌داشتنی‌ترین چیزی که می‌خواهم به آن برسم، همانا مرگ است. من قرآن را به شما آموختم و تفهیم کردم و امور ناشناخته را به شما شناساندم

۱- نهج البلاغه، ص ۱۷۶.

۲- نهج البلاغه، ص ۱۸۳.

و امور تلخ را برایتان گوارا ساختم. اگر کوری بود، بینا می‌شد و یا خوابیده‌ای بود، بیدار می‌گشت. شما در جهالت نسبت به خدا از قومی که معاویه سرکرده و عمرو بن عاص ادب‌دهنده‌ی آنان است، نزدیک‌تر هستید»^۱.

شیعه از دیدگاه دیگر ائمه

آنچه گذشت گفته‌ی امیرمؤمنان، علی علیه السلام بود درباره‌ی شیعه. اما آنچه حسن و حسین و دیگر ائمه‌ی معصوم - به زعم آنان - درباره‌ی شیعه گفته‌اند، چنان است که می‌آید: کلینی از ابوالحسن موسی روایت می‌کند که گفت: «اگر شیعیان خود را جدا کنم، جز خدمتکاران کسی نمی‌ماند و اگر آنها را آزمایش کنم همه را مرتد خواهم یافت»^۲.

ملاباقر مجلسی می‌گوید: از امام موسی کاظم روایت شده که گفت: «کسی جز عبدالله بن یغفور را نیافتم که وصیتم را بپذیرد و دستورم را اطاعت کند»^۳.
کشی از پدر امام موسی، جعفر روایت کرده که گفت: «به خدا قسم احدی را نیافتم که اطاعتم کند و گفته‌ام را عمل کند جز یک مرد: عبدالله بن یغفور»^۴.

حسن بن علی درباره‌ی شیعیان خود می‌گوید: «به خدا قسم معاویه را برای خود از اینان که در صد کشتنم برآمده‌اند و مالم را گرفته‌اند، بهتر می‌بینم. به خدا قسم اینکه از معاویه پیمانی بگیرم که با آن خون خود را مصون کنم و میان اهلم در امان باشم، برایم بهتر از این است که اینان مرا بکشند و خانواده‌ام ضایع گردد. به خدا قسم اگر با معاویه جنگ می‌کردم، شیعیانم گردنم را می‌گرفتند و آن را به معاویه می‌دادند و نزد او به سلّم می‌گذاشتند. به خدا قسم اگر با او آشتی کنم و عزت داشته باشم، بهتر از آن است که اسیر باشم و مرا بکشد و یا بر من منت بگذارد و سپس این کار تا آخر زمان توهین به بنی‌هاشم و منت کشیدن از معاویه باشد که او و نسلش با آن پیوسته بر مرده و زنده‌ی ما منت گذارند»^۵.

۱- نهج البلاغة، صص ۲۵۸ و ۲۵۹.

۲- الروضة، کلینی، چاپ هند، ص ۱۰۷.

۳- مجالس المؤمنین، مجلس پنجم، چاپ تهران، ص ۱۴۴.

۴- رجال کشی، چاپ کربلای عراق، ص ۲۱۵.

۵- الاحتجاج، طبرسی، چاپ تهران، ص ۱۴۸.

وی افزود: «اهل کوفه (شیعیان حسین و پدرش) را شناختم و آنها را آزمایش کردم. هر کس از آنها فاسد باشد به رأی من اصلاح نمی‌شود. کوفیان بی‌وفا هستند و در قول و عمل هیچ تعهدی ندارند. دسته‌دسته هستند و می‌گویند دل‌هایمان با شماست. شمشیرهایشان بر ما آخته و برافراشته است»^۱.

وقتی کوفیان، حسین را به کوفه دعوت کردند و به جای اینکه او را مساعدت کنند بر ضد او اجتماع کردند و قبلاً هم به نیابت از حسین با مسلم ابن عقیل بیعت کرده بودند، حسین برادر حسن به شیعیان گفت: «مرگ بر شما ای جماعت! بدبختی و ننگ بر شما که از روی کمک‌خواهی مرا صدا کردید و ما اکنون شما را در حالت خوف صدا می‌کنیم. شمشیری را که در دستان ما بود علیه خود ما تیز کردید و آتشی که ما علیه دشمنان خود و شما شعله‌ور کردیم، شما آن را علیه ما شعله‌ورتر کردید. بر دوستان تان تیغ شدید و دست قدرت برای دشمنان تان شدید، بدون اینکه میان شما عدلی برقرار کرده باشند و بدون اینکه در آنها آرزوی صلاحی وجود داشته باشد. ما، در حق شما گناهی نکرده‌ایم. چرا وبلها بر شما نباشد که ما را مجبور کردید و با اصرار و لجاجت و وعده و وعید ما را اینجا آوردید، در حالی که شمشیرهای ما بیرون کشیده نشده بود و نفس و قلب آرام بود و رأی سبک نشده بود، ولی شما مانند انبوه پرنندگان گروه‌گروه با عجله باریدید و با ما بیعت کردید و مانند توده‌های پروانه به بیعت با ما هجوم مشتاقانه آوردید، سپس بیعت را به نادانی نقض کردید و شکستید»^۲ و.

امثال این سخنان زیاد است. آنچه از نظرتان گذشت عواملی است که شیعه را ناچار به قایل شدن به تقیه کرده است؛ چون جمع میان مدح و تمجید صحابه و در رأس آنان

۱- الاحتجاج، طبرسی، به روایت اعمش، ص ۱۴۹.

۲- پس شیعه اینان هستند ای لطف الله؟! و اینان اند که می‌خواهی اهل سنت به آنان نزدیک شوند؟ کسانی که به امامان شان وفا نکرده و نسبت به آنان اخلاص و صداقت نداشته‌اند آیا به اهل سنت وفا می‌کنند و نسبت به آنان اخلاص و صداقت دارند؟ چه می‌گویی ای آقا؟! و با چه چیزی سخنان خطیب را رد می‌کنی؟ جماعت و حزب تو کدام جماعت است و به چه کسانی افتخار می‌کنی ای لطف الله؟ بستگان چه بد کسانی اند!...

۲- الاحتجاج، طبرسی، ص ۱۴۵.

۳- رجال کشی، باب «فضل الرواة والحدیث»، چاپ کربلای عراق، ص: ۱۰.

ابوبکر و عمر و عثمان ش با سرزنش و توهین آنان، ممکن نیست، همچنان که جمع میان مذمت و سرزنش شیعه و مدح و تمجید آنان ممکن نیست.

پس چگونه می‌توان میان این و آن جمع کرد؟

از این رو ناچار شدند بگویند: ائمه این‌ها را از روی تقیه گفته‌اند و این تنها راه فرار از تنگنای شیعه است. اما به آنان می‌گوییم: کی می‌داند آیا این یکی تقیه بوده یا آن (بدگویی یا ستایش)؟ دروغ کجاست و راست کجاست؟ حق کجاست و باطل کجاست؟ پس از حق جز گمراهی نیست. پس چگونه منحرف می‌شوید؟! اگر گفته‌های ائمه در مدح صحابه و به ویژه ابوبکر و عمر و عثمان ش و بیعت با آنان و دختردادن به آنان و بیزاری ائمه از شیعیان خود و نکوهش آنان تقیه بوده است، می‌پرسیم: چه کسی آنان را به این کار مجبور کرده است؟ آیا ترس از دست‌دادن جان ائمه وجود داشته تا ناچار شوند اقوالی مبنی بر حقائق و وقائع اظهار کنند؟

اگر علی س کینه‌ی حضرت عمر س را در دل داشت، باید وقتی که عمر فاروق با او در مورد حضور شخصی خود در جنگ ایرانیان و رومی‌ها مشورت کرد، می‌گفت: رأی من این است که شخصاً به جنگ بروی و داخل معرکه شوی، تا فاروق اعظم کشته شود و علی از دستش خلاص شود، ولی علی س برخلاف آن، عمل می‌کند، حضور شخصی عمر را در جنگ رد می‌کند و او را قاطعانه از رفتن به جنگ باز می‌دارد و عمر س را اصل و پایه‌ی عرب می‌شمارد و او را به بند دانه‌های تسیح تشبیه می‌کند. پس ای بندگان خدا! عدالت داشته باشید.

نقد تقیه

استدلال شیعه بر جایز بودن تقیه از آیات و احادیث و روایات به هنگام ترس از جان، جز چیز خنده‌آوری که عاقلان به آن می‌خندند، نیست.

اولاً؛ استدلال به آیاتی مانند: ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ [البقرة: ۱۹۵]، ﴿فَنظَرَ نَظْرَةً فِي التُّجُومِ﴾ [الصفات: ۸۸]، ﴿وَجَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾ [یوسف: ۵۸]، ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ﴾ [آل عمران: ۲۸]، ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ [النحل: ۱۰۶] و دیگر آیات، و نیز استدلال به روایت‌هایی مثل قصه‌ی ابوجندل و مانند آن و قصه‌ی ابوذر و ابوبکر، استدلالی است باطل؛ زیرا حتی یک آیه از آیات فوق و روایات در این باره به جواز دروغ و تقیه و اصرار

بر آن، دلالت نمی‌کند، بلکه برعکس صراحتاً دلالت بر این می‌کنند که دروغ و تقیه‌ی شیعه در دین، در هیچ حال درست نیست؛ مانند این آیات که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷] «ای پیامبر خدا، برسان آنچه را که از طرف پروردگارت به تو نازل شده و اگر چنان نکنی پیامش را ابلاغ نکرده‌ای و خداوند تو را از گزند مردم حفظ می‌کند».

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ [الأحزاب: ۳۹] «کسانی که پیام‌های خدا را به نحو مطلوب می‌رسانند و از خدا بیم دارند و از هیچ احدی جز او ترسی ندارند»، ﴿فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الحجر: ۹۴] «پس آنچه بدان دستور می‌یابی آشکار کن و از مشرکان روی بگردان».

﴿وَكَايْنٍ مِّنْ نَّبِيِّ قَتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۶] «و بسی پیامبران که خداپرستان بسیاری در کنارشان نبرد کردند و از هر رنجی که در راه خدا دیدند، سست و زبون و درمانده نشدند، و خدا صابران را دوست می‌دارد»، ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِيَةٍ﴾ [المائدة: ۵۴] «و از ملامت هیچ ملامت‌گری نمی‌ترسند».

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید و با راستگویان باشید».

و ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ [الأحزاب: ۷۰].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید و سخن راست و درست بگویید».

و فرمایش پیامبر اکرم که می‌فرماید: «عليكم بالصدق»^۱ «حتما راستگو باشید و به راستگویی ملتزم باشید». در جای دیگری می‌فرماید: «كبرت خيانة أن تحدث أخاك

حدیثاً هو لك به مصدق وأنت به كاذب»^۱: «خیانت بزرگی است که در سخن گفتن با برادر دینی‌ات دروغ بگویی و او تو را در همان سخن راستگو بداند».

علی علیه السلام می‌فرماید: «انسان مسلمان تا زمانی که دروغ جدی و دروغ شوخی را ترک نکند مزه‌ی ایمان را نمی‌چشد»^۲. همچنین می‌گوید: «ایمان آن است که راستگویی را در جایی که برایت زیان آورد، بر دروغی که سودآور است، ترجیح دهی»^۳.
اما آیاتی که به آنها استدلال کرده‌اند اگر بر چیزی دلالت کنند، تنها بر جواز مغالطه دلالت می‌کنند، مانند آنچه در قصه‌ی ابراهیم علیه السلام است که گفت: «إني سقيم». یعنی از رفتار شما مریض و بیزار و بدحالم.

اما در قصه‌ی یوسف علیه السلام، مغالطه و تقیه‌ای وجود ندارد؛ زیرا اینکه یوسف برادران خود را شناخته و به آنها خبر نداده که ایشان را می‌شناسد، و بر تقیه دلالت نمی‌کند.
و معنی آیه‌ی: ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ﴾ [النحل: ۱۰۶] این نیست که به مردم کفر یاد دهد و فتوا به حرام برایشان صادر کند و مردم را برای اعمال خلاف حق تشویق کند، بلکه تمام آنچه در آن است این است که: اگر کسی ناچار به گفتن کلمه‌ی کفر شد، اجازه دارد با دروغ آن را بر دهان جاری سازد، بدون آنکه بدان اعتقاد داشته باشد و به آن عمل کند^۴. اما در آیه‌ی: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ﴾ [آل عمران: ۲۸] و آیه‌ی: ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ [البقرة: ۱۹۵] مطلقاً مسئله‌ی تقیه وجود ندارد؛

۱- ابوداود روایتش کرده است.

۲- الکافی فی الأصول، باب «الکذب».

۳- نهج البلاغة.

۴- خازن در تفسیر خود زیر این آیه بیان کرده که علما اتفاق نظر دارند بر اینکه اگر کسی به گفتن کلمه‌ی کفر مجبور شد جایز نیست صراحتاً کفر را بر زبان آورد بلکه با کنایه کلمه‌ای را بر زبان آورد و این توهّم را ایجاد کند که این کلمه، کفر است. حالا اگر مجبور شد که صراحتاً کفر را بر زبان آورد، در این صورت به شرط آرام گرفتن قلب بر ایمان و بدون اعتقاد به کلمه‌ی کفری که بر زبان آورده، برایش مباح است که صراحتاً کفر را بر زبان آورد. البته اگر پایداری کند و کفر را بر زبان نیاورد و در نهایت کشته شود، این برایش بهتر است همان طور که یاسر و سُمیه چنان بودند و موقعی که به گفتن کلمه‌ی کفر مجبور شدند، کفر را بر زبان نیاوردند تا اینکه کشته شدند و چون بلال بر شکنجه پایداری کرد و به خاطر این کار مورد سرزنش قرار نگرفت. (تفسیر خازن، ج ۳، ص ۱۳۶).

چون معنی آیه‌ی اول واضح است و معنی آیه‌ی دوم این است که: نباید مسلمانان نسبت به چیزی چنان بخل ورزند که موجب تباهی‌شان گردد. علما و ائمه‌ی شیعه نیز این آیه را چنین تفسیر کرده‌اند، چنان که در «خلاصة المنهج» و دیگر تفاسیر شیعه آمده است.

در قصه‌ی ابوجندل و ابوذر هیچ شایبه‌ی تقیه وجود ندارد. ابوبکر صدیق، وقتی کفار از او پرسیدند این مردی که با توست کیست؟ گفت: «مردی است که راه را نشانم می‌دهد». این سخن هیچ ارتباطی با تقیه ندارد مگر حضرت محمد ﷺ راه خیر و بهشت را به ابوبکر نشان نمی‌داد؟.

شاه عبدالعزیز دهلوی رحمته الله در تحفه گفته است: تقیه مجاز نیست مگر برای ترس. ترس هم به دو قسم است: قسم اول ترس بر جان است و این در حق ائمه به دو علت منتفی است: یکی اینکه مرگ طبیعی آنان با اختیار خود ائمه است - طبق زعم شیعه - ، چنان که کلینی در کافی این مسئله را اثبات کرده^۱ و برای آن بابی عنوان کرده و سایر شیعیان امامیه بر آن اجماع کرده‌اند.

علت دوم اینکه - به زعم شیعیان - ائمه نسبت به آنچه در گذشته و آنچه که در آینده خواهد بود، آگاه هستند^۲. پس ائمه اجل خود و کیفیت مرگ خود را می‌دانند و خصوصاً وقت مرگ را می‌دانند. پس قبل از وقت مرگ، از مرگ نمی‌ترسند و نیازی به نفاق ورزیدن پیش مردم در دین خود و سردرگم کردن مؤمنان عادی ندارند.

قسم دوم از خوف: خوف مشقت و شکنجه و اذیت‌های بدنی و دشنام و هتک حرمت است. تردیدی نیست که تحمل این امور و صبر ورزیدن در برابر آنها وظیفه‌ی علما است؛ زیرا علما در گذشته بلا را در راه اطاعت و امثال اوامر خداوند تحمل می‌کردند و خیلی مواقع با سلاطین ستمگر روبرو می‌شدند. اهل بیت نبوی به طریق اولی در نصرت دین جدشان باید سختی‌ها و مشقت‌های مختلف را تحمل کنند. باز هم اگر تقیه واجب بود، چرا امام الائمه علی رضی الله عنه از بیعت با خلیفه‌ی رسول خدا شش ماه خودداری کرد و چه چیز او را از ادای واجب در اول وقت منع کرد^۳. علی و فرزندان

۱- در باب شیعه و سنت این موضوع به طور مفصل بیان شد.

۲- تفصیل این عقاید نیز در باب اول بیان شد.

۳- مختصر التحفة الإثنی عشریة، شاه عبدالعزیز دهلوی با اختصار و تهذیب، محمود شکر آلوسی، با تحقیق و تعلیق محب الدین خطیب، چاپخانه سلفیه، سال ۱۳۸۷ هجری.

اهل تقیه نبودند، چون ما از بزرگان شیعه نقل کردیم که تقیه تنها هنگام ترس بر جان ضرورت پیدا می‌کند و ائمه‌ی شیعه -طبق زعم شیعه، چنان که قبلاً در این کتاب نقل کردیم- قدرتی داشتند که دیگران نداشتند. چنان که طبرسی آورده که عمر با سلمان مجادله کرد و خواست که سلمان را اذیت کند. «در این حال امیرالمؤمنین به عمر هجوم برد و یقه‌اش را گرفت و او را بر زمین کوبید»^۱.

راوندی ذکر کرده است که: «حضرت علی مطلع شد که حضرت عمر نسبت به شیعیان علی بدگویی می‌کند. روزی حضرت علی در راهی در میان باغ‌های مدینه به عمر رسید. حضرت علی کمان در دست داشت و گفت: ای عمر! شنیده‌ام که نسبت به شیعیان من بدگویی کرده‌ای. حضرت عمر گفت: بر پای لنگت بنواز. حضرت علی گفت: خواهی دید. سپس کمان را بر زمین انداخت و تبدیل به اژدهایی شترمانند شد و دهانش را باز کرد و به عمر روی کرد تا او را بلعد. عمر فریاد کشید: به خاطر خدا، به خاطر خدا، ای ابوالحسن علی! پس از این درباره‌ی شیعیان تو چیزی نمی‌گویم و تکرار نمی‌شود. حضرت عمر به گریه و زاری افتاد و به پای حضرت علی افتاد. حضرت علی با دستش به اژدها اشاره‌ای کرد و دوباره کمان شد و حضرت عمر با ترس و لرز به خانه‌اش بازگشت»^۲.

به علی س نسبت داده شده که گفته است: «به خدا قسم این دشمنان در مقابل من چیزی نیستند و اگر زمین پُر از آنان باشد باکی ندارم و از آنها نمی‌ترسم، به شرط اینکه تک‌تک بیایند (یعنی از پس همه برمی‌آیم)»^۳.

این قدرت فوق العاده تنها خاص علی س نیست، بلکه -به گمان شیعه- همه‌ی ائمه آن قدر قدرت و شجاعت و معجزات دارند که دیگران ندارند. مانند آنچه از موسی نقل شده که گفته است: «امام‌لاماتی دارد: ۱- عالم‌ترین مردم زمان خود است ۲- حاکم‌ترین مردم است ۳- متقی‌ترین، بردبارترین و شجاع‌ترین مردم است، و سایه ندارد و دعایش مستجاب است. به طوری که اگر سنگ را هم نفرین کند، دو نصف می‌شود و سلاح رسول خدا و شمشیر ذوالفقار آن حضرت هم پیش او است»^۴.

۱- الاحتجاج، طبرسی، ایران، ص ۴۵.

۲- الخرایج و الجرایح، راوندی، بومبیء هند، ۱۳۰۱ هجری، صص ۲۰ و ۲۱.

۳- نهج البلاغه، خطبه‌ی حضرت علی.

۴- الخصال، ابن بابویه قمی، ایران، صص ۱۰۵ و ۱۰۶.

در روایت کلینی آمده که: امام، لوح‌ها و عصای موسی و انگشتر سلیمان، را پیش خود دارد و اسمی را در اختیار دارد (اسم اعظم) که با وجود آن تیر و نیزه در او اثری ندارد. کسی که چنین باشد چرا و از چه کسی تقیه می‌کند؟! و بالاخره به نظر شیعه این تقیه یا به تعبیر صحیح‌تر، دروغ، تا کی واجب است؟

اردبیلی از حسین پسر خالد روایت می‌کند که گفت: امام رضا گفت: «کسی که ورع ندارد، دین ندارد. کسی که تقیه نکند ایمان ندارد و گرامی‌ترین شما متقی‌ترین شماست. از او پرسیدند: متقی‌ترین یعنی چه؟ گفت: یعنی عامل‌تر به تقیه. گفتند: ای پسر رسول خدا، تا کی باید به تقیه عمل کرد؟ گفت: تا روز وقت مشخص، و آن روز هم، روز خروج قائم ما؛ مهدی است.^۱ پس هر کس قبل از خروج قائم ما، تقیه را ترک کند، از ما نیست»^۲.

کلینی از علی بن حسین روایت کرده که گفته است: «هر کس از ما قبل از خروج قائم علیه حکام شورش کند، مانند جوجه‌ای است که قبل از کامل شدن پرهایش از لانه پرواز کند و بچه‌ها آن را بگیرند و او را پرواز دهند»^۳.

۱- خود آقای لطف الله به تقیه عمل کرده وقتی می‌گوید: رأی شیعه، جایز بودن تقیه است و شیعیان در زمان‌هایی که سلاطین جور و حاکمان ستمگر همچون معاویه و یزید و... بر سرزمین‌های اسلامی سیطره داشتند، به تقیه عمل کرده‌اند. سپس می‌گوید: این زمان با عصر امویان و عباسیان قابل مقایسه نیست؛ آن زمانی بود و این، زمانی دیگر (مع الخطیب فی خطوطه العریضة، اثر صافی).

آقای صافی! در این زمانت هم تقیه وجود دارد؛ چون تقیه تنها در آن زمان نبود و بس، بلکه تقیه و دروغ تا به امروز میان شیعه وجود داشته است. حتی تو ای صافی! در کتاب‌هایت که پُر از دروغ‌ها و سخنان باطل است، به تقیه عمل کرده‌ای.

هم اینک که می‌گویی: تقیه قبلاً بوده و اکنون وجود ندارد، به تقیه عمل کرده‌ای؛ چون امامان تو می‌گویند: تقیه بوده و تا هنگام ظهور قائم، پیوسته خواهد بود. معلوم است که قائم هنوز ظهور نکرده و تا ابد هرگز ظهور نخواهد کرد. چه کسی راست می‌گوید: تو یا امامانت؟

به روایات و احادیث مذهب خودت که از آنها بی‌اطلاع بوده‌ای یا از روی خجالت و شرمندگی خود را به نادانی زده‌ای، بنگر؛ روایاتی که آنچه را پنهان داشته‌ای آشکار می‌کند و آنچه را در درون پنهان کرده‌ای، برملا می‌کند.

۲- کشف الغمة، اردبیلی، ص ۳۴۱.

۳- الروضة، کلینی.

ابن بابویه نوشته است: تقیه واجب است و تا ظهور مهدی برداشتن آن و عمل نکردن به آن جایز نیست. پس هر کس تا قبل از ظهور مهدی تقیه را ترک کند، از دین خدا و دین امامیه خارج است و با پیامبر خدا و ائمه مخالفت کرده است.^۱

این است دین شیعه‌ی دوازده امامی؛ دین دروغ، دین نیرنگ و حيله و تا ابد راه نجات از آن وجود ندارد. خداوند در قرآن، هم به ما و هم به آنها گفته است:

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ ۗ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ﴾ (۳۲) وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ ۖ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۳۳﴾ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ۚ ذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۴﴾ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۵﴾ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ۗ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿۳۶﴾ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ﴿۳۷﴾ [الزمر: ۳۲-۳۷].

«چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ می‌بندد، و حقیقت و صداقت را که (توسط پیغمبران) بدو رسیده است (بدون کمترین پژوهش و اندیشه‌ای) تکذیب می‌کند؟ آیا منزل و مأوای کافران در دوزخ نخواهد بود؟ (پس بگذار هر چه می‌خواهند بگویند و بکنند، تا بدانجا می‌رسند).

کسانی که حقیقت و صداقت را با خود آورده‌اند (و از سوی خدا به مردمان ابلاغ کرده‌اند که پیغمبرانند) و کسانی که حقیقت و صداقت را باور داشته‌اند (و برابر آن رفته‌اند که مؤمنانند) آنان پرهیزگاران واقعی هستند.

هر چه بخواهند برایشان در پیشگاه پروردگارشان آماده است. این، پاداش نیکوکاران است. (آنان که عقیده نیک و کردار نیک دارند).

خداوند (چنین تفضلی در حق ایشان می‌فرماید) تا بدترین کارهای ایشان را (چه برسد به لغزشهای ناچیزشان بزدايد و) ببخشاید، و آنان را برابر نیکوترین کارهایشان پاداش عطاء نماید.

آیا خداوند برای (حفاظت و حمایت از) بنده‌اش کافی نیست؟ آنان تو را از کسانی جز خدا می‌ترسانند. (مگر بتها و معبودهای دروغین و عداوت کافران و دشمنان و

طوفان حوادث زمان، می‌توانند کمترین زیانی به کسی برسانند که خدا پشیمان او است؟). هر کس را خدا گمراه کند، راهنما و رهبری نخواهد داشت. و هر کس را خدا رهنمود کند، هیچ گمراه کننده‌ای نخواهد داشت. مگر خدا چیره انتقام گیرنده نیست؟ (پس ای مؤمنان! تکیه بر لطف خدا کنید و از انبوه دشمنان نهراسید و از کمی همراهان باک مدارید)». و صدق مولانا العظیم.